

تألیف:

آیت الله شیخ محمد حسین کاشف الغطاء

ترجمه و توضیحات:

سیدهادی خسروشاهی

پژوهشی درباره:

انجیل و مسیح

به ضمیمه:

بررسی اندیشه مسیحیت

اهداء

- به: میسیون های مسیحی در خاورمیانه!
به: اداره کنندگان رادیو «صدای انجیل»!
به: جوانان مسلمان و مسیحی ایران!
به: هواداران آشنایی با اندیشه های مبشران!
به: دوستان اران شناخت «کتاب مقدس»!

مقدمه ها

مقدمه ای بر چاپ جدید

عَلَمَه بزرگوار، مرحوم آیت الله کاشف الغطاء می نویسد که اگر تعریف و تمجید قرآن مجید نبود، «مریم و مسیح» (علیهما السلام) فاقد آن عظمت و قداستی بودند که هم اکنون در جهان بشریت دارند، زیرا که «اناجیل چهارگانه» مورد اعتماد مسیحیان، چهره درخشانی از «مریم و مسیح» (ع) را ترسیم نمی کنند؛ بلکه انسان در یک بررسی اجمالی و حتی سطحی این اناجیل، به مطالبی در رابطه با سابقه زندگی، اخلاق و کردار آن دو بزرگوار برمی خورد که از نقل آنها هم شرم می دارد...

مرحوم آیت الله کاشف الغطاء این حقیقت را به طور اجمال در این کتاب که هم اکنون در اختیار شما قرار می گیرد، با استناد به «آیاتی»؟! از این اناجیل به اثبات می رساند و با اینکه نخستین چاپ آن در «قاهره» و «بغداد» به سال ۱۹۱۲ میلادی - حدود ۸۰ سال پیش - برمی گردد، موضوع آن همچنان تازگی دارد و به ویژه برای کسانی که آشنایی دقیق با اناجیل چهارگانه - کتاب مقدس مسیحیت کنونی - ندارند می تواند روشنگر و سودمند باشد.

البته کتاب به گوشه هایی از محتویات اناجیل، درباره «مریم و مسیح» اشاره می کند و نشان می دهد که نویسندگان این اناجیل، چه برداشتی از زندگی و عملکرد آن دو بزرگوار داشته اند!

در قبال این نوع اندیشه انحرافی، قرآن مجید در آیات بسیاری قداست و طهارت و عصمت «مریم و مسیح» را تأکید می کند و شخصیت و عظمت واقعی آن دو بزرگوار را به وضوح اثبات می نماید.

در واقع اگر ما هنگام مطالعه و یا قرائت قرآن مجید کمی بیشتر دقت و تأمل کنیم، خواهیم دید که تعظیم و تکریم قرآن مجید در تطهیر حضرت مریم و تجلیل حضرت مسیح، در عالی ترین، زیباترین و عمیق ترین شکل انجام پذیرفته است؛ تا آنجا که بی تردید، انجیل های رسمی موجود هرگز نمی توانند در این رابطه هم با قرآن مجید مورد مقایسه قرار گیرند.

قرآن مجید در مقابل اتهامات بی اساس قوم یهود، به طور دقیق و مستند از قداست و طهارت حضرت مریم دفاع می کند و کارهای فوق بشری حضرت

عیسی مسیح را، چون ناشی از «اذن خداوند» است، صحیح و معتبر می‌داند. علاوه بر این، قرآن مجید برای اثبات عظمت و قداست حضرت مسیح، پیامبر پاک خدا، بخش قابل توجهی از آیات قرآن را به حضرت مریم و مسیح و پیروان او اختصاص می‌دهد؛ تا آنجا که در مجموع، بالغ بر ۱۷۵ آیه شامل ۳۱۶۳ کلمه - معادل ۱/۴٪ کل کلمات قرآن - در این رابطه در قرآن مجید آمده است که نشان دهنده اهتمام خاص این کتاب آسمانی به این موضوع است. برای شناخت «آمارگونه»! ترتیب و توزیع آیات مربوطه به عیسی و مریم و پیروان مسیح و تعداد کلمات موجود در قرآن و کیفیت نزول آنها در ۲۳ سال دوران پیامبری حضرت محمد(ص) جدولهای زیر می‌توانند برای اهل تحقیق ارزنده و سودمند باشند:^(۱)

جدول آیات و کلمات قرآن

درباره حضرت مریم، حضرت عیسی و مسیحیان

سالهای رسالت

تعداد

موضوعات

آیات

کلمات

۵ رسالت = ۵ بعثت

۱

۱۲

آیه «خدا» بودن پسر مریم و مادرش.

۶ رسالت = ۶ بعثت

۲۴

۲۷۸

عیسی و یهودیان - باردار شدن مریم و ولادت و رسالت عیسی.

۷ رسالت = ۷ بعثت

۷

۸۱

انحراف و اختلاف فرقه‌ها در یگانگی خدا.

۱۱ رسالت = ۱۱ بعثت

۲

۴۱

برخورد با اهل کتاب.

۱۲ رسالت = ۱۲ بعثت

۴

۱- برای مزید استفاده به کتاب «بازگشت به قرآن» جلد ۷، قرآن و مسیحیان، مراجعه شود.

۵۰

ایمان و اخلاق و ثواب دریافت کنندگان کتاب.

۱۳ رسالت = ۱۳ بعثت، ۱ هجرت

۷

۹۶،۵۷ = ۱۵۳

شریعت واحد پیامبران و تفرقه پیروان - دستور استقامت به پیغمبر.

۱۴ رسالت = ۲ هجرت

۳۸

۶۶۳

پیشگویی پیغمبر آینده از طرف حضرت عیسی - تفصیل ولادت مریم و ولادت و

نبوت و دعوت عیسی - مباحله - دعوت به کلمه مشترک.

۱۵ رسالت = ۳ هجرت

۵

۸۸

اهل کتاب راستین.

۱۶ رسالت = ۴ هجرت

۴

۱۰۴

پیروی اهل کتاب راستین از پیغمبر و قرآن.

۱۷ رسالت = ۵ هجرت

۱۶

۳۳۰

رأفت و رحمت و رهبانیت اهل انجیل - تکبر و تکذیب بنی اسرائیل - پاداش

برای هر مؤمن به خدا و آخرت و شایسته کار - یهودی و مسیحی و صائبی

انحصار نداشتن بهشت به امت خاص.

۱۸ رسالت = ۶ هجرت

۱۱

۱۹۰

تهمت‌های یهودیان به مریم و ادعای قتل عیسی - غلو مسیحیان - وعده پاداش خدا

به هر مؤمن شایسته کار و عذاب متکبرین.

۱۹ رسالت = ۷ هجرت

۲۴

۴۲۶

منع مسلمین از دوستی با دوستان دشمنان خود - برکت و بهشت برای برپاداران

تورات و انجیل و عذاب برای پرستندگان خدای سه گانه - لعنت داود و عیسی

بر یهود تمایل یهود به دشمنی و تمایل مسیحیان به دوستی مسلمانان.

۲۰ رسالت = ۸ هجرت

۶

۱۲۲

جنگ و جزیه کافرهای اهل کتاب - انحراف به شرک بعضی از آنها و قصد

خاموش کردن نور خدا و خطا کاری روحانیون آنها.

۲۱ رسالت = ۹ هجرت

۱۴

۳۲۱

گفتگوهای خدا در آن دنیا با مسیح و درخواست مائده آسمانی از طرف حواریون

در این دنیا.

۲۲ رسالت = ۱۰ هجرت

۱۱

۲۶۲

توصیفی از مریم - عهد شکنی مسیحیان - تأیید انجیل از تورات - حکم کردن اهل انجیل به آنچه خدا بر ایشان فرستاده است.

۲۳ رسالت = ۱۱ هجرت

۱

۴۲

حلال بودن پاکیزه و خوراک و زندهای اهل کتاب و مسلمین برای یکدیگر.

جمع

۳۷۵

۳۱۶۳

... مراجعه به این جدول ها و بررسی آیات مورد اشاره، به خوبی روشن می سازد که اسلام برای گفتگو و تفاهم اصولی و منطقی با دنیای مسیحیت، آمادگی کامل را دارد^(۱) و این «رهبری مسیحیت» است که باید با تجدیدنظر کلی در رفتار خود، در قبال اسلام و کشورهای اسلامی، به این ندای منطقی پاسخ مثبت بدهد و خود را با مجالس تشریفاتی «دعا و دود و بخور!» برای ایجاد تفاهم! بین «مذاهب و ادیان»! سرگرم نسازد.

بی شک چهارچوب این دیالوگ، از دیدگاه ما روشن است. این دیدگاه برگرفته از نصّ صریح قرآن مجید است که به وضوح اعلام می دارد: «قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم ان لانهبدا الا الله و لانشکرک به شیئاً...» (قرآن مجید، سوره آل عمران): بگو ای اهل کتاب، بیایید به سوی کلمه حقی که میان ما و شما مشترک است و آن اینکه جز خدای یکتا هیچ کس را نپرستیم و هیچ چیز را با او شریک قرار ندهیم...

امیدواریم که این تذکار مورد توجه مسیحیان، و رهبری دنیای مسیحیت قرار گیرد تا با تفاهم واقعی، بین ادیان آسمانی و پیروان انبیاء الهی بتوان در نجات بشریت کوشید...

رم - ایتالیا: مهرماه ۱۳۶۹ - ۱۹۹۰ م

سیدهادی خسروشاهی^(۲)

۱- در این رابطه به تفسیر «المیزان»، تألیف علامه طباطبائی، بخش مربوط به حضرت مریم و عیسی (ع) مراجعه شود.

۲- ... در سفر موقت اخیر به «واتیکان»، این بحث به عنوان مقدمه برای کتاب «مریم و مسیح در قرآن» که به زبان ایتالیایی در «رم» منتشر می گردد نوشته شد و به تناسب موضوع این کتاب، به عنوان مقدمه چهارمین چاپ، برای استفاده علاقه مندان نقل می شود. امید است که مورد قبول حق تعالی قرار گیرد.

درباره چاپ سوّم

نسخه های دو چاپ گذشته این کتاب، با اینکه از جهاتی کامل نبود، مورد استقبال شدید علاقمندان به این قبیل مباحث قرار گرفت و نایاب گردید. اکنون خوشوقتیم که چاپ سوّم آن را پس از تجدیدنظر کامل در ترجمه و تطبیق آن با متن اصلی و افزون مباحثی در پاورقی ها، در اختیار شما قرار می دهیم.

در ترجمه آیات اناجیل که در متن کتاب نقل شده بود، دقت کافی به عمل آمد و متن آن آیات از ترجمه فارسی عهد جدید - اناجیل - چاپ لندن نقل گردید و مدارک مطالب متن کتاب با ذکر و شماره دقیق آیات در پاورقی ها آورده شد. به عبارت دیگر، هر مطلبی را که مؤلف به آن اشاره کرده، یا از متن کتاب مقدّس - عهد قدیم و عهد جدید - آن را نقل کرده ایم و یا به کتاب و یا شماره باب و آیه آن اشاره نموده ایم و اینها از جمله مزایایی است که متأسّفانه چاپ های قبلی فاقد آن بود...

امیدواریم که این کوشش، در نزد خداوند، بی پاداش نباشد.

رمضان ۱۳۹۳ هـ - قم:

سیدهادی خسروشاهی

ضرورت و لزوم شناخت:

مسيحيّت

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ

... در این مقدمه قصد ورود در مندرجات کتاب را ندارد و نمی خواهد مزه مطالب در کام خواننده رقیق نماید. به علاوه اظهارنظر در صحت و سقم استنباط، وقتی صحیح است که در این زمینه تفحص و تفکری بیشتر از مؤلف کرده و صلاحیت خاصی دارا باشد. خواننده خود با تعمق و انتقاد می تواند قضاوت نماید و اجر و لذت ببرد. آنچه ذیلاً تصدیع می شود از نظر کلی امر، و تذکراتی چند است:

از نظر کلی امر، موضوع کتاب؛ یعنی مجادله با اهل کتاب، به منظور اثبات حقایق پیامبر اسلام (ص) مطلبی است بسیار قدیمی و شاید اشخاص زیادی به صرف شنیدن یا دیدن نام کتاب، خرده بگیرند و بگویند در چنین دوران علم و تمدن و آزادی افکار! پیش کشیدن بحث های کهنه تعصب انگیز مذهبی، چه لطفی دارد؟!

معدالک در همین دوران علم و تمدن، هر سال از مهد علم و تمدن! مطالعات و تحقیقات جدیدی به عمل می آید که با استفاده از آزادی افکار، پرده های چرکین و خونین را که جهالت ها و عصبیت های قرون سابق مسیحیت بر چهره درخشان و پاک اسلام کشیده بود، یکی پس از دیگری پس می زند و حق و حقیقت را که هر لحظه بیشتر تشنه آن می باشد، به جهانیان عرضه می دارد.

مجادله با اهل کتاب از همان اوان بعثت حضرت ختمی مرتبت (ص) افتتاح شد و مسلماً تا زمانی هم که ملل مسلمان و مسیحی و یهودی وجود خواهد داشت، و تا زمانی که در وجدان هر فرد متدین و بلکه هر فرد متفکر، خاصیت تحقیق و خصوصیت تردید و انتقاد زبانه می کشد، این بحث ادامه خواهد داشت.

البته شروع جدال و برافراشتن علم نزاع از طرف خود اهل کتاب شد و بسیار طبیعی بود که چنین باشد، زیرا که انسان بنا به فطرت دفاع نفس و غریزه ارتجاعی در برابر هر نوظهور، عکس العملی ابراز می دارد!

عکس العمل در زمینه دارایی های معنوی و مکتسبات فکری و اعتقادی، اتفاقاً خیلی قوی تر از مایملک های مادی می باشد، خصوصاً وقتی شخصی در حریف نوجوان استشمام بهتری و برتری هم نماید. بعد از مشرکین عهد جاهلیت که

به زودی خاموش و محو شدند، پیشوایان یهود و نصرانیت - که قبلاً افتخار و انتظار طلیعه توحید را داشتند - به عیب جویی و تمسخر و پس از آن به مزاحمت و تعرض پرداختند و روز به روز چه در زمان حضرت و چه بعد از رحلت، دامنه را وسیع تر کردند، تا جایی که به اعتراف نویسندگانی مانند «**کنت هانری دو گاسپری**» و «**امیل درمنگام**» اتهامات را از حدود انصاف و ادب، به ماورای امکان و بدایت رساندند و اختلاف را که در عهد نجاشی کمتر از خراش شمشیر روی خاک بود، به صورت دره ژرف مخوف و غیرقابل عبوری درآوردند.

فرستاده خدا در برابر این حمله، شانه خالی نکرد؛ شاید مانند هر مدعی و مخترعی که متاعی تازه به بازار افکار آورده است، پهلوان دلیر از پیدا شدن مبارز شاد شد.

خداوند به یک شرط او را مجاز و مأمور این کار ساخت «**دع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة و جادلهم بالتي هي احسن**»^(۱): مردم را با حکمت و پند نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و به بهترین وجه ممکن با آنها جدال نما. یقیناً اگر این شرط از طرفین رعایت می شد^(۲) کار نفاق و تقار و جنگ ها و خونریزی ها به پایه امروز نمی رسید.

این تذکر از بابت قدیمی بودن و دامنه دار بودن موضوع بود که به اختصار اشاره رفت. مطلب دیگری که جا دارد در مقدمه بیان شود و تا حدود امکان رفع کدورت خاطر و تردید از خواننده به عمل آید، اشکال کار دقیق بودن بحث می باشد، چه از نظر اجتماعی و ملی و چه از نظر دینی.

از نظر اجتماعی و ملی، اینکه ما ایرانی های شرقی مسلمان، آیا حق داریم به خود اجازه دهیم درباره معتقدات ملل مسیحی، یعنی مللی که فعلاً بر ما تفوق دارند و در افکار و آداب و علم و زندگی و اقتصاد و غیره خواه ناخواه رهبر ما

۱- قرآن مجید، سوره نحل، آیه ۱۲۵.

۲- باید اعتراف کرد که این شرط بیشتر از جانب مسیحیان و پدران روحانی رعایت نشده و البته جهال مسلمانان نیز متأسفانه در گذشته بر غرضورزی های مسیحیان دامن زده اند. (خ)

شده اند، اظهار نظر کنیم؟.

بسیاری از جوانان - به خیال خود، روشنفکران - و بعضی از پیشوایان تجدّد آیا نگفته اند و نمی گویند که: فرنگی ها چون همه چیزشان از ما جلوتر است، حتماً دینشان هم بهتر است و اگر ما عقب افتاده و توسری خور شده ایم حتماً اسلام سهم بسزایی در این امر دارد!؟

یکی از فواید این کتاب، عنوان شدن همین مطلب است. قبل از جواب به ایراد بالا، انصاف بدهیم که ماحیث المجموع و در عالم مقایسه با خیلی از اروپایی ها، نه تنها از جهات علم و سیاست و صنعت عقب هستیم، بلکه از جنبه اخلاق و فضائل و اعمال نیز باید حسرت زده و دلباخته آنها باشیم، به حدی که کم کم دارد وجه قیاس و امید تشابه گم می شود!.

ولی مذهب اروپایی ها - که خیلی بیشتر از ما پابند به آن هستند و در میان دانشمندان و اداره کنندگان اجتماع آنها رواج کامل دارد - از مخترعات قرن بیستم و نوزدهم نیست، کاملاً قدیمی و بلکه قدیمی تر از مذهب اسلام ماست. منشأ و مبداء آن از ساحل تایمز یا خلیج مکزیک نمی باشد، از مشرق و از میان سرزمینی است که مذهب ما را به دنیا داده است. بنابراین، از این بابت خیال خواننده راحت باشد. مؤلف معظم در موضوعی که از اختصاصات و اختراعات مغرب زمین و خارج از دایره صلاحیت شرق باشد وارد نمی شود.

ضمناً تقصیر عقب افتادگی خودمان را به گردن اسلام نیاندازیم. دینی که اروپایی ها در عصر طلایی دوران تمدن خود دارند، یادگار ایام تاریک قرون وسطی است.

روزی که مسیحیت به اروپا رفت، گرچه قسمتی از امپراطوری روم را به لحاظ اخلاقی و اجتماعی نجات داد و تا اندازه ای آتش ستمگری ها و خودخواهی ها و اختلاف عجیب طبقات را فرونشاند، ولی موجد و مولد تمدن نگردید و تمدن یونان و روم اهمیت و عظمت خود را حفظ کرد.

مسیحیت تقارن با تجدد و توحش آنها داشته است و لازم و ملزوم وضع تفوق حاضر مغرب زمین نمی باشد، در صورتی که اسلام در روزهایی که زیاد از سرچشمه دور نشده و صورت و معنایش تا اندازه ای به هم شبیه بودند، در مدت بسیار کوتاهی مولد و موجد یک تمدن بسیار درخشان عظیم گردید و خاصیت زنده و سازنده بودن خود را عملاً به ثبوت رسانید و قبلاً جواب دندان شکن به بعضی کوتاه نظران، که اسلام را مؤثر و مقصر در عقب افتادگی شرق می دانند، داد.^(۱)

پس چه مانعی دارد - و بلکه خیلی دیر هم شده و ما تقصیرکاریم - همانطور که آنها قرون متمادی است راجع به مذهب و کتب دینی ما مطالعه و اظهارنظر می نمایند. ما هم راجع به یکی از وجوه زندگی اروپایی ها که مذهبشان است، محققانه بررسی نماییم، شاید نزدیکی بیشتری حاصل شود!

اگر آنها کتاب ما را قبول ندارند، ما که بنا به عقیده مذهبی و امر صریح قرآن، ایمان به پیغمبر و کتاب آسمانی تحریف نشده آنها داریم: «انّ هذا لفی الصّحف الاولی، صحف ابراهیم و موسی».^(۲) به این ترتیب، هم تحقیق علمی کرده ایم و هم تکمیل مبانی ایمانی و اخلاقی.

اما از جهت نظری و دینی مسئله؛ که آن هم غامض و دقیق می باشد، این است که برای یک مسلمان قرآن خوان، اتخاذ نظریه مطلق ساده قاطع درباره اهل کتاب، کاری حقیقتاً مشکل است و احتیاج به تفحص و تعمق زیاد دارد.^(۳)

تهران: مهدی بازرگان - آذرماه ۱۳۳۵

۱- ممکن است رجوع کنید به مقاله نگارنده، در مجله: اسلامیک ریویو

(Islamic Reveiw)، چاپ لندن، مورّخه ۱۹۵۱ میلادی، تحت عنوان:
(The Ceases of the Decline and Decadence of Islamic Nations)

۲- قرآن مجید، سوره اعلی، آیه ۱۸ و ۱۹.

۳- این بحث که به تناسب دیگری نوشته شده بود، با مختصری تلخیص - با اجازه آقای مهندس بازرگان - به مناسبت موضوع بحث، در چاپ های نخستین کتاب نقل شده بود که عیناً برای استفاده علاقمندان، در این چاپ نیز آورده شد.

کوشش های مسیحیان در ایران

توضیحی بر «توضیح دوستانه»

کوشش های مسیحیان در ایران

در ماه رجب سال ۱۳۸۳ هجری، دوستی از من خواست که بر رساله مختصر او درباره «انجیل و تعلیمات مسیحیت» مقدمه ای بنویسم... مقدمه نوشته شد و در آن رساله به چاپ رسید. یک نسخه از آن به دست مدیر محترم مجله «نور عالم» ماهنامه پروتستان در ایران» که ۱۵ سال به طور مرتب در ایران منتشر گردید، رسید و ایشان در شماره ۵ و ۶ سال ۱۵ مجله تحت عنوان «توضیح دوستانه» در هشت ستون بزرگ، جواب مفصلی بر مقدمه ما نوشت!، و متأسفانه گرفتاری ها و اشتغالات، تا امروز به ما این اجازه را نداد که «توضیحی بر توضیح دوستانه» ایشان بنویسیم و اکنون که ترجمه کامل کتاب مرحوم آیت الله العظمی آقای کاشف الغطاء^(۱) منتشر می شود، بی مناسبت نیست که نخست خلاصه مقدمه خود و بعداً جملاتی هم از جواب آقای سهیل آذری مدیر محترم مجله «نور عالم» را نقل کنیم و سپس «توضیحی» بر آن بیافزاییم.

خلاصه مقدمه...

در سال های اخیر، کوشش های تبلیغی وسیع و دامنه داری از جانب مسیحیان در سراسر جهان، به عمل آمده و می آید... فرقه های گوناگون مسیحیت و در رأس آنها کاتولیک ها و «دربار واتیکان» برای تبشیر مسیحی گری فعالیت های همه جانبه ای دارند و در این راه از تأسیس دانشگاه و بیمارستان، ایجاد دهکده های نمونه تا سفرهای طولانی به جنگل های قاره سیاه - آفریقا - استفاده ها می کنند...

ایران نیز طبعاً یکی از کشورهای اسلامی است که فعالیت های به اصطلاح تبشیری مسیحیان، در آن کاملاً آزاد بوده و در واقع ستاد مرکزی کوشش های

۱- شرح حال این مرد بزرگ جهان تشیع را در مقدمه ترجمه دو خطبه تاریخی معظّم له که به نام «راه اسلام - بلای استعمار»، از طرف ما منتشر شده، آورده ایم؛ بدانجا رجوع شود.

آنان در خاورمیانه است... و کلیساهای پروتستان و کاتولیک با استفاده از تمام امکانات و شرایط مساعدی که برای آنها وجود دارد، با تمام قوا برای مسیحی کردن جوانان مسلمان می کوشند!...

یکی از راههای اساسی تبشیر مسیحیت، چاپ و نشر کتاب ها، مجله ها و رساله های کوچک مجانی یا با قیمت بسیار ارزان است که در ایران نیز دامنه آن اخیراً بسیار وسعت یافته است، به طوری که هم اکنون من برای نمونه بیش از دویست نوع از آنها را به دست آورده ام و البته به موازات وسعت دامنه چاپ و نشر آثار مسیحی در ایران، تعداد کتاب فروشی های آنان نیز افزایش یافته و اکنون فقط سازمان انتشارات نور جهان سه مرکز نشر کتاب در بهترین خیابان های **تهران** و چهار مرکز دیگر در شهرهای: **کرمان، شیراز، اصفهان و اهواز** دایر کرده که طبق آمار مجله رسمی مسیحیان فقط در سال گذشته ۵۷۳۰۶ جلد کتاب در آنها به فروش رفته و ۳۵۱۴۵ جلد کتاب هم در کتاب فروشی های مسلمانان (نظیر امیرکبیر، فردوسی، علمی،...) به فروش رفته است و تازه برای شهرهایی هم که مرکز ثابتی ندارند از «**کتاب فروشی های سیار**» استفاده کرده اند!

در قبال این کوشش ها، ما که مسئولیت حفظ و تبلیغ رسالت جهانی اسلام و تربیت نسل جوان و سرگردان را به عهده داریم، چه کرده ایم؟ و چه می کنیم؟ **آیا دانشگاه ملی و دبیرستان ساخته ایم؟** بیمارستان و کودکانستان و درمانگاه تأسیس کرده ایم؟ از دانشجویان شهرستان ها، مانند کشیشان در خانه های خود پذیرایی نموده ایم؟ نشریات گوناگون منتشر ساخته ایم؟ نمی دانم! ولی تا این اندازه می توانم بگویم که تعداد نشریات ما در زمینه مسیحیت، در مقابل صدها نشریه فارسی ارزان قیمت و مجانی آنان، شاید اصولاً قابل ذکر نباشد و اگر کتابی هم چاپ شده، از نظر چاپ و کیفیت بحث، با روش های دوران دقیانوس و عهد بوق! بیشتر سازگاری دارد تا دنیای ما و قرن تبلیغات... و از نظر مرکز نشر کتاب هم فکر نمی کنم که ما در سراسر ایران، مرکزی مثل ساختمان ۵۰ هزار دلاری «**سازمان انتشارات نور جهان**»

مسیحیان، در تهران داشته باشیم...

نکته دیگری که اشاره بدان ضروری است، آن است که مسیحیان با همه کوشش های پیگیر و دامنه دار خود، یک دهم نتیجه ای را که انتظار دارند به دست نمی آورند و هرگز هم به دست نخواهند آورد؛ زیرا مسیحیت برای روزگار و عصر علم و تمدن و دنیای تسخیر فضا و موشک های کیهان پیمای و قرن ایدئولوژی ها و مکتب های فکری و عقیدتی نو، نمی تواند قابل قبول باشد و به قول آقای مهندس بازرگان، مسیحیت «برای امروز کاملاً ناقص می باشد و نقص دین مانع رشد آن شده و در عالم دیانت منجر به شرک و در عالم سیاست منتهی به جنگ گشته است».^(۱)

ولی این امر هرگز مجوز آن نیست که ما ساکت بمانیم، بلکه می بایست با نشر کتاب هاو رساله هایی شبیهات را برطرف سازیم، حقایق را برملا و افشا کنیم و مکتب صحیح و جامع الاطراف فکری و عقیدتی خود را بر همه عرضه بداریم. این رساله کوچک در صفحات محدود خود آیاتی چند از انجیل های فعلی را مطرح ساخته و درباره آنها خیلی مختصر به بحث پرداخته و نشان داده است که مسیحیت امروز با نقص ها و عیب های ناشی از تحریفات پدران روحانی! نمی تواند کوچک ترین مسئله از مسائل اجتماعی را حل و یا مشکلی را برطرف سازد! و این یک حقیقت انکارناپذیری است که مسیحیان بانصاف نیز بدان اعتراف دارند، چنانکه مثلاً پروفیسور **هانری کرین** دانشمند و مستشرق معروف فرانسوی می گوید: «کاتولیک ها، خیلی فعالیت می کنند و پیشرفت هایی هم دارند... ولی فایده ندارد، مسیحیت دین گذشته و مرده است. افکار و آمال مسیحیان از اطراف حضرت عیسی و عصر دوهزار ساله گذشته او نمی تواند جلوتر بیاید و جواب مسائل روز و انتظارات آینده را بدهد...».^(۲)

در این باره شواهد دیگری نیز داریم که استاد علّامه آقای طباطبائی در جلد سوّم تفسیرالمیزان (صفحه ۳۶۱) قسمتی از آنها را از مجله «**لایف**» چاپ آمریکا نقل

۱- مذهب در اروپا، از آقای مهندس بازرگان، ط ۲، صفحه ۲۰ و ۲۱.

۲- مرجعیت و روحانیت، مقاله آقای مهندس بازرگان، صفحه ۶۵.

کرده اند؛ بدانجا رجوع شود...

سیدهادی خسروشاهی

۱۵ رجب ۱۳۸۳ (هـ) - قم

این بود خلاصه مقدمه کوتاه ما بر رساله «نظری به انجیل و تعلیمات مسیحیت». و اکنون توجه شما را به قسمت هایی از «توضیح دوستانه» آقای سهیل آذری جلب می کنیم و امیدواریم که این فرازها را با حاشیه های ما بر آنها، با دقت بخوانید و سپس قضاوت کنید:

تحقیق درباره مسیحیت

۱ - آقای سهیل آذری اصولاً با بحث درباره انجیل و تعلیمات مسیحیت «سخت مخالف» هستند و آن را مجادلات دینی مربوط به قرون وسطی و نخستین سال های پس از آغاز جنبش اصلاحات دینی و انقلاب پروتستان می دانند!... در صورتی که بررسی و تحقیق درباره تاریخ ادیان، کتب مقدسه، پیامبران و چگونگی تعلیمات آنها، یکی از رشته های وسیع علوم در عصر ماست و این مسائل حتی در دانشگاه های بزرگ دنیا نیز رسماً تدریس می شوند. اهمیت و ارزشی که این مباحث دارند، باعث شده که صدها مسیحی غربی و مستشرق اروپایی و آمریکایی، سالیان دراز درباره اسلام یا مذاهب دیگر به مطالعه و تحقیق بپردازند و محصول زحمات خود را نیز به زبان های زنده دنیا ترجمه کرده و چاپ کنند.

چنانکه در مقدمه آقای مهندس بازرگان خواندیم: در همین دوران علم و تمدن، هر سال از مهد علم و تمدن مطالعات و تحقیقات جدیدی به عمل می آید که با استفاده از آزادی افکار، بسیاری از پرده ها را بالا می زند و چهره کریه و ننگین آن گروه از پدران روحانی را که با اعمال غرض و تعصب، خواسته اند حقایق را وارونه جلوه دهند (و به قول «برناردشاو» نویسنده انگلیسی، تصویر معکوسی از پیامبر اسلام ترسیم کنند) آن طور که هست نشان می دهد.

ما اصولاً معتقدیم که برای شناخت حقیقت و ماهیت مکاتب اجتماعی و مذاهب، باید تعلیمات و ایده های آنها را مورد بررسی قرار داد و به وضوح و روشنی در دسترس عامه نهاد تا با مقایسه آنها با یکدیگر، حق جویان و مردمان باانصاف،

حق را از باطل تشخیص دهند و راه زندگی خود را انتخاب کنند. روی این اصل، نه تنها دو سه موضوع، بلکه همه موضوعات و تعلیمات و افکار موجود در کتب مقدسه و بالخصوص اناجیل را باید یکی یکی بیرون کشید و مطرح ساخت و در اطراف آنها بحث کرد تا پیروی مسیحیان یا دیگران از آنها، کورکورانه و تقلیدی نباشد.

در رساله «نظری به انجیل و تعلیمات مسیحیت» دو سه موضوع اجتماعی با مراجعه به اناجیل، به طور اختصار مطرح شده بود که متأسفانه موجب ناراحتی آقای آذری شده و آن مباحث را به طور کلی قرون وسطایی نامیده اند! در صورتی که مباحثه درباره یک موضوع مذهبی، نمی تواند قرون وسطایی باشد... بلکه فقط از این نظر می توان آن را قرون وسطایی نامید که موضوع مورد بحث، چون از نقطه نظر عمل در خارج، امکان پذیر نیست، یک حکم قرون وسطایی است که باید در گورستان تاریخ دفن شود!

بسیار جای تعجب است که حتی مسیحیان معتقد به آزادی افکار، از مطرح ساختن چند آیه از انجیل ناراحت می شوند؛ در صورتی که هر مسیحی باید بداند که در دین او چه تعلیماتی وجود دارد و هر مسلمانی باید بفهمد که قوانین اجتماعی مذاهب دیگر از چه قماش است... تا بدانند که آیا با اجرای این قبیل تعلیمات، می توان اجتماع سالم و مترقی و زنده ای به وجود آورد یا نه؟! باید بدانیم که مسیحی بداند که آیا با رهبانیت، یا با تحریم ازدواج مجدد و تحریم طلاق حتی در صورت اضطرار که نص صریح آیات اناجیل بدان حکم می کنند^(۱) می توان به زندگی اجتماعی ادامه داد یا نه!؟

و اصولاً باید بحث کرد که کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید) یک کتاب

۱- در انجیل متی، باب ۵، آیه ۳۳ می گوید: «هر کس به غیر علت زنا، زن خود را از خود جدا کند، باعث زنا کردن او می باشد و هر کس زن مطلقه را نکاح کند، زنا کرده باشد» در انجیل مرقس، باب ۱۰، آیه ۱۱ تا ۱۳ می گوید: «هر کس زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند، بر حق وی زنا کرده باشد و اگر زن از شوهر خود جدا شود و منکوحه دیگری گردد، مرتکب زنا شود»

و در انجیل لوقا، باب ۱۶، آیه ۱۸ می گوید: «هر کس زن را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند، زانی بود و هر کس زن مطلقه ای را به نکاح آورد، زنا کرده باشد!!!»

آسمانی و وحی الهی است یا یک سلسله نوشته های درهم و برهمی است که به وسیله گروهی به رشته تحریر درآمده اند؟!.

این آقای «فیلسین شاله» دانشمند و محقق معروف فرانسوی است که در کتاب «تاریخ کوچکی از مذاهب بزرگ» تحریف اناجیل را به خوبی نشان می دهد و در آخر بحث خود نتیجه می گیرد که:

«این انجیل ها از ساخته های بشری اند و ممکن نیست که آنها را کلام خدا دانست.»

و این آقای «ارنست رنان» فیلسوف دیگر فرانسوی است که پس از مدت ها تحصیل در رشته کشیشی، در کتابی ساختگی بودن اناجیل را ثابت می کند و در آخر کتاب خود می نویسد: «اگر حتی یک غلط در یکی از کتاب های آسمانی پیدا شد بایستی همه آن کتاب را ترک کرده و معتقد شویم که همه آن فاسد است.»

و با مطالعه این جملات، هر انسان حقیقت جویی باید درباره کتب مقدسه و تعلیمات آنها تحقیق و بررسی کند تا چگونگی تحریف آنها را دریابد و راه زندگی خود را پیدا کند تا گمراه نشود.

شاید آقای سهیل آذری از ما یا از مسیحیان اروپایی نپذیرند که مسیحیت و حتی کتاب مقدس تحریف شده و از مبانی اصیل آن چیزی در دست نمانده است، ولی مجله خود ایشان نیز به این موضوع اعتراف دارد؛ ملاحظه بفرمائید: «لیبرالیسم در تلاش خود برای بیان مسیحیت اجباراً پاره ای از مبانی مسیحیت را تحریف کرد... نباید فراموش کرد که لیبرالیسم با شیفتگی شدید خویش به اندیشه های نو، بسیاری از جنبه های ارزنده سنت های مسیحی را از یاد برد، محققان لیبرال مسیحیت معاصر را با این حقیقت آشنا ساختند که کتاب مقدس سراسر ملهم خدا نیست...»^(۱)

و با این اعترافات، آیا آقای آذری باز هم به ما اجازه نمی دهند که برای روشن

۱- مجله نور عالم (به مدیریت آقای آذری)، سال ۱۴، شماره ۶ و ۷.

شدن حقیقت درباره کتاب مقدس و تعلیمات اناجیل به تحقیق بپردازیم؟ آیا باز هم این قبیل مباحث را «قرون وسطایی» خواهند نامید؟.

راه نجات جوانان چیست؟

۲ - آقای سهیل آذری سپس ضمن تعریف از پیشرفت های ایران و اینکه هم اکنون دارد به بهشت برین تبدیل می شود! چنین می نویسند: «چرا تفاوت ایمان دینی را که مسئله خصوصی است به عناد و دشمنی مبدل سازیم و چرا اندیشه نسل جوان گمراه و سرگشته وطن خویش را به سوی آفریدگار معطوف نداریم...»

در صورتی که اولاً مسئله ایمان دینی از نظر ما یک امر خصوصی جدا از مسائل اجتماعی نیست و نمی تواند باشد و ثانیاً این خود مسیحیان و پدران روحانی و مبشرین خارجی هستند که با گمراه ساختن نسل جوان مسلمان ایران، کم کم کار را به عناد و دوشمنی مبدل می سازند؛ در صورتی که آنها یقین دارند هیچ جوان مسلمانی حاضر نیست واقعاً مسیحی بشود و عیسی را در قلب خود وارد سازد! و بلکه تنها نتیجه ای که آنها می توانند از این تبشیرها بگیرند آن است که نسل جوان ما را به سوی گمراهی و سرگشتگی بیشتر بکشانند، زیرا اگر قصد آنها واقعاً آن است که همه «به سوی آفریدگار» متوجه گردند، مگر خدای واحد و بی شریک مسلمانان چه عیبی دارد که پدران روحانی آنها را به سوی «بره خدا و فرزند خدا» می خوانند؟ مگر به عقیده شما راه اسلام راه خدا نیست؟ چرا بلافاصله از ما می خواهید که برای مبارزه با «شرک، کفر، الحاد و دنیاپرستی» با شما همکاری کنیم؟ و چرا می گوید که به معتقدات مسلمانان احترام قائلید؟ تازه خود دانشمندان مسیحی اعتراف می کنند که این «خدای مسیحیان» است که نمی تواند نسل جوان را قانع سازد و مانع گمراهی آنان شود، بلکه خود همین موضوع «خدای سه گانه» باعث انحراف نسل جوان می شود؛ ملاحظه بفرمایید:

«...در خانواده های مسیحی اغلب اطفال در اوایل عمر، به وجود خدایی شبیه انسان ایمان می آورند، مثل اینکه بشر به شکل خدا آفریده شده است. این افراد

هنگامی که وارد محیط علمی می شوند، این مفهوم انسانی مشکل و ضعیف خدا نمی تواند با دلایل منطقی و مفاهیم علمی جور دربیاید و بالتیجه بعد از مدتی که امید هرگونه سازش از بین می رود، مفهوم خدا نیز به کلی متروک و از صحنه فکر خارج می شود... و احساس اینکه در ایمان به خدا قبلاً اشتباه شده و همچنین عوامل دیگر روانی باعث می شوند که شخص از نارسایی این مفهوم بیمناک شود و از خدانشناسی اعراض و انصراف حاصل کند...^(۱)

این اعترافی است صریح، از یک دکتر مسیحی که در کتاب خود مسیحیان چاپ شده است و به نظر ما آقای سهیل آذری با توجه به حقیقت آن باید اعتراف کنند که «فرزند خدا» یا «خدا در جسم بشر» یا «بره خدا» و مطالبی از این قبیل، نمی توانند نسل آینده را قانع سازند و آنان را خدانشناس بار آورند. آن هم نسل جوانی که نخست به خدای واحد و بی شریک و بی فرزندی معتقد بوده است.

در مورد اینکه **عناد و دشمنی** از ناحیه چه کسانی شروع می شود کافی است بدانیم: تا روزی که تبلیغات مسیحیان ایران در داخل خودشان و برای خودشان بود ما را کوچک ترین کاری با آنها نبود، ولی در چند سال اخیر، مسیحیان در ایران فعالیت هایی برضد اسلام می کنند، که این امر به هیچ وجه قابل گذشت و اغماض نیست.

در کلیسای **ادونتیست ها** در تهران، با کنایه و اشاره به اسلام و مسلمانان حمله می شود، **صدای انجیل** مثلاً در شب دوشنبه ۹ آذر ۴۳ (۲۵ رجب ۱۳۸۴ هـ) از قول اسلام نقل می کند که هر بدبختی و مصیبتی است از جانب خداست و به دست او نوشته شده و حتمی و قطعی است. (در صورتی که اسلام همچو مطلبی را هرگز و در هیچ کجا و با این تعبیر نگفته است). و یا به نام «دکتر فندر آلمانی» کتابی به فارسی در ۳۴۰ صفحه نوشته شده و چاپ

۱- «اثبات وجود خدا» تألیف «جان کلوور مونسما»، چاپ دوم، صفحه ۶۰، مقاله «دکتر والتر اوسکار لندبرگ»، عالم فیزیولوژی و بیوشیمی و دکتر در فلسفه، از دانشگاه جان هاپکینز و مؤلف کتابهای علمی.

می شود که ضمن دفاع از انجیل های تحریف شده، صریحاً و رسماً به اسلام و پیامبر اسلام حمله می کند و با کمال بی شرمی در صفحه ۲۹۵ می نویسد: پیامبر اسلام «بدون آنکه قرارداد و معاهده نکاحی در میان آید» زینب را همسر خود کرد. و در صفحه ۳۰۹ و ۳۱۰ با وقاحت بیشتری وحی و الهام به پیامبر اسلام را «صرع» می نامد و همچنین...

علاوه بر کتاب های فارسی در ایران، پدران روحانی و مبشران مسیحیت در کتاب های خود در کشورهای اسلامی دیگر نیز به اسلام و پیامبر بزرگ ما حمله می کنند:

«لوردهدلی» در کتاب خود پس از آنکه می نویسد: «رساله هایی که میسیونرهای مسیحی نوشته اند، نه متکی به دلایل عقل و نه مستند به حقایق تاریخی هستند، بلکه مشحون از اراجیف و تحقیرهای تصنعی می باشند» مطالبی از پدران روحانی چنین نقل می کند: «در مجله «نورافشان» که میسیون ها در شهر «لوریان» هند منتشر می کنند، می نویسند: «رسول خدا آن چیزی را که وحی سبحانی تلقی کرد، در حقیقت وحی سبحانی نبود، بلکه عبارت از القاء شیطان بود. طناب های شیطان دور مسلمین پیچیده شده است و مسلمین همه گناهکارند».

هوول کشیش انگلیسی در کتاب خود به نام «اثبات کفاره» که در «لاهور» منتشر شده می نویسد: «مسلمین کاملاً جانی و شیطان هستند!». و کشیش دیگری به نام «راوس» می نویسد: «محمد یک جانی جهنمی است» و «راوکلین» میسیونر دیگر در کتاب خود می نویسد: «محمد پس از مرگ به جهنم رفت» و یک مبشر آمریکایی به نام «تاگارداس» می نویسد: «محمد گناهکار بود» و «ویلیام روارت» می گوید: «محمد رهبر اشقیا است» و در کتاب «تفتیش الاسلام» که به قلم کشیشی به نام «روچرس» نوشته شده به این جمله برمی خوریم: «محمد پیغمبر ساختگی بود...»^(۱).

با این شواهد - که به طور نمونه ذکر شد - آقای سهیل آذری و هر مسیحی

۱- «ندای اسلام در غرب» از «لوردهدلی»، چاپ تهران، صفحه ۳۳ و ۳۴.

بائنصاف دیگر باید خود قضاوت کند که ادامه عناد و دشمنی (مربوط به قرون وسطی که آتش آن توسط پدران روحانی مسیحی افروخته شد و ثمره ای به نام «جنگ های صلیبی» به وجود آورد و هزاران جنایت و خیانت و آدمکشی و وحشی گری را در کنار صفحات سیاه انکیزیسیون از خود به یادگار گذاشت...) از طرف چه کسانی است؟.

البته ما شرم داریم که بیش از این به این اراجیف و اباطیل منتشر شده از طرف مسیحیان در سراسر عالم، علیه اسلام اشاره کنیم و با این وضعی که هم اکنون در کشورهای آسیا و آفریقا ادامه دارد، تازه آقای آذری می نویسد: «خودداری و تعرض به معتقدات دینی دیگران، اساس کار ما در ایران و سراسر جهان را تشکیل می دهد!» البته باز جای شکرش باقی است که ایشان «از نظر شخصی» این قبیل مبشران و مروّجان را «سزاوار کیفر» می دانند!

ولی در جایی که کلیسا و واتیکان بخواهد با مقدّسات مذهبی دیگران بازی کند و حتی به خاطر مصالح روز و برخلاف همه اسناد و مدارک تاریخی و مذهبی یهودیان را از آزار و شکنجه حضرت مسیح(ع) تبرئه کند و مبشران به حملات خود علیه اسلام ادامه دهند، توقع داشتن گذشت و اغماض یک طرفه، عاقلانه و منطقی نیست!

تشکیلات مسیحیت در ایران

۳ - آقای سهیل آذری سپس چنین می نویسد: «آقای خسروشاهی فعالیت دینی مسیحیان ایران را به حساب میسیون های مسیحی خارجی نهاده و سازمان انتشارات نور جهان را با بنای **پنجاه هزار دلاری** آن وابسته به خارجیان پنداشته اند...»

«وجود مرکز سازمان های وابسته به میسیون های مسیحی آمریکایی نیز در این بنا، این توهم را در ایشان پدید آورده که سازمان انتشارات نور جهان با بنای پنجاه هزار دلاری آن وابسته و متعلق به خارجیان است. یادآور می شوم که **کمتر از یک پنجم** این بنای پنجاه هزار دلاری، در اختیار سازمان انتشارات نور جهان است و واگذاری قسمتی از آن مؤسّساتی که تابع کلیسای ملی ایران نیستند

اشتباهی است که از طرف طراحان و سازندگان این بنا سرزده...!

البته خود آقای آذری نیز نمی‌توانند پنهان دارند که کیش پروتستان در اوایل سده نوزده توسط مرسلان خارجی، به کشور ما راه یافت و در واقع به وسیله خارجیان، بنیادگذاری شد و اداره آن نیز به وسیله اسقف‌هایی بود که از طرف کلیسای کانتربوری و اسقف اعظم اورشلیم به کشور ما می‌آمدند.

و حالا هم اداره آن یا کلیساهای دیگر، در واقع باز به دست مرسلان خارجی است که آقای آذری از آنها به عنوان «**مستشار**»!! مذهبی! نام می‌برد (البته از همان قماش مستشارهایی که می‌دانید!).

ما برای نمونه می‌توانیم بگوییم که در همین کلیسای انجیلی به اصطلاح ملی و مستقل تهران، آقای «**دکتر جان الدر**» آمریکایی منشی سازمان انتشارات نور جهان و آقای «**گلن اسکات**» خزانه دار و آقای «**واترفیلد**» مسئول پخش انتشارات است و از اینجا معلوم می‌شود که نشر کتاب هم برخلاف ادعای ایشان «مستقیماً به دست مسیحیان ایرانی» انجام نمی‌گردد.

مرکز پخش انتشارات نور جهان، مملو از کتب خارجی است و از انتشارات نور جهان جز چند جلد کتاب و جزوه در این مرکز چیزی دیده نمی‌شود!... و حتی عکس‌های روی جلد و عکس‌های خارج از متن مجله «رازگاه» نیز در آمریکا چاپ و به ایران فرستاده می‌شود!...

رادیو فارسی «**صدای انجیل**» به همکاری و تشویق آقایان **دکتر باخمن**، **فیشه** و **لایدنس** به وجود آمد و برای سرپرستی آن هم باز یک نفر خارجی به نام آقای **فردریک آلن** انتخاب شد و تازه پخش برنامه‌های فارسی صدای انجیل در «**آدیس آبابا**»^(۱) نیز به دست خارجیان است و افتتاح و اختتام برنامه هم به زبان انگلیسی است!!

قریه عصمت آباد قزوین، که به قول آقای آذری، نخست مورد بازدید اسقف ایرانی کلیسای اسقفی قرار گرفت، در واقع به وسیله مسیحیان غیر ایرانی ساخته

۱- پایتخت کشور آفریقایی حبشه که مسلمانان آنجا را به دستور مقامات مسیحی تحت فشارهای ضد انسانی قرار داده‌اند...

شد و آقای «**کریستوفر کینگ**» از طرف شورای جهانی کلیساها و آقای «**تامسون**» از اورشلیم به ایران آمدند و دویست و پنجاه هزار دلار - دو میلیون تومان - در اختیار شورای کلیسایی ایران گذاشتند و تحت نظر آنان، قریه ساخته شد. اداره امور کاتولیک های ایران هم زیر نظر مستشاران مذهبی! خارجی است و حتی **کاردینال اسپلمن**، اسقف و رهبر مذهبی کاتولیک های آمریکا نیز هرچند یکبار به تهران سر می زند و مراسم مذهبی را در کلیسای **سفارت ایتالیا** انجام می دهد!...

کلیسای حضرت توما، در کوی امیرآباد تهران که «از نظر عظمت و شکوه و زیبایی در ایران بی همتا خواهد بود»، در سایه کمک های مالی بی دریغ میسیون **پرزبتری آمریکایی** ساخته شده است.

برای «**عملیات بسیجی**» در ایران که می بایست «جوانان مسیحی خود را وقف کار خدا!» کنند و در مراکز عمومی حتی در کنار دریا، به پخش کتب مقدسه و نشریات مذهبی مسیحی پردازند، **مؤسسات مسیحی خارجی** از قبیل: انجمن کتب مقدسه، کمیته ادبیات بین الکللیسایی، مؤسسه قاصدان حیات و هیات اهداء کتب مقدسه کمک کرده اند و متصدی این امور هم یک جوان غربی به نام «**دیک درایر**» در تهران، دروازه شمیران است!

هیجده نوع اوراق بشارتی جدید مبشر خارجی: «**ت.ل. آزبورن**» نیز به وسیله خارجیان در ایران چاپ و پخش می شود و همچنین فعالیت های به اصطلاح فرهنگی و بهداشتی نیز زیر نظر خارجیان مسیحی است نه مسیحیان ایرانی که آقای آذری آن را ادعا کرده اند و البته ما از شرح و تفصیل آن خودداری می کنیم...

از همین بنای پنجاه هزار دلاری هم بنا به اعتراف خود آقای آذری **کمتر از یک پنجم** آن در اختیار پروتستان های وطنی! است و بقیه در اختیار کسانی گذاشته شده که به قول ایشان «**تابع کلیسای ملی ایران نیستند**». آقای آذری برای توجیه این موضوع می نویسند «اشتباهی است که از طرف طراحان و

سازندگان این بنا بدون در نظر گرفتن مصالح کلیسای ملی پروتستان ایران سر زده» در صورتی که طراحان و سازندگان این بنا، یا خارجی بودند یا ایرانی؛ اگر خارجی بودند معلوم می شود که تا کجا نفوذ و قدرت دارند که فقط کمتر از یک پنجم ساختمان را به شما می دهند - و تازه قسمت اعظم مرکز نشر آن را هم با نشریات خود پُر می کنند - و اگر ایرانی بودند کسانی هستند که به قول شما مصالح دیگران را بر «مصالح کلیسای ملی» مقدم می دارند!... و در هر دو صورت اشکال اساسی ما بر تشکیلات فعلی شما وارد خواهد بود.

تبلیغات اسلامی در دنیا

۴ - آقای آذری سپس می نویسند: «چه اشکالی دارد که پول این ساختمان را همه کلیساهای جهان پرداخته باشند؛ در صورتی که در شهرهای اروپایی و حتی واشنگتن هم مساجدی را مسلمانان جهان ساخته اند و هم اکنون با کمک مالی عربستان سعودی و جمهوری متحد عرب، مروجان اسلام در سراسر **آفریقا** و حتی در خود **آمریکا** با مبشران مسیحی رقابت می کنند و به همت آنان **نیم میلیون از سیاهان آمریکا** به کیش اسلام گرویده اند... ما به فعالیت مبلغان دینی خارجی در کشورهای به اصطلاح مسیحی اعتراض نداریم و این گونه فعالیت را امری عادی می شماریم...»

ظاهراً آقای سهیل آذری اطلاعات دقیق تری درباره مطالب بالا به دست نیاورده اند، وگرنه اینطور اظهار عقیده نمی کردند و ما به طور اشاره شواهدی می آوریم تا خوانندگان محترم خود قضاوت نمایند: اگر به خاطر هدف های سیاسی در واشنگتن و چند شهر دیگر اروپایی یا آمریکایی به مسلمانان مقیم آنجا اجازه داده شده که مسجدی برای خود بسازند، در بسیاری از شهرها هم از طرف مقامات کلیسایی، حتی از ساختن مسجد هم ممانعت به عمل آمده است. مثلاً در شهر مونیخ آلمان، مسلمانان با اجازه دولت نقشه ای برای ساختمان مسجد و یک مرکز اسلامی طرح کردند و برای همین منظور مبلغ ۳۵۰ هزار مارک - ۷۰۰۰۰۰۰۰ ریال - جمع آوری کردند؛ اما هنگامی که خواستند برنامه را شروع کنند به تحریک کلیسا مقامات دولتی از هیأت مالی مسجد ۶۰ درصد مالیات خواستند و

در واقع از ساختن مسجد جلوگیری کردند.^(۱) در حبشه - اتیوپی - مبلغین اسلامی را از مملکت اخراج می کنند و در دهات مسلمانان آن سامان با زور سرنیزه کلیسا می سازند و به مسلمانان که اکثریت دارند اجازه شرکت در مجلس شورای ملی و کارهای دولتی نمی دهند. در چند ماه پیش، مسیحیان هند، کشتاری از مسلمانان کردند که طبق گزارش خبرگزاری های خارجی و نوشته جراید، متجاوز از دو هزار نفر مسلمان در نتیجه آن کشته شدند.

در قبرس در پناه حکومت **اسقف ماکاریوس** چند مسجد قدیمی در **نیکوزیا** و غیره با خاک یکسان شد. در صورتی که اختلافات سیاسی با جامعه ترک در هیچ منطقی - جز منطق فاشیسم - هرگز نمی تواند مجوز ویرانی عبادتخانه ای بشود. طبق گزارشی که دو سه ماه قبل، آقای مهندس صادق صادقی از سوئد فرستاده اند، در کنفرانس سالیانه تبلیغات جهانی مسیحیان که در شهر «اوپسالا» برپا شده بود و ۱۴۰ نماینده از ۲۰ کشور در آن شرکت کرده بودند، موضوع کنفرانس **نبرد با اسلام** بوده است!^(۲)

در دوران استعمار کشورهای اسلامی شمال آفریقا، از طرف دول مسیحی غربی، تدریس زبان عربی و تعلیم دروس دینی اسلامی در مدارس ممنوع بود و پدران روحانی مسیحی رسماً و به طور آشکار به مبارزه برضد اسلام برخاسته بودند. در **سودان** هنگامی که مسیحیت به واسطه استعمار تقویت می شد و مبشران خارجی آزادانه و همدوش نیروهای اشغالگر به پیشرفت مشغول بودند^(۳) مسلمانان، آزادی مذهبی نداشته و حتی مبلغین اسلامی را نیز از کشور

۱- «مجله حضارة الاسلام»، شماره ۷، سال ۳، صفحه ۸۶. یکی دیگر از کشورهای که مانع از ساختن مسجد برای عبادت خود مسلمانان گردید، کشور ایتالیا بود که یکی دو سال پیش به دستور مستقیم واتیکان، اقدام به این عمل غیرقانونی کرد و با این وضع آقای آذری مدعی هستند که تبلیغات اسلامی در کشورهای اروپا آزاد است! در صورتی که مسلمانان حتی برای خودشان نیز نتوانستند در پایتخت ایتالیا عبادتخانه ای بسازند!

۲- برای اطلاعات بیشتر به مجله «نور دانش»، شماره ۸، دوره جدید، (سال چهارم) رجوع شود.

۳- در دو سال اخیر چون دولت سودان مبشران مسیحی خارجی را به جرم فعالیت های سیاسی از جنوب سودان بیرون کرد میسیون های مذهبی! و مبشران صلح دوست و پدران روحانی اروپایی و آمریکایی، بین هواداران خود اسلحه پخش کردند و اکنون یک قیام ضدملی

بیرون می کردند، چنانکه امروز در **حبشه** این کار را می کنند!...

اما در آمریکا که می فرمایید سیاهان آمریکایی مسلمان شده اند، باید توجه داشت که مسلمانان سیاه پوست آمریکایی، بیشتر از حزب کمونیست آمریکا در فشار هستند و پدران روحانی طیّ نامه ای که به «**علیجاه محمد**» رهبر مسلمانان نوشته اند و متن نامه در شماره مخصوص روزنامه رسمی مسلمانان سیاه به نام: **Mohammad speaks** صفحه ۳۶ و ۳۷ چاپ شده است او را «**شیطان سیاه**» (Black Devil) نامیده و او را تهدید کرده اند! و چندی بعد «**مالکوم ایکس**» یکی از رهبران سیاه پوست و مسلمان را در موقع آغاز سخنرانی، در روز روشن، ترور کردند و کشتند.

و از اینجا می توان به میزان آزادی! مسلمانان و مبلغان اسلامی در دنیای مسیحیت پی برد!...

پیشقراولان استعمار

۵ - از همه جالب تر جملاتی است که آقای آذری برخلاف واقعیت های تاریخی و اسناد و مدارکی که در دست است، درباره استقلال آفریقاییان می نویسند:

«پیشوایان برخی از ملل آفریقایی که زنجیرهای استعمار غربیان را گسیخته اند کامیابی خویش را در راه آزادی و استقلال مرهون مبشران مسیحی غربی

برای تجزیه قسمت جنوب سودان از حکومت مرکزی، به وسیله آنان رهبری می شود که موجب کشتار و خسارات مالی فراوانی شده است. ما برای نمونه فقط یک خبر را که در اول مهرماه ۱۳۴۴ در «اطلاعات» منتشر شد، برای شما نقل می کنیم که از هرگونه توضیحی بی نیاز است:

«رادیو ام درمان گزارش داد بین نیروهای سودان و شورشیان جنوب این کشور زد و خوردهایی درگرفته که طی آن قوای دولتی شورشیان را شکست داده اند. شورشیان شکست خورده به کلیسایی پناه بردند، اما آنها را سرانجام از کلیسا بیرون راندند. شورشیان ۲۷ کشته دادند.

کشیشی که مسلسل سبک در دست داشت همراه شورشیان از کلیسا درآمد و گریخت. در اوایل این هفته دولت سودان اعلام کرد کشیشان کاتولیک در انبار کردن اسلحه و مخفی کردن شورشیان شرکت دارند و مقادیر زیادی سلاح و مهمات به دست قوای دولتی افتاده است...». آیا این است رسالت مسیح؟...

می دانند!»!

البته ما نیز می دانیم که پیشوایانی! نظیر «چومبه» مقام خود را مرهون فعالیت های مبشران مسیحی می دانند، ولی باید توجه داشت که ملت گرسنه و برهنه کنگو در هر استان و ایالتی نخست با مبشران مسیحی می جنگند و آنها را از پای در می آورند. در صورتی که اگر پدران روحانی واقعاً برای آنها خدمتی کرده بودند، وضع آنها اینچنین نمی شد!

طبق شواهدی که نویسنده در کتاب «دو مذهب» از ده ها کتاب معتبر تاریخی نقل کرده است، مبشران مسیحیت در کشورهای آسیایی و آفریقایی، پیشقراولان استعمار بوده اند و این حقیقتی است که «نهر» نخستوزیر فقید هند درباره آن چنین می نویسد:

«ابتدا مبلغان مذهبی و به دنبال آن کشتی های جنگی می آیند و بعد هم تصرف اراضی شروع می شود».^(۱)

اگر آقای آذری کتب تاریخ را بیشتر مطالعه می کردند و حوادث عصر ما و تاریخ نهضت های ملی و ضد استعماری ملل آسیا و آفریقا را بیشتر مورد بررسی قرار می دادند، مسلماً در این باره عقیده دیگری داشتند. آخرین خبری که ما می توانیم برای آقای آذری نقل کنیم، مربوط به همین یک ماه پیش است: روزنامه کیهان در شماره مورخ ۱۹ آذر ۴۳ تحت عنوان «کشتار استانی ویل، بهانه ای برای دستیابی به گنج های کنگو بود و بلژیکی ها از این همه تبهکاری سرگیجه گرفتند»، مقاله ای از روزنامه «ابزور لندن» ترجمه و نقل کرده که در آن درباره میسیون های مسیحی در کنگو چنین می نویسد: «شاید بعضی ها تصور کنند که دسته های مذهبی و میسیونرهای مسیحی مردم بی آزاری بوده و کاری به کنگویی ها نداشتند ولی من خود ناظر بودم که همه افراد میسیونر در **کاتانگای** زمان چومبه، حامیان سیاسی پر و پا قرص رژیم چومبه بودند که در آن موقع حتی به سازمان ملل اعلان جنگ داده بود...»

این فقط مبشران مسیحی نیستند که هوادار چومبه دشمن ملت کنگو و قاتل

۱- «نگاهی به تاریخ جهان»، تألیف «نهر»، جلد اول، صفحه ۹۴۵، چاپ تهران.

لومومبا هستند، بلکه طبق گزارش رادیو ایران در شب ۲۲ آذر چومبه پس از ملاقات با «پاپ» و زیارت!! واتیکان، در رُم مصاحبه ای ترتیب داد و از پاپ که از وی پشتیبانی می کند تشکر کرد.

پشتیبانی از عامل سیاه و آدمکشی نظیر چومبه، از طرف مقامات مذهبی مسیحی، موجب خشم و نفرت همه مردم آفریقا و بالخصوص ملت محروم کنگو شده است و ما امیدواریم که هر چه زودتر مقامات مسیحی در این وضع نکبت بار تجدید نظر کنند.

در آذرماه ۴۵، روزنامه کیهان خاطرات «مایک» فرمانده مزدوران سفیدپوست در قتل عام سیاهان کنگو را منتشر ساخت و در آن «مایک» صریحاً اعلام داشته است که در این قتل عام حداقل پنج هزار نفر سیاه پوست به قتل رسید. وی نوشته است: «در این جریان کشیشان سفیدپوست وابسته به میسیون های مذهبی مسیحی، به علت آشنایی با وضع محل، ما را راهبری می کردند!». آری، این نمونه ای از کارهای پدران روحانی در کنگو است که به نظر آقای آذری گویا برای استقلال آفریقا می کوشند.

و این تنها کنگو نیست که با این مصیبت بزرگ روبه رو است، بلکه **سراسر آفریقا** با این بدبختی دست به گریبان است. روزنامه اطلاعات می نویسد:

«...تمام آفریقایی هایی که در کنگره **بیت المقدس** شرکت کرده بودند، می گفتند: در خاطر ما آفریقایی ها، میسیون های مذهبی مسیحیت، خاطره استعمار را زنده می کنند، زیرا در طول تاریخ گذشته، به هر نقطه ای که این میسیون ها قدم گذارده اند، بلافاصله ما مستعمره کشوری شده ایم که آن میسیون از آن کشور بوده است؛ لذا در ذائقه فکری ما تبلیغات مسیحی مترادف با استعمار بوده و به همین جهت نسبت به مبلغین کلیسا ما نمی توانیم خوش بین باشیم.

نماینده مراکش می گفت: اگر هم کم و بیش بعضی آفریقایی ها به مسیحیت گرویده اند در اثر ادامه نفوذ استعمار است... تاریخ می گوید در کشور «اوگاندا» اولین میسیون مذهبی در سال ۱۸۷۷ م وارد شد، چندی نگذشت که این مملکت

با زمینه سازی های این میسیون به ظاهر مذهبی، مستعمره گردید...»^(۱).
چنین است رسالت تاریخی! اکثریت میسیون های مذهبی مسیحی در قرن نوزده
و بیست... و چنین است حقیقت تلخ و ناگواری که مورخان مسیحی نیز بدان
اعتراف می کنند؛ تا عقیده آقای آذری چه باشد!

تلاش برای نجات بیچارگان!

۶ - آقای آذری بیشتر کوشش های مبشران مسیحی و حتی مسیحیان جهان را
برای «نجات بیماران، گرسنگان و قربانیان سوانح طبیعی» قلمداد کرده اند، در
صورتی که باز با کمال تأسف باید گفت که واقعیت غیر از این است!
اگر صدها میلیون دلار از طرف «مسیحیان جهان» یا به عبارت بهتر «دول مسیحی»
به صورت ظاهر صرف دستگیری بینوایان بخصوصی شده است، هزاران میلیون
دلار از طرف همان دولت ها، از ثروت های ملی ملل محروم آسیا و آفریقا به
غارت رفته و می رود... و پدران روحانی و مقامات عالی رتبه مذهبی، متأسفانه نه
تنها کوچک ترین اقدامی در راه رفع این ستم جبارانه حکومت های به اصطلاح
مسیحی انجام نداده اند، بلکه خود نیز سهمی از آن غارت ها دارند.
پدران روحانی حتی کشتار وحشیانه مسلمانان الجزایر، مردم کنگو و غیره را
تقیح هم نکرده اند، بلکه کشیکی را که به کشتار مردم الجزایر اعتراض کرد، به
دادگاه کشیدند و محاکمه اش کردند!

در داخل آمریکای متمدن که سیاهان به جرم سیاه پوستی «لنچ» می شوند،
مقامات مذهبی صدای اعتراض خود را بلند نمی کنند و اگر کشیشی از آنان دفاع
می کند پلیس فدرال او را به روی زمین می کشد و به زندان می فرستد؛ ولی بنا
به اعتراف «دکتر بلیک» مدیر مجمع عمومی کلیسای متحد پرزبیتی در آمریکا
«کلیسای مسؤل مظالم نژادی در آمریکا» هستند.^(۲)

در زمانی که آقای سهیل آذری از بشردوستی و خیرخواهی پدران روحانی برای

۱- روزنامه اطلاعات، مورخه ۲۲ اسفندماه ۱۳۴۲، شماره ۱۱۳۴۰، صفحه ۶، «تلاش های
مذهبی در قاره سیاه».

۲- مجله مسیحیان ایران «نور عالم»، سال ۱۵، شماره ۳ و ۴، صفحه ۵۱.

ما سخن می‌گوئید، مورخ جوان مسیحی «فرید لندر» معلم تاریخ در مؤسسه تعلیمات عالیہ بین‌المللی دانشگاه ژنو اسناد و مدارک تکان‌دهنده‌ای از بزرگترین تراژدی قرن ما منتشر می‌سازد و نشان می‌دهد که چگونه «هنگامی که هیتلر، مسیحیان را قتل عام می‌کرد پاپ برای او نامه دوستانه می‌نوشت» و نشان می‌دهد که «رهبر مسیحیان کشتار مردم را فقط وقتی محکوم می‌کند که قربانی کاتولیک باشد!» و طی نامه‌ای «جناب پاپ، هیتلر را تحسین می‌کند»؛ در صورتی که در همان ایام واتیکان از قتل عام یهودیان باخبر بود... این اسناد و مدارک به وسیله مورخ جوان در سراسر اروپا منتشر شده و قسمت‌هایی از آن نیز در روزنامه کیهان ترجمه و درج گردید.^(۱)

و... چنین است نمونه‌هایی از چگونگی نجات بیچارگان! به وسیله پدران روحانی و دربار واتیکان و جناب پاپ، پی‌دوازدهم، در دوران قلدری و آدمکشی فاشیسم خوانخوار!...

مسیحیت عامل جنگ!

۷ - آقای آذری «انتساب شرک و جنگ و خونریزی غریبان را به مسیحیت» که آقای مهندس بازرگان نوشته‌اند، دور از واقع بینی می‌داند! البته ما در اینجا با تاریخ گذشته - و جنگ‌های صلیبی و قتل عام مسلمانان در اسپانیا و غیره، به وسیله مسیحیان و به دستور پدران روحانی - کاری نداریم ولی لازم است که نظریه آقای مهندس بازرگان را آنطور که هست توضیح دهیم: ایشان معتقدند که یک مسیحی قوانینی برای همه مسائل زندگی خود ندارد و از نظر قوانین، نیازمند قوانین بشری است و قهراً نمی‌تواند همه امور زندگی خود را مطابق هدف‌های دینی تطبیق کند و مجبور می‌شود که به پرنسیب‌های دیگری توسل جوید و بدون شک نه تنها در تولید و تشکیل این عقیده‌ها و قوانین، سلیقه‌ها و عوامل مختلفی از قبیل: وطن، ملیت، نژاد، پول، مقام و غیره دخیل خواهند بود، بلکه در پیدایش عقیده و فکر و قانون، منشأ اثر خواهند بود و «نتیجه این امر یک نوع شرک می‌شود و چون قهراً کلیه عیسویان به اصول و قوانین واحدی منتهی

۱- این سلسله مقالات اخیراً توسط ما، تحت عنوان: «واتیکان و رایش سوم» جداگانه چاپ و منتشر گردید.

نمی‌گردند، اختلاف حاصل می‌شود و چون اختلاف با روح تنازع توأم می‌شود، به طوری که گفتیم خصومت های سیاسی نتیجه می‌گردد. این مسئله را می‌توان برای دیانت مسیح فقر قوانین نامید که منتهی به شرک داخلی و خصومت خارجی می‌شود...»^(۱)

نه جناب آقای مهندس بازرگان و نه ما، هرگز نمی‌گوییم که نتیجه مستقیم تعلیمات مسیحیت واقعی، جنگ و خونریزی است، بلکه نقص همه جانبه دین فعلی مسیحیان که روزگار آن سپری شده (به همراهی کوتاه نظری ها و تعصبات پدران روحانی) تا کنون موجب جنگ و فساد شده است.

«...در اروپا دین بوده و هست، شیوع کامل دارد، ولی دینی است که برای امروز کاملاً ناقص می‌باشد. نقص دین مانع رشد آن شده، بالاخره منجر به شرک گشته، برابر دکان خدا که جور و جامع تمام متاع های مورد تقاضا نیست، صدها دکان دیگر باز شده است، در این دکان ها که از آن خدا نمی‌باشد، قهراً کالاهای نارس و بدل انبار کرده اند، کالای بدل به مرور زمان فاسد شده، حشرات موذی در آن لانه کرده، دکان، منزلگاه شیطان گشته است، شیطان بنای رقابت را با دکان خدا گذاشته و بالاخره آتش جنگ را بر پیکر ضعیف آن افکنده، حالا هر چه دکان و کالا و مشتری است دارد می‌سوزد...»^(۲)

با این توضیح امیدواریم که آقای آذری با نظریه «دوست دیرین خود» بهتر آشنا شوند و بدانند که این نظریه نه فقط دور از واقع بینی نیست، بلکه متأسفانه یک واقعیتی است که هم اکنون هم مظاهر گوناگون تجلی آن به چشم همه می‌خورد.

انتشارات نور جهان!

۸ - آقای آذری در ضمن مقاله خود می‌نویسد: «آقای خسروشاهی مدعی اند که تاکنون **دویست جلد** از کتاب های ما را گرد آورده اند، گویا از یاد برده اند که بیشتر کتاب هایی که انتشار یافته، آثار ادبی کلاسیک جهان، بیوگرافی مردان و

۱- «مذهب در اروپا» از آقای مهندس بازرگان، چاپ سوم، صفحه ۵۲.

۲- «مذهب در اروپا» از آقای مهندس بازرگان، چاپ سوم جیبی، صفحه ۵۸ - ۶۱ (این رساله برای دهمین بار، توسط شرکت انتشار، اخیراً در تهران منتشر شد.)

زنان انسان دوست و تاریخی و اجتماعی و داستان های سودمند و آموزنده بوده است...».

البته کتاب ها، رساله ها و جزوه هایی که ما هم اکنون از انتشارات نور جهان و مجامع مذهبی دیگر مسیحی جمع کرده ایم، بالغ بر دویست جلد می گردد و با اینکه اغلب آنها کتاب «**تبشیری خالص**» نیست، ولی حتی کتاب هایی که به عنوان آثار ادبی کلاسیک جهان!، بیوگرافی، تاریخی، اجتماعی و غیره از طرف مسیحیان در ایران منتشر شده، بیشتر جنبه تبشیری دارند و در خلال مباحث آنها تبلیغ به نفع مسیحیت به طور آشکار به چشم می خورد و این حقیقتی است که خود آقای آذری نیز نتوانسته اند کتمان کنند! بنابراین گفتار ما را نمی توان حمل بر مبالغه و اغراق گویی کرد. و تازه ما اوراق بشارتی! گوناگون و عکس ها و تابلوهای مختلف را در آمار موجودی خود به حساب نیاورده ایم!...

در مقاله آقای آذری مطالب دیگری نیز به چشم می خورد که می بایست در اطراف آنها نیز توضیحاتی بدهیم، ولی چون در آن صورت مقدمه ما «**فرع مزید بر اصل**» می شد از آن صرف نظر کردیم و امیدواریم که این «توضیحات دوستانه» باعث شود که اداره کنندگان «**نور عالم**» در معتقدات و قضاوت های خود تجدید نظری به عمل آورند!...

درباره کتاب: توضیح درباره انجیل و مسیح

کتابی که اکنون چاپ می شود، ترجمه کامل کتاب: «التوضیح فی بیان ما هو الانجیل و من هوالمسیح» تألیف مرحوم آیت الله مجاهد آقای شیخ محمدحسین کاشف الغطاء می باشد که در حدود ۶۰ سال پیش^(۱) نگارش یافته و در دو جزء چاپ و منتشر گشته است. جزء اول در قاهره و جزء دوم آن در بغداد چاپ شده است و مجموع صفحات آن بالغ بر ۲۰۰ صفحه (جیبی) می شود.

خلاصه ترجمه جزء دوم آن در ده سال قبل از طرف ما در تبریز منتشر گردید و اکنون به یاری خدا ترجمه جدید و کامل هر دو جلد، در یکجا چاپ و منتشر

۱- در تاریخ کتابت این مقاله.

چرا این کتاب را چاپ کنیم؟

کوشش های پیگیر فرقه های گوناگون مسیحیت در میان جوانان مسلمان ایران و تبشیر مسیحی گری از راه مکاتبه، دعوت به کلیسا، فستیوال ها، گردش های دسته جمعی، تفریحات گوناگون و پخش و توزیع کتاب مقدس و اوراق تبشیری در سراسر ایران و اخیراً برنامه های رادیویی «صدای انجیل»، فیلم های جالب و بزرگ سینمایی از جمله: **بن هور، پادشاه پیروزمند، پادشاه غمها، ردا(خرقه)، ده فرمان، فروغ بی پایان و غیره** که در سینماهای بزرگ تهران و شهرستان ها به منظور تبلیغ مسیحیت نمایش داده شده و همچنین اقدامات دیگر، موجب گشته که گویا شبهه هایی در ذهن گروهی از جوانان کم اطلاع به جود آید.

سؤالاتی که گاهی از شهرستان ها به دست ما می رسد، نشان می دهد که شناخت و شناسایی مسیحیت تحریف شده، اکنون یکی از وظایف حتمی و ضروری ماست.

برای انجام این وظیفه اسلامی و ملی، به ترجمه کامل کتاب معروف آیت الله مجاهد مرحوم کاشف الغطاء اقدام شد و با نشر آن امیدواریم که نسل جوان اطلاعات کافی و جالبی درباره مسیحیت کنونی به دست آورند که راهنمای آنان در این زمینه باشد.

توضیحاً باید یادآور شد که قسمت هایی از متن این کتاب به علت ناراحتی های مؤلف معظم از حملات ناجوانمردانه مسیحیان بر اسلام و پیامبر اسلام، تند و توأم با حمله و انتقاد شدید است، ولی از نظر حفظ امانت در ترجمه از ترجمه آن قسمت ها نیز ناگزیر بودیم... و در هر صورت امیدواریم که این کتاب در مجموع، مورد استفاده همگان قرار گیرد.

قم: ۲۵ شعبان ۱۳۸۴ (هـ)

سیدهادی خسروشاهی

۱

توضیح درباره:

انجيل و مسيح

چرا

این حقایق را منتشر می‌سازیم؟

ما مسلمانان در کشور عزیز «مصر» به گروهی از مردم بی‌مایه و بیگانه گرفتار شده ایم که میهن مورد علاقه ما را «اقامتگاه» خود قرار داده‌اند...البته ما نخست مقدم آنان را گرامی داشتیم و احترام دوستی را به جای آوردیم و لازمه رفاقت را انجام دادیم و منتهای نرمش را درباره آنان روا داشتیم، ولی پاداش و کیفر ما از طرف آنان مانند پاداش «سنمار»^(۱) و کیفر پناه دهنده «امّ عامر»^(۲) بود.

سرانجام کار به جایی رسید که طغیان و تجاوزشان آشکار شد و عداوتشان علنی گردید، به طوری که دیگر درباره دین ما بی‌پرده ناسزا می‌گویند و در مورد پیامبر ما آشکارا دشنام می‌دهند. آنان این کارها را در آموزشگاه‌هایی که برای «تعلیم»! باز کرده‌اند و در مجالسی که برای «تبشیر» تشکیل می‌دهند و در محافلی که

۱- جزاء سنمار - سنمار نام یک مرد رومی بود که برای «نعمان بن امرء القیس» قصر معروفش را ساخت، ولی هنگامی که او از کار ساختمان فارغ شد، دستور داد که از طبقه فوقانی قصر به زمینش انداختند و سنمار جابجا کشته شد تا نتواند برای دیگران همچو کاخی را بسازد!!! شاعر گوید:

جزتنا بنو سعد بحسن فعالنا***جزاء سنمار و ما کان ذا ذنب

به مجمع الامثال میدانی، ط تهران (۱۲۹۰)، صفحه ۱۵۰ رجوع شود. (خ)

۲- مجیر ام عامر - گروهی برای شکار به بیابان رفتند، اتفاقاً کفتاری را دیدند و به تعقیب آن پرداختند، کفتار به خیمه یک عرب بیابانی پناه برد، مرد عرب از خیمه بیرون آمد و از شکارچیان پرسید چه می‌خواهید؟ گفتند: شکار ما به اینجا آمده است! مرد عرب گفت: به خدا سوگند، مادامی که شمشیر در دست من است شما به آن دست نخواهید یافت، شکارچیان برگشتند و مرد عرب یک ظرف شیر در جلوی کفتار گذاشت و او را سیراب کرد و خود خوابید. کفتار بر وی حمله کرد و شکم وی را درید و خورش را خورد و از آنجا دور شد. پسر عموی مرد عرب به دیدارش آمد و وی را کشته یافت، به جایگاه کفتار نگاه کرد و آن را ندید!... ماجرا را فهمید و به سراغش رفت تا آن را پیدا کرد و کشت و همیشه این شعر را - که شرح ماجرای فوق است - می‌خواند:

و من یصنع المعروف مع غیر اهله***یلاقی الذی لاقی مجیر ام عامر

ادام لها حین استجارت بقربه***قراها من البان اللقاح الغزائر

و اشبعها حتی اذا ما تملات***فرته بانیاب لها واطافر

فقل لذوی المعروف هذا جزاء من***غداً یصنع المعروف مع غیر شاکر

(خ)

برای «دعوت به مسیحیت» برپا می‌دارند و در بیمارستان‌هایی که ساخته‌اند، انجام می‌دهند و بدین وسایل می‌خواهند فرزندان مسلمانان را به سوی خود جلب کنند و آنان را گمراه سازند. آنان در داخل کشور ما، با ما به جنگ مشغولند و نوباوگان ما را، در جلوی چشم ما می‌ربایند. و شب و روزی نیست که گویندگان و پدران روحانی‌شان! در مجالس تیشیری، به دین اسلام ناسزا نگویند و به قرآن کریم استهزا نکنند و پیامبر عربی را دشنام ندهند و به حق و حقیقت اهانت‌ها نکنند. آنان سخنانی می‌گویند که گویندگان، خود، به آنها سزاوارترند. آنان می‌گویند که پیامبر اسلام - که از ساحت مقدّسش به دور است - بدکار، نیرنگ باز، زناکار، منکر حق، مشروبخوار، ظالم و ستمکار بود... و حرف‌های دیگری که خودشان با آنها مناسبت‌رند.

روزی نیست که نشریات و اوراق گمراه‌کننده آنان در بازارها، خیابان‌ها، ایستگاه‌های راه آهن، مدارس و در بین مردم توزیع نشود، در حالی که دولت مصر از آن جلوگیری نمی‌کند. آیا دولت مصر واقعاً قادر به جلوگیری از این عمل ضداسلامی نیست؟^(۱)

البته در این میان حکومت اشغالگر «بریتانیا» هم از شادی می‌رقصد و برای این آتش بی‌دینی هیزم‌کشی می‌نماید و مظلوم را به جای ظالم می‌گیرد و بی‌گناه را به جای گناهکار کیفر می‌دهد!

از طرف دیگر دانشمندان اسلامی هم مدّت‌هاست که با این گمراه‌کنندگان اشغالگر، با نرمش رفتار می‌کنند و به معارضه و مبارزه نمی‌پردازند و تا حدود امکان با نیکی و احترام با آنان برخورد می‌کنند و عملاً می‌گویند که این عیسی مسیح را که آنان می‌پرستند، همان است که قرآن مجید از او تمجید کرده و پیامبر بزرگ اسلام او را بزرگ شمرده است و کتاب آسمانی ما مقام شامخ او را به مردم شرق و غرب معرفی نموده است... و متأسفانه همین سازش و نرمش موجب شده که این بدسیرتان در طغیان و تجاوز خود پافشاری نمایند و در فحش و دشنام جرات بیشتری پیدا کنند.

۱- چنانکه در مقدمه گفتیم، این کتاب برای اولین بار در مصر چاپ شده است. (خ)

چنانکه گفته اند: «اگر شخص بزرگواری را نیکی کردی، بنده تو می شود»، در صورتی که نیکی و نیکویی با پست نهادان، موجب گردنکشی آنان می گردد. اتفاقاً من در بهار عمر و در اوایل جوانی، بسیار مایل بودم که در کتب و ادیان آسمانی مطالعاتی به عمل آورم و از این رو حقایقی به دست آورده ام که همگی متکی بر دلایل و اسناد انکارناپذیری است و در این مورد، هیچ دانشمند مسلمانی را ندیده ام که متوجه این حقایق بشود و با اینکه کتاب های بسیاری به شکل مجادله، مناظره، احتجاج و غیره نوشته اند و زشتی ها و خرافات و مطاعن بیشمار مسیحیت را برشمرده اند، ولی به این نکات اشاره نکرده اند. من در تمام مدت عمرم از نشر این مطالب خودداری می کردم و علاقمند بودم آنها همچنان مکتوم بماند و زندگی مسالمت آمیز ما ادامه یابد و من هم از همان وضعی که مسلمانان از صدر اسلام با مسیحیان داشتند، خارج نشوم... ولی پس از مدت ها که بدین منوال گذشت و دیدم که وقاحت و بی شرمی آنان بالا گرفته و این بیماری شدت پیدا کرده و آتش آن زبانه می کشد! به راز این سخن پی بردم که «دفع شر با شر، مقرون به احتیاط است» و فهمیدم که این نظریه بسیار درست است که «بردباری در غیر موردش، دلیل نادانی است».

البته در کتاب خدا و سنت پیامبر نیز شواهدی در این زمینه وجود دارد. خداوند می فرماید: «اگر کسی تجاوزی بر شما کرد، به همان میزان از او انتقام بگیرید»^(۱) و معصوم می فرماید: «سنگ را از هر طرفی که به سوی شما آمد، برگردانید که بدی را جز بدی دفع نمی کند». با در نظر داشتن این سخنان، تصمیم گرفتم که این حقایق آشکار را روشن سازم - که مدت ها با کمال علاقه آن را کتمان می کردم - ولی این زاغ های سیاه و این مبشران شوم و این پیام آوران نحس، سرانجام مرا مجبور به نشر این حقایق کردند و در واقع با دست خود بر صورت خود سیلی زدند! و با دست خویش گور خود را کردند!

من یقین دارم این حقایقی را که نوشته و منتشر خواهم کرد، بر خردمندان

۱- «فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم».

مسیحی سخت گران آمده و در نظر آنان بسیار غیرمطلوب خواهد بود... به‌ویژه که بسیاری از این حملات زنده و یاوه سرایی‌های رسوا از طرف فرقه «پروتستانت» متوجه ما شده است^(۱)، ولی چون فرقه‌های دیگر و عقلای آنان در مقابل این حملات خاموش بودند و خاموشی دلیل رضایت و خوشنودی آنان در این کار بود، به نشر این مطالب ناچار شدم. به جان خودم سوگند! که آنان دیگر مجوزی برای سکوت و دلیلی بر حوصله و بردباری باقی نگذاشتند و از این روست که من همه مسلمانان را قبل از دیگران به موارد غفلت و نادانی آنان مطلع می‌سازم و آنان را مانند روز روشن و آفتاب تابان عیان و آشکار می‌کنم.

مباحثه با جاثلیق

من قبل از شروع به مطلب، متن مناظره‌ای را که هزار و اندی سال پیش بین یکی از پیشوایان بزرگ ما و یکی از رهبران مسیحیت در آن زمان رخ داده است^(۲) نقل می‌کنم و سپس بحث خود را آغاز می‌نمایم:

شیخ صدوق یکی از بزرگان علمای قرن سوم شیعه، در کتاب «عیون اخبار» با سند مخصوص خویش که منتهی به «حسین بن محمدنوفلی هاشمی» می‌گردد، نقل کرده است وقتی که حضرت رضا علیه السلام بنا به دعوت مأمون به ایران آمد، مأمون به «فضل بن سهل» دستور داد که صاحبان تمام عقاید مختلف، مانند: جاثلیق، رأس الجالوت و بزرگان ستاره پرستان و پیروان زرتشت و نسطاس رومی و متکلمین اسلامی و هواداران عقاید مختلف دیگر را جمع نماید تا مناظره‌ای درباره مذاهب و عقاید صورت گیرد و او معلومات حضرت و علمای دیگر را دریابد.

۱- در کشور ما ایران، علاوه بر پروتستان‌ها، کاتولیک‌ها و ادونتیت‌ها هم فعالیت‌های وسیعی را آغاز کرده‌اند و با وسایلی که در اختیار دارند، به تبشیر مسیحی‌گری می‌پردازند... (خ)

۲- متن مذاکرات امام با رهبران مذاهب: مسیحی، زرتشتی، یهود و غیره، در کتاب «عیون اخبارالرضا» شیخ صدوق، چاپ ۱۳۷۷ هجری، قم، جلد ۱، صفحه ۱۵۴ تا ۱۷۸ و در کتب معتبر دیگر شیعه درج شده و آیت الله کاشف الغطاء فقط قسمتی از آن را نقل کرده‌اند و ما هم به ترجمه همان قسمت اکتفا می‌کنیم. (خ)

وقتی تمام علمای مذاهب مختلف، به کوشش «فضل» در مجلسی گرد هم آمدند، فضل به مأمون خیر داد. وی همه را به مجلس خود احضار نمود و اظهار داشت: من شما را به خاطر کار پسندیده ای جمع کرده ام و دوست دارم با پسر عمویم - این مرد مدینه ای که اکنون مهمان من است - مناظره نمایید. فردا صبح زود حاضر بحث شوید و هیچ کدام از شماها تخلف نوزد... همگی قبول نموده و سر به اطاعت گذاردند.

نوفلی گوید: ما در حضور امام علیه السلام بودیم که «یاسر» پیشکار مخصوص حضرت وارد اتاق شده و به عرض رسانید: مأمون سلام رسانده و می گوید ارباب ملل و صاحبان مذاهب مختلف و دانشمندان کلامی مسلک های گوناگون، فردا در مجلس من حضور خواهند داشت. اگر میل دارید کلام و حرف های آنها را بشنوید، فردا در مجلس تشریف داشته باشید و اگر بی میل باشید زحمت نکشید و اگر خواستید ما به حضورتان می رسیم، این کار برای ما آسان و میسر است!

حضرت در جواب پیغام فرمودند: به مأمون سلام مرا برسان و بگو منظور تو را فهمیدم، انشاءالله فردا به طرف شما می آیم.

نوفلی گوید: وقتی یاسر رفت، حضرت رو به من کرد و فرمود: شما عراقی هستید و ذکاوت و فهم عراقی ها خوب می باشد. می دانی منظور عموزاده ات از گرد آوردن این همه علماء و دانشمندان و ارباب ملل از اهل توحید و مشرک چیست؟ گفتم لابد می خواهد شما را امتحان نموده! و مقدار معلومات شما را بداند، ولی این عمل وی بسیار بی اساس و ناستوار است. فرمودند چرا؟ گفتم: به علت اینکه اهل کلام، مردمان جدلی و مغالطه ای هستند، تنها به ادعا توجه نمی کنند، هرگاه به آنها احتجاج شود که خدا یکی است، می گویند: یگانگی خدا را ثابت کنید و اگر گفته شود محمد(ص) پیامبر خداست در جواب گویند: پیامبری وی را اثبات نمایید و طرف را به حیرت می اندازند، در حالی که شخص مشغول اثبات مدعای خود است، به مغالطه پرداخته، حرفش را از دست او گرفته و به وادی دیگر می کشانند. پس خوب است از مباحثه با آنان صرف نظر کرده و کناره گیری نمایید.

حضرت تبسمی کرده و فرمودند: نوفلی! می ترسی ایشان حجّت و دلیل مرا قطع

نمایند و مرا محکوم کنند؟ گفتم نه به خدا قسم، من از آن جهت نترسیدم، من بسیار امیدوارم، خداوند شما را بر آنان غالب سازد، فقط تذکاری بود که یادآور شدم.

سپس فرمودند: آیا می دانی مأمون چه وقت از عمل خود پشیمان می گردد؟ عرض کردم نه. فرمودند: وقتی که احتجاج مرا بشنود که با اهل تورات و انجیل و زبور هر کدام از کتابشان و با آتش پرستان و رومیان و صاحبان عقاید مختلف با فرهنگ و مطالب خودشان صحبت کنم و دلیل هر طایفه را از دستش گرفته و چنان احتجاجی نمایم که مدعای خود را ترک گفته و حرف مرا بپذیرند. آن وقت است که مأمون از این عمل خود نادم و پشیمان خواهد شد و در این کار به جز ذات پروردگار از کسی نیرو و استمداد نمی جویم، زیرا که تمامی نیروها و قدرت ها از آن خداوند بزرگ می باشد.

نوفلی گوید: تازه سپیده صبح از افق نمایان گشته بود که «فضل بن سهل» به حضور امام آمد و عرضه داشت: فدایت شوم، عموزاده ات در انتظار شماست و اشخاص مورد نظر آمده اند، شما چه نظری دارید؟ تشریف می آورید؟ امام فرمود: شما جلوتر از من بروید من هم به زودی خواهم رسید. فضل رفت، حضرت وضو ساخت و شربتی هم میل نمود و به ما هم از آن شربت داد و از منزل خارج شدیم. ما در حضورشان بودیم تا وارد مجلس مأمون گردید. مجلس عظمت و شکوه مخصوصی داشت. بزرگان، اشراف و علماء سرتاسر مجلس را فراگرفته بودند. محمدبن جعفر با عدّه ای از بنی هاشم و نواده های ابیطالب و صاحب منصبان لشکری حضور داشتند. وقتی امام وارد مجلس شد، مأمون و تمامی اهل مجلس از بنی هاشم و علماء و صاحب منصبان به احترام حضرت پیا خاستند و ایستادند تا اینکه دستور جلوس صادر گردید. موقعی که همه نشستند، مأمون کاملاً متوجّه حضرت شد و با ایشان مشغول صحبت و گفتگو گردید. سپس رو به «جائلیق» بزرگ علمای نصاری نمود و گفت: ایشان پسر عموی من، علی فرزند موسی ملقب به «رضا» از فرزندان فاطمه زهرا(س) دختر پیغمبر ما و از اولاد علی بن ابیطالب(ع) می باشند. دلم می خواهد شما با ایشان مباحثه و گفتگویی کرده باشید، ولی از راه انصاف و عدالت دور نشوید.

جائلیق وقتی حضرت را شناخت متوجه مأمون شد و گفت: من چگونه می توانم با شخصی مباحثه و گفتگو نمایم در حالی که وی از کتابی استدلال خواهد کرد که من آن را انکار می کنم و از پیغمبری استشهاد می نماید که من ایمان و عقیده ای به آن ندارم؟

امام(ع) فرمودند: جائلیق! اگر با انجیل خودتان احتجاج نمودم قبول می کنی؟

جائلیق: مگر من می توانم گفته انجیل را رد نمایم؟!.

امام: پس از هر چه می خواهی سؤال کن تا جواب بشنوی.

جائلیق: در مورد پیامبری حضرت عیسی(ع) و کتاب وی چه عقیده ای دارید، آیا آن را قبول ندارید؟.

امام: من به پیامبری حضرت عیسی(ع) و کتاب وی و با آنچه به پیروان خود بشارت داده و به آنچه حواریون و یاران مخصوص آن حضرت آن را تصدیق کرده اند، اقرار نموده و آنان را قبول دارم، ولی پیغمبری هر عیسایی را که به نبوت حضرت محمد(ص) و کتاب وی اقرار ننموده و پیروانش را با آمدن چنین پیغمبر و کتابی بشارت و مژده نداده باشد انکار می کنم.

جائلیق: آیا قاعده چنین نیست که درباره موضوعات و احکام اختلافی، با دو شاهد عادل قضاوت می کنیم؟

امام: بلی!

جائلیق: پس دو نفر از غیر ملت خودتان که نصاری هم آنان را قبول داشته باشند، برای اثبات این ادعای خود شاهد بیاورید و همین طور هم با ما رفتار کنید که از غیر ملت خود که مسلمانان قبولشان دارند، شاهد بیاوریم.

امام: خیلی حرف منصفانه ای زدی، پس اگر الآن کسی از قوم خودتان را که در

پیش حضرت عیسی(ع) مقدم و محترم بود شاهد بیاورم، قبول می کنی؟

جائلیق: چرا، ولی آن شخص کیست؟

امام: درباره **یوحنا دیلمی** چه عقیده دارید؟

جائلیق: به به! محبوب ترین مردمان نزد حضرت عیسی(ع) را یادآور شدید.

امام: آیا انجیل شما ندارد که یوحنا گفت: حضرت مسیح(ع) دین بشارت دهنده عربی را به من خبر داد و مژده داد که وی پس از من برانگیخته خواهد شد و من تمام حواریون را مطلع ساختم و آنان به این گفته من ایمان و اعتقاد پیدا کردند؟

جائلیق: درست است، یوحنا همچو چیزی را گفته و به آمدن پیغمبر و خانواده وی بشارت داده است، ولی زمانش را تعیین نکرده و اسامی آنان را هم تصریح ننموده است تا ما ایشان را بشناسیم.

امام: هرگاه من کسی را بیاورم که انجیل خوان باشد و در انجیل نام حضرت محمد(ص) و اهل بیت و پیروانش را قرائت کند، حاضری که به وی ایمان بیاوری؟

جائلیق: بدون شک!

در این موقع حضرت رضا(ع) متوجه دکتر رومی(نسطاس) گشت و فرمود: آیا کتاب سوّم از انجیل را در حفظ داری؟ گفت: نه، انجیل را حفظ نیستم. حضرت متوجه رأس الجالوت عالم یهودی شده و فرمودند: آیا شما انجیل را نمی خوانید؟ گفت: چرا.

حضرت فرمود: سفر سوّم از انجیل را بیاورید و اگر ذکری از حضرت محمد(ص) و خانواده و پیروانش در آن پیدا کردی، درباره ادّعی من شهادت بده. رأس الجالوت شروع به خواندن انجیل کرد تا به نام پیامبر(ص) رسید و توقّف نمود...امام رضا(ع) حاضرین را به شهادت طلبید، همگی به حقانیت وی شهادت دادند.

حضرت دوباره به جائلیق فرمودند: هرگاه مطلبی در نظر داری سؤال کن. جائلیق گفت: حواریون و یاران مخصوص حضرت مسیح(ع) چند نفر بودند و علمایی که انجیل را می دانستند تعدادشان چقدر بود؟

حضرت رضا(ع) فرمود: سؤال خوبی بود، حواریون دوازده نفر بودند که بهترین آنان «لوقا» بود، اما علمای نصاری سه نفر بودند که یکی از آنها «یوحنا دیلمی» بود و این همان کسی است که ذکر پیامبر و بشارت بعثت، به وسیله ایشان به حواریین و بنی اسرائیل رسیده است. سپس حضرت رضا(ع) فرمودند: ای نصرانی! ما مسلمانان به نبوت آن عیسایی قائل هستیم که به نبوت حضرت محمد(ص) ایمان داشته باشد و بر عیسای شما هم هیچ ایرادی نداریم. تنها ایرادی که هست، آن است که ایمانش سست بوده و کمتر نماز می خوانده و کم روزه می گرفته است؟

جائلیق گفت: چطور این حرف را درباره عیسی می زنی؟ درباره آن عیسایی که

همیشه روزه می گرفت و شبها از عبادت استراحتی نداشت؟ همچو حرفی از شما که یکی از علمای بزرگ اسلام هستید بسیار نارواست!

حضرت فرمود: بنا به اقرار خود شما حضرت عیسی(ع) بندگی و اطاعت می نمود، این بندگی و خضوع را نسبت به چه کسی انجام می داد؟ ناچار به خاطر خدا و آفریننده ای انجام می داد که عیسی(ع) مخلوق و آفریده اوست، ولی شما مسیحیان که او را خود خدا می پندارید!...

جائلیق دیگر گنگ شد، در جواب حرفی پیدا نکرد و رشته بحث قطع گردید. «ابو قره حرانی» رشته مطلب را دنبال نمود و گفت: ما نمی گوئیم عیسی خداست، بلکه حرف ما این است که وی «از خدا» می باشد، نه اینکه خود، ذات پروردگار است.

حضرت فرمود: حقیقت مطلب در سر همین کلمه «از» است. منظور شما از اینکه حضرت عیسی «از خدا» می باشد چیست؟ کلمه «از» در بیش از چهار معنی به کار برده نمی شود، هدف خود را از این چهار معنی که نقل می کنم، معین کنید:

۱ - استعمال آن در کل و جزء است که می گویند: این ظرف آب از فلان دریاچه است (ظرف آب جزء، دریاچه کل) و بنابراین معنای این جمله که عیسی از خداست این چنین می شود: عیسی جزئی از خدای مرکب و دارنده اجزاء است!.

۲ - در استحاله و انتقال به کار برده می شود. مثلاً می گویند: سرکه از شراب است، یعنی ابتدا شراب و مست کننده بود، فعلاً به این صورت تغییر یافته است. معنای جمله عیسی از خداست در این صورت هم غلط و مهمل است.

۳ - در تولید و نشو و نما به کار برده می شود، گویند: این فرزند از فلان پدر است، یعنی پدر منشأ و سرچشمه وجود پسر است و البته دادن نسبت زاد و ولد به حریم کبریایی خدا هم صحیح و درست نیست.

۴ - در ایجاد و اختراع به کار برده می شود، مثلاً می گویند: آن کار دستی از فلان صنعتگر است، یعنی مواد لازم را در اختیار داشته و فلان کار را انجام داده است. البته اگر وجه دیگری شما می دانید بگوئید تا ما هم بدانیم!^(۱)

۱- توضیحاتی که درباره کلمه «از» (ترجمه کلمه عربی «من») داده شده، در متن عربی این کتاب نبود، چنانکه در بعضی از نسخه های «عیون اخبار» نیز موجود نیست و احتمال آن می رود که از مصنف کتاب، شیخ صدوق(ره) باشد.(خ)

سکوت مطلق در مجلس حکمفرما شد. جاثلیق دیگر شکست خورده به نظر می رسید و حرفی نمی زد. حضرت فرمود: آیا مسئله ای را از شما بپرسم؟ گفت: بفرمایید اگر بدانم جواب می گویم.

فرمود: اینکه ما معتقدیم که حضرت عیسی مردگان را با اذن و یاری خداوند زنده می کرد، چرا انکار می نمایید؟

گفت: برای آنکه کسی که بتواند به مردگان جان داده و شخص مبتلا به پیسی و خوره را شفا دهد و کور مادرزاد را بینایی بخشد، او خودش پروردگار است! به پروردگار دیگر حاجتی ندارد!

حضرت فرمود: اگر مطلب چنین است پس چرا تنها عیسی را از میان پیامبران دیگر که این قبیل اعمال را انجام می دادند، به خدایی برگزیده اید؟ مگر «یسع» پیامبر نبود که از روی آب راه می رفت و مردگان را زنده می کرد؟ مگر «حزقیل» نبود که به دستور خدا گروهی از مردگان را جان و روان بخشید، در

حالی که پیروان هیچ یک از آنان، آنها را خدا نشمرده و آفریدگار نمی دانند! آنگاه حضرت به سوی رأس الجالوت توجه کرده و فرمودند: داستان این عده را در تورات خوانده ای؟ اینان مردمانی بودند که **بخت النصر** وقتی برای فتح بیت المقدس یورش آورده، اینها را از طایفه بنی اسرائیل به اسارت گرفت و با خود به بابل برد و در آنجا جان سپردند، سپس خداوند متعال حزقیل پیامبر را به سوی ایشان فرستاد تا به وسیله دعا آنان را زنده نمود. حضرت، آیاتی چند از تورات را که در این باره بود، خواند که همگی اعتراف و اقرار نمودند.

سپس حضرت رضا(ع) تاریخ و سرگذشت عده دیگر از مردگانی را که به وسیله دعای پیامبران زنده شده بودند، ذکر نمود و سپس فرمود:

حضرت ابراهیم هم سر مرغان را برید و هر کدام را در محلی قرار داد، سپس آنها را صدا کرد. با اذن پروردگار عالم به حرکت افتاده و به سوی ابراهیم دویدند.

مگر موسای کلیم نبود که وقتی با هفتاد نفر از پیروان برگزیده خود به سوی کوه حرکت کردند آن جماعت به حضرت گفتند: شما که خدا را دیده اید، پس او را به ما هم نشان دهید، آنچنان که خود دیده اید!

موسی(ع) گفت: من هیچ وقت خدا را به چشم ظاهر ندیده ام، مگر خدا به چشم

دیده می شود؟ قوم موسی(ع) گفتند: پس هرگاه خدا را آشکارا به ما نشان ندهی، به تو ایمان نخواهیم آورد، در نتیجه این گفتگوی کفرآمیز، صاعقه ای ایشان را درگرفت که همگی به هلاکت رسیدند و موسی(ع) تنها ماند.

حضرت موسی(ع) رو به جانب خدا آورد و عرض کرد: پروردگارا! هفتاد مرد را انتخاب کردم و با خود به کوه آوردم، هرگاه همین طور خودم تنها به سوی قوم برگردم و خبر هلاکت آنان را برسانم، چطور از من قبول می کنند؟ اگر می خواستی مرا هم با ایشان هلاک می کردی! ولی تو بزرگتر از آن هستی که با کردار سفیهان ما را هلاک بنمایی!

خداوند متعال در اثر خواسته حضرت موسی(ع) آن گروه را پس از مرگشان از نو حیات بخشید.

قریش خدمت حضرت رسول اکرم(ص) آمدند و از وی خواستند که برخی از مردگان آنان را زنده نماید. حضرت به علی بن ابیطالب دستور داد به همراهی آنان به طرف قبرستان رود و با صدای بلند اسامی مردگان را به زبان آورد و بگوید که: محمد پیغمبر و فرستاده خدا می خواهد که **با اذن پروردگار** بیا خیزید!

اشخاص نامبرده پس از شنیدن صدای حضرت علی(ع) به اذن پروردگار بیا خاستند و با وابستگان خویش گفتگو نمودند...

اینها نمونه هایی از مردگان بودند که به وسیله پیامبران گذشته زندگی نوینی یافته اند. اگر بنا بر این است که هر که واسطه زنده شدن مرده ای شود، خود خدا گردد، پس همه اینها را باید خدا بپندارید!

آنگاه حضرت رضا(ع) به رأس الجالوت - خاخام یهودی - متوجه شده و فرمودند: به نام آیات ده گانه (ده فرمان) که به موسی(ع) نازل گشت از تو می پرسم آیا در تورات شما نیست: وقتی آخرین امت که پیروان شترسوار عربی بوده و تسبیح و تنزیه خدا را با طرز نوینی تکرار می کنند و در کنیسه ها و معابد تازه ای عبادت می نمایند، با مشخصات مذکور به وجود آمدند، باید بنی اسرائیل به آنان و ملک آنها پناه ببرند، تا در آرامش و آسایش زندگی نمایند، آن امت نوین، مردان سلحشور دست در شمشیرند که انتقام خود را از ملل کافر

می ستانند. و آیا در کتاب **اشعیاء** مکتوب نیست که «ای قوم! من صورت الاغ سواری را دیدم که جامه های نور پوشیده و تمثال شترسواری را مشاهده کردم که روشنایی جمال او مانند ماه در شب چهارده می باشد». ای جاثلیق! مگر در انجیل فرمایش حضرت عیسی(ع) را ندیده ای که می فرماید: من به سوی پروردگار خود می روم، پس از من «**فارقلیط**» می آید و درباره من شهادت حق و درستی می دهد، چنانچه من درباره او شاهد حق می باشم. فارقلیط کسی است که همه چیز را روشن و تفسیر می نماید و فجایع و افتضاحات ملت ها را برملا می سازد و ستون کفر و بیدینی را می شکند. جاثلیق گفت: بلی انجیل این موضوع را دارد.

تاریخچه انجیل ها

پس حضرت فرمود: جاثلیق می توانی مرا از سرگذشت انجیل نخستین تان آگاه سازی؟ آیا وقتی آن انجیل را گم کردید آن را پیش چه کسی بازیافتید؟ و انجیل های فعلی را چه کسی به وجود آورد؟! جاثلیق گفت: انجیل را بیش از یک روز گم نکردیم و به زودی بازیافتیم در حالی که تازه و شاداب بود! یوحنا و متی این انجیل را بیرون دادند. حضرت فرمود: معلومات تو درباره تاریخ انجیل و سرگذشت علمای آن، چقدر کم و محدود است. هرگاه جریان به این سادگی باشد که نقل می کنی، پس چرا درباره انجیل های فعلی اختلاف نظر دارید؟ و چرا در هر زمانی، جلسه و اجتماعی تشکیل داده و در آن تغییر و تبدیل می دهید؟! پس گوش کن من تاریخچه انجیل را برای تو تعریف کنم:

وقتی حضرت عیسی(ع) از میان مسیحیان رفت و انجیل حضرت مفقود گردید، نصاری به نزد علمای خود آمدند و گفتند: ما چه کنیم و چاره ما چیست؟ عیسی به قتل رسید! تنها انجیلی از وی به یادگار مانده بود، آن هم مفقود گردید، شما علمای ما هستید، چاره ای بیاندیشید و تکلیف ما را روشن سازید!

لوقا و مرقس در جواب گفتند: انجیل و کتاب عیسی در سینه های ماست! و ما هر چند یکبار یک «سفر» از آن را به شما می دهیم، شما از این جهت ناراحت نباشید. کنیسه ها را خالی نگذارید، هر وقت نوشتیم به اطلاع شما رسانده و برای

شما تلاوت می کنیم.

لوقا، مرقس، یوحنا و متی نشستند! و این انجیل های فعلی را برای شما تدوین نمودند، در حالی که این چهار نفر، شاگردان شاگردان پیشینیان بودند و شاگردان بلافصل خود حضرت عیسی (ع) نبودند.

سپس حضرت بحث درباره اختلافات انجیل ها را شروع کرده و فرمودند: انجیل ها درباره نسب حضرت عیسی (ع) که به «داود» می رسد یا شخص دیگر، اختلاف دارند و تهمت های ناروایی به ساحت حضرت عیسی (ع) روا می شمردند، در صورتی که آن چهار نفر به زعم شما، علماء و دانندگان انجیل بوده و حضرت عیسی (ع) به گفته شما، آنها را تصدیق و تأیید نموده بود!.

جائلیق گفت: ای عالم مسلمان ها، خواهشمندم مرا از بحث در چگونگی حالات این چهار نفر و اصولاً خود این بحث و مناظره معاف دارید. حضرت فرمود: بسیار خوب!.

مناظره با یهودی

وقتی جائلیق - عالم نصاری - از مباحثه کنار کشید و در واقع چون نتوانست جواب اشکالات منطقی حضرت رضا (ع) را بگوید از بحث و مناظره دوری جست. آن وقت حضرت متوجه رأس الجالوت عالم و خاخام یهودی ها شده و فرمودند: شما سؤال می کنید یا من سؤال کنم؟ رأس الجالوت که ناظر مباحثه قبلی بود و تاب سئولات حضرت را در خود نمی دید گفت: من سؤال می کنم، ولی هیچ دلیل و برهانی به جز از تورات و الواح و صحف، از شما قبول نخواهم کرد!.

حضرت فرمود: خیلی خوب، قول می دهم که به خواسته تو عمل کنم.

رأس الجالوت گفت: نبوت «محمد» را از کجا ثابت می کنی؟

امام فرمود: موسی بن عمران، داود و اشعیاء (و سپس عیسی بن مریم) به رسالت وی شهادت داده اند.

سپس افزود: هیچ می دانی که موسی بن عمران به بنی اسرائیل سفارش کرد: زود باشد که برای شما پیامبری از برادران خودتان مبعوث می شود، او را تصدیق نمایید و از امر او سرپیچی نکنید. آیا بنی اسرائیل را برادرانی جز نواده های

اسماعیل که در حضرت ابراهیم به هم ملحق می گردند، وجود دارد؟ و آنان با کسان دیگری هم قرابت و نسبت داشتند(اسماعیل و اسحاق فرزندان حضرت ابراهیم بودند، یعقوب که اسرائیل نامیده شد، فرزند اسحاق می باشد). آیا از برادران اسرائیل غیر از «محمد» کسی دیگر ادعای نبوت نموده است؟
خاخام گفت: نه.

امام فرمود: قبول داری که تورات می گوید: نوری از طرف کوه سینا آمد از کوه ساعیر برای ما روشنی داد، از کوه فاران هم آشکار و اعلان شد.
گفت: این کلمات و سخنان در تورات هست، ولی تفسیرش را نمی دانم.
امام فرمود: مراد از نخستین، عبارت از همان الواح و تورات است که به حضرت عیسی(ع) نازل گردید. اما دوّمی، همان است که به حضرت عیسی(ع) وحی شد. و سوّمی - که کوه فاران باشد - یکی از کوه های مکه است که با مکه به مقدار یک روز فاصله دارد.

«اشعفاء» می گوید: دو نفر سوار دیدم که زمین را روشن نموده بودند، یکی سوار بر الاغ بود و دیگری سوار بر شتر.
«حقوق» می گوید: خدای تعالی بیان احکام را از کوه فاران آورد، آسمان ها از تسبیح احمد و پیروانش پُر شد، پیروان او در دریا و صحرا راه می یابند، بعد از خرابی اورشلیم کتاب جدیدی را بر ما می آورد.
و در «زبور» می گوید: «خدا بعد از تعطیلی و فترت احکام بپا دارنده شریعت و سنت را برانگیزاند». بپا دارنده شریعت پس از آن دوره، غیر از محمد(ص) و پیامبر ما چه کسی بوده است؟^(۱)

این مناظره علمی که چند صد سال پیش میان یکی از رهبران دینی ما و علمای فرقه های دیگر واقع شده است، بسیار طولانی و مفصّل است و ما به طور خلاصه آنچه را که در نظر داشتیم نقل نمودیم و اگر در این مناظره عالی دقت شود، دو فایده به دست می آید:

۱- «بشارات عهدین» تألیف دکتر محمد صادقی، که موارد بسیاری از بشارات کتاب مقدس را درباره پیامبر اسلام نقل کرده است، رجوع شود.(خ)

اول: اینکه انجیل‌های صحیح و درست که با وحی الهی نازل شده بود، پس از حضرت مسیح مفقود شده و اکنون در دسترس ما نیست و انجیل‌های فعلی که در دست مسیحیان می‌باشد، آنچنان که تاریخچه انجیل‌ها هم تأیید و کمک می‌کند، از تألیفات شاگردان شاگردان حضرت مسیح می‌باشند.

دوم: از این منظره اسم دو نفر استفاده می‌شود، یکی مسیح و دیگری عیسی. یکی به بعثت حضرت محمد(ص) و پیروان او بشارت داده است و چنین چیزی از آن دیگری شنیده نشده است. پس وقتی ما انجیل‌های فعلی و کتاب‌هایی را که در نزد طرفدارانش مقبول است مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم که آنها هم به تعدد مسیح تصریح می‌کنند و می‌گویند مسیح یک نفر نبوده است.

در «مرقس» می‌گوید: «مسیح‌های بی‌شمار و پیغمبرهای دروغگوی زیاد با نشانه‌ها و کارهای عجیب و غریب جهت گمراهی شما خواهند آمد».^(۱)

و در انجیل «متی» می‌نویسد: بسیاری به نام من خواهند آمد و گویند من مسیح هستم و بسیاری را گمراه خواهند کرد.^(۲) و بعد گوید: «بسا انبیاء دروغگو ظاهر شده و بسیاری را گمراه کنند».^(۳)

ما در آیات قرآنی که درباره مسیح نازل شده است، تأمل کردیم و بسیار دقت و غور نمودیم، در هیچ کدام از صفات و مشخصاتی که درباره مسیح ذکر می‌کند با تعاریف و مشخصاتی که در این کتاب‌ها برای وی قائل هستند، توافق و سازش وجود ندارد، حتی در یک علامت و نشانه‌ای!

مسیحی که قرآن معرفی می‌کند

قرآن درباره حضرت مسیح از قول خود او چنین نقل می‌کند: «من بنده خدایم، کتاب بر من نازل و نبوت به من اعطا شده است»^(۴) و: «پروردگارا! من به آنها غیر از دستور و فرمان تو - که پروردگار خود را عبادت و ستایش نمایم - چیز

۱- انجیل مرقس، باب ۱۰، آیه ۱۳.

۲- انجیل متی، باب ۲۴، آیه ۵.

۳- انجیل متی، باب ۲۴، آیه ۱۲.

۴- قرآن مجید، سوره مریم.

دیگری نگفته ام».^(۱) به بنی اسرائیل می گوید: «پروردگاری را ستایش کنید که من و شما را پرورش داده است، هر کس به وی شرک بورزد از بهشت محروم می شود و آتش جایگاه اوست»^(۲) و «آنهایی که می گویند مسیح بن مریم خداست، کافر شدند»^(۳) و «آنان که خدا را سومی خدایان پنداشته اند کافر شده اند، چون جز خدای واحد خدایی وجود ندارد»^(۴) و «مسیح و هیچ کدام از فرشتگان مقرب خدا استنکاف ندارند از اینکه بنده و ستایشگر پروردگار خود باشند».^(۵)

شما خوانندگان عزیز! موقعی که این آیه ها را ملاحظه می کنید، می بینید که مسیح یک بنده متواضع و فروتن و خداشناس و یکتاپرست بوده و با کمال خلوص خدا را عبادت و ستایش می کند و هیچ نوع شائبه شرک و تثلیث و حلول و اتحاد در وی وجود ندارد. اما مسیحی که انجیل های فعلی معرفی می کنند!

۱- قرآن مجید، سوره مائده.

۲- قرآن مجید، سوره مائده.

۳- قرآن مجید، سوره نساء.

۴- قرآن مجید، سوره مائده.

۵- قرآن مجید، سوره نساء.

مسیح در اناجیل

عیسی مسیحی که در انجیل های فعلی معرفی می شود مردی است که در گفتار و هدف خود مضطرب و حیران است. یکبار درباره خداوند اعتراف می کند: «حیات حقیقی آن است که تنها تو را **خدای واحد** و حقیقی بشناسد و عیسای مسیح را کسی بدانند که تو فرستاده ای»^(۱) و همچنین تعلیم می دهد: «اوّل همه احکام این است که: بشنو ای اسرائیل، خداوند ما **خدای واحد** است، کاتب وی گفت: آفرین ای استاد! سخن بر حق گفتی، زیرا خدا واحد است و جز او دیگری نیست»^(۲) و در انجیل متی می گوید: «چرا مرا صالح می نامید؟ صالح غیر از خدای واحد کسی نیست» و در انجیل مرقس باز می گوید: «صالح یکی بیش نیست و آن خداست».

اما همین عیسی، پس از آنکه این حقایق عالی مطابق با عقل و برهان را اظهار می نماید، ناگهان در جاهای متعددی از انجیل ها خلاف اینها را می گوید. مثلاً در جایی از انجیل یوحنا می گوید: «من و پدر یک هستیم»^(۳) و باز می گوید: «یقین کنید که پدر در من است و من در او»^(۴) و یا می گوید: «کلامی که من می گویم خودم از نفس خود نمی گویم، لیکن پدری که در من است کارها را انجام می دهد»!؟.

و این همان «حلول» است که عقل به محال بودن آن حکم می کند و اصلاً تصوّر آن بر اذهان مشکل و غیرقابل هضم است.

ولی ما تعریف حضرت مسیح را در قرآن حضرت محمد(ص) چنین می خوانیم: «در هر جا قرار بگیرم خداوند مرا مبارک نموده، مادامی که زنده ام به زکات و نماز سفارش فرموده است... رحمت و سلام خدا بر من باد! روزی که متولد می شوم و آن روزی که می میرم و آن روزی که زنده و مبعوث می گردم». اما

۱- انجیل یوحنا، باب ۱۷، آیه ۳.

۲- انجیل مرقس، باب ۱۲، آیات ۲۹ تا ۳۳.

۳- انجیل یوحنا، باب ۱۰، آیه ۳۰.

۴- انجیل یوحنا، باب ۱۰، آیه ۳۹.

مسیحی که در انجیل تعریف شده «مبارک» نبوده، بلکه «ملعون» است. چنانکه در رساله پولس^(۱) می گوید:

«مسیح ما را از لعنت شریعت فدا کرد، چون که در راه ما لعنت شد، چنانکه مکتوب است: ملعون است هر که بر دار آویخته شود».

قرآن می فرماید: «مسیح به مادرش احسان می کند»^(۲)، لیکن در این انجیل ها او بر مادرش «عاق» شده و از برادران خود قطع رحم نموده است و آنها را کوچک شمرد و تحقیر می کند: «شخصی مسیح را گفت: اینک مادر و برادرانت بیرون ایستاده و می خواهند با تو سخن بگویند؛ در جواب گوینده گفت: مادر من و برادرانم کیانند؟ اینان اند مادر من و برادرانم؟»^(۳) در واقع او عوض احترام مادر، شاگردش را دوست می دارد، او را محبت و نوازش می کند و گاهی هم او را به سینه تکیه می دهد و روی زانو می نشاند! و به مادر خود می گوید: «ای زن اینک پسر تو!» و به شاگرد اشاره می کند! نام این شاگرد «عزیز پسر زبدي» است!

قرآن از قول مسیح می گوید: «من جبّار و ستمگر نیستم»، ولی در انجیل فعلی می بینم مسیح کارهای مردان جبّار و ستمگر را انجام می دهد. کدام جبّاری از گذشتگان یا از معاصرین دیده شده است که بر قدم های وی عطرهای گران قیمت و پُربها را بریزند و خاک قدم های او را زنان با گیسوهای خود پاک و مسح نمایند! تا آنجا که یکی از اطرافیان و شاگردان دوازده گانه مسیح ترحم کرده و گوید: «برای چه این عطری را که سیصد دینار ارزش دارد نفروخته اید تا پولش را در راه فقرا و درماندگان صرف کنید؟. عیسی در جواب می گوید: آن زن را به حال خود واگذارید، فقرا همیشه با شما می باشند و من همه وقت با شما نیستم»^(۴).

کدام دیکتاتور و ظالمی به این درجه از تکبر و شقاوت دیده اید که یک مرتبه عطرهای سیصد دیناری را به پاهای وی نثار کنند؟ زنان و بانوان، گونه ها و

۱- رساله پولس به غلاطیان، باب ۳، آیه ۱۳.

۲- سوره مریم: «وبرأ بوالدتی».

۳- انجیل متی، باب ۱۲، آیات ۴۸ تا ۵۰.

۴- شرح و تفصیل این داستان را می توانید در باب ۱۱ و ۱۲ انجیل یوحنا مطالعه کنید.

گیسوهای خود را به پای وی بماند! ولی وی اعتنایی نکند؟ خود را به یکی از حواریون تکیه دهد و در جواب شاگردان، آنها را منع کند؟ انجیل را مطالعه کنید تا از این داستان ها، تعجب نمایید و سپس بخندید یا گریه کنید! او می گوید: «نیامده ام بر روی زمین صلح بگذارم بلکه شمشیر را. آمده ام انسان را از پدر خود و دختر را از مادر خویش و عروس را از مادر شوهرش جدا سازم» و سپس برای قطع کامل روابط خانوادگی می گوید: «دشمنان انسان اهل بیت او هستند».^(۱)

بدین ترتیب انجیل امر می کند قطع رحم نمایید و از پدر و مادر جدا شوید و فاصله بگیرید و چقدر تفاوت است میان اینها و آن وحی که به محمد(ص) نازل شده و می گوید: «پروا و تقوی کنید از آن خدایی که در مقابل او و **خویشاوندان** مسئولیت دارید»^(۲)، خویشاوندان، بعضی نسبت به بعضی دیگر اولی هستند، اشخاص نزدیکتر، به نیکی و بخشش سزاوارترند».

مسیح این اناجیل، به تفرقه انداختن میان خانواده ها و آوردن شمشیر و خنجر قناعت نکرده، در جای دیگر پا را فراتر گذاشته و می گوید: «**من آمدم تا آتشی در زمین افروزم**»^(۳) و این تا حدی تفاوت دارد با آن قرآنی که نوید می دهد: «ای پیامبر تو را رحمت برای جهانیان فرستاده ام».^(۴)

وقتی انجیل را مطالعه می کنیم، می بینیم که مسیح بنا به نوشته انجیل «خائن» است و به بیت المال و اموال عمومی خیانت می ورزد و شخص دزد و خیانتکار را مسئول امور مالی - به عنوان امانتدار - قرار می دهد، زیرا **یهودای اسخر**

۱- انجیل متی، باب ۱۰، آیات ۳۴ تا ۳۷ و انجیل لوقا، باب ۱۲، آیات ۵۱ تا ۵۳، می گوید: «آیا گمان می برید که من آمده ام تا سلامتی بر زمین بخرم؟ نی، بلکه به شما می گویم تفریق را، زیرا بعد از این پنج که در یک خانه باشند، دو از سه و سه از دو جدا خواهند شد. پدر از پسر و پسر از پدر و مادر از دختر و دختر از مادر و خارسو از عروس و عروس از خارسو مفارقت خواهند نمود».(خ)

۲- قرآن مجید، سوره نساء.

۳- انجیل لوقا، باب ۱۲، آیه ۴۹.

۴- قرآن مجید: «رحمة للعالمین».

یوطی دزد بوده، ولی عیسی صندوق اموال را در اختیار او گذاشته بود.^(۱) فجع تر از این موضوع اینکه فریسیان و کاتبان، زنی را که در حال زنا توقیف کرده بودند، به حضور مسیح می آورند تا کیفر او را بدهد و می گویند دستور «موسی» این است که زن زناکار بایست سنگسار شود، شما چه می گویند: «عیسی به زن نگاه کرد و گفت: آیا هیچ کدام از شکایت کنندگان به تو فتوی نداد؟ زن گفت: نه ای آقا، عیسی گفت: من هم نمی توانم به تو فتوی بدهم، برو دیگر خطا و گناه نکن.»^(۲)

خواننده محترم! شما ملاحظه می کنید انجیل یکبار تصریح می کند که مسیح پسر بچه ای را روی زانوانش می نشاند!، بار دیگر زنان قدم های مبارکش را با گیسوان خود مالش می دهند!، یکبار هم خائن و دزد را امانتدار بیت المال قرار می دهد، دفعه دیگر برخلاف قانون خدا، حدّ زنا را از زن زناکار برمی دارد. آیا مسیح با این مشخصات، با آن مسیحی که در قرآن به مبارک بودن و احسان و نیکوکاری موصوف است، وجه مناسبت و شباهتی دارد؟ این کسی که بندگی خدا را نمود و به دمیدن جبرئیل به دنیا آمد، همان عیسی پسر مریم است و نصاری او را به غلط پسر خدا می دانند و آنچه ما گفتیم حق و صدق می باشد و شاید علت گرفتار شدن استاد به وسیله شاگردش - که محلّ وثوق و امانت بود «یهودای اسخریوطی» - به خاطر همین صفات رذیله و خصال زشت بوده است که انجیل ها برایش نقل می کنند تا منجر به قتل و مصلوب شدن وی می گردد!!.

آیا عیسی کشته می شود!

وقتی به قرآن مجید نگاه می کنیم توجه ما را به سوی پاکیزگی و طهارت و عفت مادر عیسی و چگونگی انتقال وی به عالم علوی جلب می کند و صریحاً یهود را تهدید می کند... قرآن می فرماید: «یهود در اثر کفر و عصیان، به مریم تهمت زدند. یهود بیخود می گویند که ما مسیح عیسی بن مریم پیامبر خدا را کشتیم، آنها نه او را کشته اند و نه بر دار زده اند، بلکه امر بر آنها مشتبه گردیده است. آنانکه درباره انتقال حضرت مسیح به عالم بالا اختلاف و گفتگو می نمایند در شک و تردیدند،

۱- انجیل یوحنا، باب ۱۲.

۲- انجیل یوحنا، باب ۸، آیات ۲ تا ۱۲.

تکیه گاه آنها در حرف های خود خیال و ظن است. یقیناً عیسی کشته نشده است، بلکه خداوند او را به سوی خود بالا برده است. خداوند قادر و دانا است»^(۱).

قرآن مجید صریحاً کشتن عیسی را منکر شده، یعنی هیچ گونه دست تعدی به سوی او بدین ترتیب دراز نگشته است. اما انجیل های فعلی عیسی را از هر جهت برخلاف قرآن تعریف می کنند. انجیل های فعلی عیسی را در صورت یک دزد ترسوی فراری ترسیم می کنند که یهودیان در حال فرار او را دستگیر نموده، اهانت و استهزاء می کنند، آب دهان به صورتش می افکنند، به سر و صورت او سیلی می زنند تا آنکه در جلوی چشمان مردم در میان دو نفر دزد به دارش می زنند، عیسی جزع و فزع می کند! و فریاد می کشد!

این داستان خنده دار را در انجیل متی بخوانید که پس از آیه مربوط به جزع و فزع عیسی از ترس مرگ!، آن را نقل کرده اند.^(۲) او سپس به شاگردان خود رو کرده و از بالای دار تقاضا می کند که «جایی نروید و در همین جا با من شب را به صبح برسانید!» او سپس صورت خود را پایین می آورد و می گوید: «ای پدر! اگر ممکن باشد این مصیبت را از من بردار!... و این پیاله از من بگذرد!».

در انجیل متی درباره دار زدن مسیح می گوید: «سپاهیان والی، عیسی را به دیوانخانه بردند و تمامی فوج لشکر را گرد وی فراهم آوردند، سپس او را عریان ساخته، لباس قرمزی بدو پوشانیدند، تاجی از خس و خار بر سرش گذاشته و نئی به دست راستش دادند! پیش روی وی استهزاءکنان می گفتند: سلام ای پادشاه یهود! آب دهان به رویش انداخته، نی را گرفته بر سرش می زدند، بعد از آنکه او را استهزاء کرده بودند، آن لباس (قرمز) را از وی کنده، لباس خودش را پوشانیدند و او را به جهت مصلوب نمودن بیرون بردند!...

آنگاه دو دزد، یکی از طرف راست و دیگری از چپ با وی مصلوب شدند. رهگذران سرهای خود را جنبانده و کفرگویان می گفتند:

ای کسی که هیكل را خراب می کنی و در سه روز آن را می سازی، خود را

۱- قرآن مجید، سوره نساء.

۲- انجیل متی، باب ۲۷ و به بعد.

نجات ده! اگر پسر خدا هستی از صلیب فرود بیا! همچین رؤسای کهنه با کاتبان و مشایخ استهزاءکنان می گفتند: دیگران را نجات می دهد اما نمی تواند خود را برهاند! اگر پادشاه اسرائیل است اکنون از صلیب فرود آید تا بدو ایمان آوریم.^(۱) همچین آن دو نفر دزد نیز که با وی مصلوب بودند او را دشنام می دادند و چقدر خوب گفته اند: «هرگاه آن صلیب پادشاه اسرائیل و پسر خداست، خود را نجات دهد و از هلاکت رهایی یابد».^(۲)

تازه انجیل های دیگر مصیبت را بالاتر برده و با وضع فجیع تری عیسی را مصلوب می کنند: در انجیل مرقس می گوید: «شروع نمودند به انداختن آب دهان به روی وی، سپس روی او را پوشانیده و او را می زدند و می گفتند: نبوت کن و ملازمان او را نیز می زدند... در ساعت نه، به آواز بلند ندا کرده و گفت: ایلوئی ایلوئی لما سبقتنی، یعنی: الهی الهی چرا مرا ترک کردی؟».^(۳)

انجیل یوحنا چون آخرین انجیلی است که نوشته شده، قسمتی از عبارات رسوا را حذف کرده و مثلاً «دزدها» را به «دو نفر» تبدیل کرده و می گوید:^(۴) «دو نفر دیگر را از این طرف و آن طرف و عیسی را در میان آنان مصلوب کردند».^(۵)

از مجموع مطالب بالا آنچه که به دست می آید این است که اگر شما درباره مسیحی که قرآن توصیف می کند و مسیحی که اناجیل ها معرفی می کنند دقت و

۱- انجیل متی، باب ۲۷ و به بعد.

۲- این داستان که نقل شد قسمتی از متن انجیل متی است و ما عین عبارات ترجمه فارسی چاپ لندن را نقل نمودیم.

۳- انجیل مرقس (چاپ لندن)، باب ۱۵، آیه ۳۵.

۴- انجیل یوحنا، باب ۱۹.

۵- طبق گزارش های رادیوهای خارجی، اخیراً «مجمع کشیشان در واتیکان» تصویب و اعلام کردند که عیسی مسیح را یهودیان نکشته اند، با اینکه نص صریح آیات اناجیل مدعی است که عیسی را بر دار زده اند و پس از کشته شدن دفنش نموده اند و او سه روز در قبر مانده، سپس بیرون آمده و بر آسمان پرواز کرده است!

موضوع تبرئه یهود از آزار و شکنجه عیسی، رسماً از طرف پاپ هم اعلام گردید و از اینجا می توان به خوبی فهمید که چگونگی معتقدات تاریخی مسیحیان و کتب مقدسه آنان به خاطر مصالح روز و اوضاع سیاسی و مقتضیات زمان، قابل تغییر و تبدیل است، چنانکه قبلاً نیز کتب مقدسه را طبق میل پدران روحانی بارها تغییر داده اند. آیا با این وضع باز هم می توان برای کتب مقدسه مسیحیت اصالتی قائل شد؟... و حرف های اناجیل را باور کرد؟... (خ)

موشکافی کنید، کاملاً متوجه می گردید که میان این دو مسیح چقدر فاصله وجود دارد و آن دو تا چه اندازه با هم اختلاف و تفاوت دارند. قرآن مجید، حضرت عیسی بن مریم را یک شخص بابرکت، آرام، نیکوکار، پرهیزکار، یگانه پرست و فروتن برای خدا معرفی کرده و می گوید: که او سخن بیهوده نمی گوید، مدعی امر نامعقولی نیست، از خدایی و اتحاد و حلول حرف نمی زند، بسیار عزیز و محترم است، خدایش به آسمان می برد، از ریشخند و اهانت مردم مصون است، چیزی که مایه عار و اهانت باشد به او نرسیده است، چون روح الله و کلمه الله است که به قدرت کامله پروردگار تربیت یافته و مخزن اسرار و حکمت های باریتعالی گشته است و خدای قادر بزرگتر از آن است که بندگان خالص و دوستان صمیمی خود را به آن حد از خواری و مذلت و رسوایی و ریشخند تسلیم نماید. پروردگار کریم مهربان تر از آن است که مؤمنین و گروندگان عالی قدر خود را در آن حد از مذلت و بینوایی قرار دهد. مرگ مؤمنین مرگ عزت و عظمت است، قتل آنها قتل شرف و مجد است، عزت و عظمت، مخصوص خدا و پیامبر و مؤمنین شده است.

خدا «نوح» را از آن طوفان سهمگین نجات می دهد، آتش سوزنده را به «ابراهیم» سرد و سالم می نماید، «موسی» و پیروانش را از سیل و سرکشی فرعون نجات می دهد، حبیب و دوستش «محمد» (ص) را از شر گردنکشان و مشرکان عرب نجات داده و به او یاری و نصرت می دهد... سنت و روش خدا درباره گذشتگان از پیامبران این بوده و برای طریقه خدا تغییر و دگرگونی رخ نمی دهد.

آری، بعضی از ستمکاران و جبّاران خونخوار، برخی از پیامبران، مانند «ذکریا» و «یحیی» را کشته اند، ولی باید در نظر داشت که: قتل و کشته شدن آنها، قتل و شهادت شرافتمندانه و مرگ بزرگوارانه بوده است و آنها در راه تبلیغ احکام الهی و ابلاغ شریعت مقدّسه ربوبی، با شمشیر دشمن شربت شهادت را نوشیده اند و با کمال سعادت و شرافتمندانه به حیات ابدی و زندگی گوارا رسیده اند. این قبیل

مرگ‌ها، عزت و بزرگی و مجد است و در منزله به چوب بسته شدن و به دار آویختن و آب دهان دیدن و کتک خوردن و... نیست.

شما درباره این همه داستان‌ها و افسانه‌های اناجیل چه خیال می‌کنید که مسیح با آن عظمت را یک مرد حيله گر، خیانتکار، ظالم، عاق، تفرقه انداز، شرابخوار^(۱) و... ترسیم می‌کند و به جایی که تکیه می‌زند خانمی با گیسوان خود، قدمش را پاک می‌کند! حدّ زنا را از زن زناکار رفع می‌کند و سپس که گرفتار می‌گردد، مانند یک دزد عاجز و ترسو و فراری به پای دار مجازات کشیده می‌شود.

و... آنگاه با آن همه خواری و مذلت، که در آیات انجیل ملاحظه نمودید، به دار کشیده می‌شود و پس از سه روز یا بیشتر و کمتر! از دار به پایین می‌آید و دفن می‌گردد، سپس مادر و خاله‌هایش گمان می‌کنند که او قبر را شکافته و به آسمان پرواز و صعود نموده است! آیا صعود به آسمان قبل از این همه جریانات و خواری‌ها عملی نبود؟ آیا عیسی را نمی‌شد با سلامتی و صحت به آسمان کشانید؟ کدام یک از این دو حال بهتر است؟ کدام صاحب عقل و شعوری است که پس از مطالعه این همه قضایا باور کند: این مسیح همان مسیحی باشد که قرآن مجید حکایات و داستان‌ها را از او نقل نموده یا وحی الهی وضع زندگی او را روشن کرده است.

عیسای صادق و عیسای کاذب

با توجه به نکاتی که اشاره شد ما راه و چاره‌ای جز این نداریم که با کمال اطمینان قلب بگوییم: دو نفر مسیح - که زمان دعوتشان به هم نزدیک بوده است - ادعای نبوت و مسیحیت نموده‌اند، و طرز دعوتشان هم به همدیگر شباهت داشته است، ولی تفاوتی که این دو نفر داشته‌اند در این است که یکی طبق علایم و آثار، دارای اخلاق پسندیده، راستگو و درستکار بوده و آن همان است که قرآن مجید او را تصدیق کرده و تأیید می‌نماید و در لابلای آیات شریفه، گوهر نهانی و عمق معرفت و بینش و شرافت سبک و دعوت او را شرح و توضیح می‌دهد، ولی یکی دیگر از داعیان نبوت که کاذب و متقلب بوده است، خودش را مسیح خوانده و شریعت مسیح راستگو را هم فاسد کرده است و

۱- انجیل متی، باب ۱۱، آیه ۱۹.

شخصی بسیار مضطرب و حيله گر! بوده است. مسیح ثانی گرگی است که به صورت میش درآمده و درنده ای است که خود را در سیرت شتر نشان می دهد! قرآن برای معرفی و تشخیص این دو نفر و چگونگی اختلاف و جدایی آنان اشاره ای نموده و می فرماید: آنها می گویند ما مسیح عیسی بن مریم را که پیامبر و رسول خدا بود به قتل رساندیم.

مفهوم آیه شریفه که می گوید: رسول خدا را کشتیم، به ما می فهماند که مسیح دیگری هم بوده که پیغمبر و رسول خدا نبوده است و گمان یهودی ها این بوده که مسیح پیغمبر را به دار آویختند. خدا گمان و خیال آنان را رد می کند، آشنایان به علوم بلاغت بهتر می دانند که «تأسیس» در کلام بهتر از «تأکید» بوده و حذر کردن از قید و توضیح، بهتر و سزاوارتر است. پس خداوند متعال که در این آیه شریفه عیسی را با قید رسول ذکر می کند، یک مقصد و هدفی دارد و آن شاید همان باشد که ما اشاره نمودیم.

چکیده این همه شواهد روشن و واضح این است: ما مسلمانان به آن مسیح که نصاری و ترسایان ستایش او را می کنند اقرار و اعتراف نداریم و با دلیل های محکم که خود انجیل های فعلی در اختیار ما می گذارند، استدلال می کنیم: عیسایی که مسیحیان در مقابل وی کرنش می کنند یک مرد دروغگو، دجال، شرابخوار، میگسار، ظالم، شقی، پست و ترسویی بیش نبوده است. نمی دانم علمای اسلام چطور در مدت این ۱۳ قرن به این حقیقت روشن که اظهار نمودیم پی نبرده و آن را عیان نساخته اند؟.

ادّعی احمد قادیانی

البته ادّعی نبوت دروغین و پیغمبر قلبی شدن، هیچ تعجب و شگفتی ندارد. چه بسیارند اشخاصی که ادّعی پیغمبری یا مقام های دیگر می نمایند، در صورتی که تمام مسیحیان و مسلمانان به دروغ بودن ادّعی آنها معتقد و یقین دارند. همین چندی پیش بود که مردی به نام «احمد قادیانی» در مملکت هند قیام نمود^(۱) و

۱- قادیانگیری در هند و پاکستان، به مثابه بهاییگری در ایران است که به وسیله امپریالیسم انگلیس، برای سرکوبی نهضت های ملی مردم آن سامان به وجود آمد و راهبر آن «غلام احمد قادیانی» مانند «سید محمدعلی باب» یا «میرزا بهاءالله» هر روز ادّعی کرد و حکم و لوحی

ادعا کرد که مسیح است و عدّه زیادی هم از وی پیروی و تبعیت نمودند و چندی نگذشت که او از این جهان رخت برپست، پسرش به جای او نشست و مرام او را تعقیب نمود که داستان آن معروف است. اگر در چنین عصری که عصر نور و علم می نامند، این قبیل کارها واقع می شود، چه مانعی دارد که در آن عصرهای ظلمت و تاریکی که خرافات و بدعت ها با مرور زمان، دین و حقیقت تلقی می شد و جهالت تمام روی زمین را فرا گرفته بود، چنین عملی واقع گردد؟ و البته شخص بانصاف از بررسی این حقیقت که ما به آن پرداخته ایم، تشکر و قدردانی خواهد کرد.

دانشمندان غربی و انجیل های فعلی

دانشمندان غرب و روشنفکران اروپا موقعی که از استبداد کلیسا رهایی یافتند و بارهای سنگین خشک قدیمی را از روی شانهای خود برافکندند، با فکری آزاد و قلبی روشن آنچه را ما درباره انجیل گفتیم با کاوش های علمی خود به آن رسیدند. نابغه هایی پیدا شدند که تثلیث را ترک کرده و «راز فدا» را انکار کردند، افسانه صلیب و گناه بخشی را منکر شدند و صریحاً اقرار و اعتراف نمودند که: کتاب هایی که به نام انجیل چاپ شده اند کتاب داستان و افسانه ای بیش نیستند. گروه های بسیار و افراد بی شماری در این عقیده شرکت کردند که از جمله آنها فرقه ای است که به نام «موحدین و یکتاپرستان» نامیده می شوند. اینها دشمنان سرسخت خدایی مسیح و مسئله تثلیث می باشند. دیگر از این فرقه ها فرقه عقلیون خداپرست است که انجیل های فعلی را قبول ندارند و تعداد اینها کم نیست و شاید در جای دیگر صحبتی از آنان به میان آید. از افراد مشهور دانشمندان غرب که تعدادشان بسیار است و از آنها «توماس هابس، شارل برونته، گوئن تولند، تولستوی، رنان، ولتر، ژان ژاک روسو و لسینک

صادر نمود تا مردم را سرگرم اختلافات داخلی بنماید و استعمارگان بتوانند به سیطره جابرا نه خود ادامه دهند!

تعجب آنجاست که غلام احمد مانند میرزا بهاء «حکم جهاد» را لغو شده اعلام داشت و هر دو برای «بقای امپراطوری بریتانیای کبیر» دعا خواندند و لوح صادر فرمودند!... تفصیل این داستان را در کتاب «دو مذهب» آورده ام و خواندن آن را به جوانان توصیه می کنم. (خ)

آلمانی» را می‌شود نام برد که انجیل‌های فعلی را قبول ندارند و این شخص آخر که مطالعات بیشتری درباره انجیل‌ها به عمل آورده است، به طور صریح و بدون پروا می‌گوید: «مسیحی که در انجیل‌های فعلی معرفی شده است، یک مرد حيله گر و فریبکار بیش نبوده است».

در پایان این بحث متذکر می‌گردد: ما به زودی گفته‌های خود را در جزء دوم با دلایل محکم‌تری روشن خواهیم کرد و با ذکر موارد و شواهد زیاد، ثابت خواهیم نمود که مسیح به تصریح همین انجیل‌ها در بیش از بیست مورد دروغ‌های آشکاری گفته است که با هیچ پرده و لفافه‌ای نمی‌شود آنها را مستور و پنهان ساخت، و وقتی که از این قسمت فراغت حاصل شد، ما به شرح سرگذشت هر یک از شاگردان و رسولان مانند: پطرس، پولس، یعقوب، یوحنا - دو پسر زبدي - یهودا و غیره خواهیم پرداخت. در ضمن همین بحث درباره خود انجیل‌ها هم گفتگو خواهیم کرد که چگونه با هم سازش یا تناقض دارند یا نسبت به کتاب‌ها و صحف قدیمی - که آنها را ناموس می‌نامند - دارای چه وضعی هستند و خواهیم دید انجیلی که می‌گوید: «من نیامده‌ام تا تورات را باطل سازم، بلکه آمده‌ام تکمیل نمایم. آسمان‌ها از بین می‌رود، ولی حرفی از تورات سقط نخواهد شد»، در احکام بی‌شماری مانند طلاق، ختنه، شراب، حدّ زنا، تعطیل شنبه و مانند اینها با تورات اختلاف و تناقض دارد.

به یاری خداوند متعال حرف به حرف و کلمه به کلمه در ضمن رساله کوچک دیگری مانند آنچه که اکنون در دست دارید این بحث را ادامه داده و استدلال خواهیم نمود. پس صبر کنید و منتظر باشید که هر چیزی که در پیش است، زیاد دور نیست!

قاهره: آوریل ۱۹۱۲ م - ۱۳۳۲ هجری

محمدحسین کاشف الغطاء

پایان جزء اول

٢

توضيح دربارہ:

انجيل و مسيح

درباره: بخش دوم کتاب

در پایان جزء اول این کتاب، وعده دادیم که جزء دوم آن را نیز به زودی تقدیم داریم و در آنجا اشاره کردیم که چه نکاتی را درباره انجیل می خواهیم روشن سازیم و چه مسائلی را می خواهیم بیان کنیم... و نشان دهیم که چگونه این انجیل در عین توافق در بعضی قسمت ها، تناقضاتی با همدیگر دارند و یا با «عهد قدیم» که از آن به عنوان «ناموس» تعبیر می کنند چه اختلافاتی دارند. ... و گفتیم که بعد از ذکر این قسمت شمه ای هم از احوال شاگردان و رسولان از قبیل: پطرس، پولس، یعقوب و یوحنا و امثال اینها را بیان می کنیم.

ولی متأسفانه هنگامی که در این فکر بودیم، گرفتاری های عمومی یا خصوصی پیش آمد که ما را از توجه به این کار باز داشت و سپس گفتیم که تبشیر مسیحیگری دردی است خاموش و فراموش شده و آن را برنیانگیزانیم! و ازدهای خفته ای است و تحریکش نکنیم! تا اینکه از هر طرف به گوشمان رسید که این «بشارت دهندگان» بی مایه، سوی مسلمانان روی آورده و معترض افراد ساده لوحی شده اند و با نیرنگ و فریب آنان را از راه حق بدر می برند و همانطور که در مصر و مراکز آن، فساد ایجاد می کردند، در عراق ما نیز به تبهکاری مشغولند^(۱) و بی شرمی و یاوه گویی و جرأت اینان به جایی رسیده که حتی به شهرهای مقدس اسلامی نیز برای تبلیغ! وارد شده اند^(۲)، در صورتی که این زاغان سیاه، سرمایه ای جز دروغ و لاف های عجیب و بی شرمانه و نیرنگ های غیرانسانی، چیز دیگری نیست، چنانکه حتی کر و کور هم دانسته است که این افراد بی مایه، برای این کارها مزدورند و از طرف جمعیت هایی در اروپا و آمریکا که مقصود و منظورشان معلوم است، با گرفتن پول های کلانی به این کارها گماشته شده اند که حالا وقت برای بیان اسرار و نقشه هایشان کافی نیست و همه می دانند همان

۱- جزء دوم کتاب در عراق چاپ و منتشر شده است.

۲- یکی از مراجع بزرگ قم می فرمود که اخیراً با چشم خود دیدم که اوراق و عکس های تبشیری مسیحیت را در «قم» پخش می کنند... (خ)

طوری که کالاها را به مردم می فروشند، اکثریت اینان هم وجدان خود را به معرض فروش گذاشته اند و اگر دینی هم داشته باشند، آن را در مقابل حرص و طمع از دست می دهند و این یک خصلتی است که آنان در همه جهان به آن معروفند، در صورتی که در بین مسلمانان سراسر روی زمین، با همه این اختلافاتی که از حیث مذهب و مسلک در میان خود دارند، کسی را پیدا نمی کنید که به منظورهای استعماری استخدام شده و از دین اسلام دفاع کند و برای مقاصد پست و بی ارج، از دین حمایت نماید، بلکه مسلمانان به طور کلی و تنها به انگیزه و عواطف عالی و احساسات شریف انسانی و روحیات الهی منزّه از هرگونه شائبه و طمع، همیشه از دین خود حمایت و دفاع می کنند.

از آنجایی که پروردگار بزرگ از آغاز کارم مرا برای مجاهده در راه حق و حقیقت و راستی - یعنی جهاد در راه قرآن و دین اسلام - آماده کرده است، بر خود لازم دانستم که دیگر در قبال این بداندیشان سکوت نکنم و بیش از این اجازه ندهم که به مسلمانان حمله کنند و ضروری دیدم که **جزء دوم** این کتاب را منتشر سازم و به وعده خود وفا کنم.

من یقین دارم که این بی مایگان، به قدری درون ناپاک و نهادی بی ارج دارند که گویی خداوند تبارک و تعالی ذره ای از حیا و انصاف در طبیعتشان نسرشته است! و هرچه ما از افتضاحات و آبروریزی هایی که در انجیل هایشان موجود است بیان کنیم، باز هم به خیالشان این انجیل ها از کتاب مقدسه! و وحی آسمانی است!... در حالی که حتی در شأن کودکان هم نیست که چنین کتابی از طرف آنان منتشر شود!...

با این وجود، این گروه هیچ خجالت نمی کشند و از اینکه مردم را به سوی این کتاب هایی که پر از دروغ های اشکار و تناقضات روشن است، دعوت نمایند و تبلیغ کنند، خودداری نمی نمایند. البته این نیست مگر در سایه اینکه اینان به این کارها مزدورند، خواه این عمل حق باشد یا باطل، صحیح باشد یا غلط، راست باشد یا دروغ، به مسلمانان عراق دست یابند یا نه! اینها از طرف همان تشکیلات و جماعتی که مأمور و مزدور آنان هستند، پول های گزاف و عطایای بیکران را در هر صورت دریافت خواهند کرد!...

به طور کلی هدف ما آن است که با درک حقایق روشن و مفاهیم محسوس،

وضع این زاغ های سیاه تبشیر دهنده برای تاریکی، و دینی که مردم را به سوی آن می خوانند، بیشتر آشکار و روشن گردد.

در این جزء، سخن ما مشتمل بر سه باب خواهد بود:

باب اوّل: در تناقض انجیل ها با همدیگر و تناقض مجموع آنها با عهد قدیم (تورات).

باب دوّم: درباره خدا بودن مسیح که ماهیت مسیحیت عبارت از همین موضوع بوده و در واقع این اوّلین و آخرین سنگ بنای دین مسیحیان است.

باب سوّم: در بیان احوال شاگردان مسیح و کسانی که در حال حیاتشان او را پیروی کردند و شرح حالات رسولان و حواریین و کسانی که پشت سر آنها بوده اند و مانند: **متی، مرقس، یوحنا و پولس.**

در بعضی از این ابواب، طرز سخن را به ترتیب تعلیم جدلی مرتّب نموده ایم، تا نه تنها خواص، بلکه عموم مسلمانان هم بعد از مطالعه این مختصر، بتوانند جواب این مبشرها را داشته باشند و بطلان دلایلتان را آشکار سازند و مکر و نیرنگشان را تشخیص داده و وضع کتب مقدّسه! را بدانند و بفهمند که آن دین تا چه پایه از قداست و کرامت بهره دارد و تا چه حد از صدق و امانت در آنها موجود است و البتّه من اطمینان دارم که این نبرد - میان ما و آنان - یک طرفه شدنی نیست و مبشران به حقیقت اعتراف نکرده و از نشر اناجیل خودداری نخواهند نمود و شاید حریص تر هم خواهند شد، زیرا آفتاب حقیقت چشم هایشان را کور کرده و گویی که دو اشعه سفید و زرد که به طور پی درپی بر آنان تابیده، نابینایشان ساخته است!

ولی ما از نظر وظیفه ای که در مورد یاری حق و اتمام حجّت داریم، این کتاب را می نویسیم و این نشریه را منتشر می سازیم که حافظ و نگهدار برادران مسلمان ما در قبال این گرگ های درنده و بدی های سرایت کننده آنان، باشد تا نابود شود هر که از دلیل رو گردان است و جاوید گردد آنکه متّکی به حق و دلیل است... و تا اینکه راه از چاه و زشت از زیبا جدا شوند و مردم به خطا نیفتند. و چون بنای کار ما در این نشریه بر اختصار است - برای اینکه عموم طبقات، حتّی کارگران و زحمت کشان و بازاریان هم که وقت کافی برای مطالعات مقتضی

ندارند، بتوانند از این کتاب استفاده نمایند - از این رو در هر موردی به ذکر یک یا دو شاهد اکتفا می کنیم.

لازم است که قبل از ورود در مباحث اصلی این کتاب، بدانید آن مسیحی که موضوع بحث و انتقاد ماست، همان مسیحی است که انجیل هایش آن را به مقام خدایی رسانده اند و مسیحی است که او را جزئی از الوهیت قرار داده اند، الوهیتی که مرکب از «سه اقنوم» است! آری: مراد ما مسیحی است که رساله ها و رسولان نشان او را چنین تعریف کرده اند، نه آن مسیح واقعی که قرآن کریم او را ستوده است. زیرا که او همان بنده نیکوکار و عبد صالح خداوند است که خدای بزرگ او فرموده است: «مگر تو به مردم گفته ای که من و مادرم را غیر از پروردگار جهان، خدای خود قرار بدهید؟».

و همچنین مراد ما آن مسیحی نیست که: در گهواره، هنگامی که کودک خردسالی بود سخن گفت و فرمود: «من بنده پروردگارم، به من کتاب مرحمت فرموده و مرا پیامبر قرار داده است» و هرگز نگفت که من خدایم و یا جزء تشکیل دهنده خدا!!.

و آن مسیحی که گفت: «ای بنی اسرائیل، پرستش خدایی را بکنید که پروردگار من و شماست، همانا اگر کسی شریکی بر او قائل شد، خدا بهشتش را بر او حرام کرده و جایگاهش را دوزخ قرار داده است».

و بعد از روشن شدن این حقایق، دیگر ما حق داریم که از انجیل های مسیحیان، یعنی آن کتاب هایی که خودشان آن را مقدس خیال می کنند! آزادانه انتقاد کنیم و با صراحت کامل درباره آنها بحث کنیم و مطالبی را که در کتاب های خودشان موجود است، ذکر بکنیم و مسئولیتی در این مورد نداریم، جز اینکه مطالب را به طور صحیح و صریح و بدون تصرفات نقل کنیم و از خدای بزرگ یاری می طلبیم و به او اعتماد می کنیم و از او خواهانیم که کار ما را خالص برای تقرّب به درگاهش قرار دهد و در مقابل این کار بر ما، در روز قیامت پاداش نیک مرحمت فرماید.

بغداد: ۱۳۴۶ هجری

محمدحسین کاشف الغطاء

تناقض كتاب مقدس

تناقض کتاب مقدس

ای مسلمان، هنگامی که مبشری تو را به سوی «مسیحیت» دعوت کرد و خواست که تو را تابع خود قرار داده و عقل تو را زایل کند و سرگردانت گرداند، از او سؤال کن: آیا از من می خواهی که معتقد به خدایی مسیح بشوم که بنا به مندرجات مجموع عهد قدیم و عهد جدید، او به سه پشت از زنا متولد شده است؟... یعنی با قبول نسب نامه هایی که در انجیل شما ذکر شده و با در نظر داشتن مطالب توراتی که نزد شما معتبر و مقدس و «ناموس اول» است، او به سه نوبت متولد از زناست و این است دلیل آن از متون کتاب های مقدس خودتان:

در سفر تکوین نخستین اسفار پنج گانه (که از مهمترین اسفار است) آشکارا چنین آمده است^(۱): «یهودای قدیس» با «ثامار» که عروشه بود زنا کرد و از او دو پسر آورد: یکی «فارص» و دیگری «زارح»... پس بنا به نقل این کتاب، این «فارص» زنازاده است و این شخص به نقل انجیل متی از اجداد مسیح است، همان انجیلی که اولین انجیل از انجیل های چهارگانه است و از مقدمترین و عزیزترین آنهاست. در «انجیل متی» چنین می گوید^(۲): «کتاب نسب نامه عیسی مسیح بن داود بن ابراهیم، ابراهیم اسحاق را آورد و اسحق یعقوب را آورد و یعقوب یهودا و برادرانش را آورد و یهودا^(۳) فارص و زارح را از ثامار آورد و فارص هرون را آورد»، سپس سلسله نسب را ادامه می دهد تا اینکه می گوید: «یعقوب یوسف شوهر مریم را آورد و عیسی مسمی به مسیح، از او متولد شد»^(۴). شما می بینید که متی رسول، که از بزرگان درجه اول رسولان مسیحیان است،

۱- تورات، سفر تکوین، باب ۳۸.

۲- انجیل متی، باب اول، آیه اول به بعد.

۳- این یهودی زناکار همان جد چهارم عیسی است از طرف بالا! و فارص متولد از زنا هم جد پنجم، و ثامار عروس یهودا هم همان زنی است که با او زنا شده است و با این وضع درباره این کتب مقدسه چه عقیده ای دارید؟ (کاشف الغطاء)

۴- انجیل متی، باب اول، آیه ۱۶.

لااقل متوجّه نشده که «فارص» زنازاده است تا اینکه نسب خداوندش را از او دور و پاکیزه گرداند.

روشن است که زنا در میان عموم ملت‌ها از بدترین و زشت‌ترین کارهاست که مانع از رسیدن شخصی به مقام پیغمبری است تا چه رسد به خدایی! حتی خود مسیح هم در اناجیل، از آن نهی کرده و طبق وصایای ده گانه تورات، آن را از بزرگترین محرّمات قرار داده و فرموده است: «زنا مکن، قتل مکن، دزدی مکن و به دروغ گواهی مده...»^(۱)

درباره اینکه یهودای زناکار و فارص ولدالزّنا را در سلسله نسب مسیح قرار داده اند «متی» تنها نیست، بلکه «لوقا» نیز که ابتدای نسب مسیح را از «یوسف بن هالی» شروع می‌کند نسب عیسی را می‌شمارد تا آنکه می‌گوید: «او پسر حصرون است که پسر **فارص** بن یهودا پسر یعقوب، پسر اسحق است»^(۲).

اکنون ای مسلمان! اگر غیرت و ناموس و نجابت و شرافت تو قبول می‌کند که تو دینی را بپذیری که خدایت! از زنا به دنیا آمده باشد (آن هم نه از یک جد، بلکه از دو و یا سه جد که هر سه از زنا متولد شده اند) آزاد هستی! آری اگر تو همچو روحیه ای داشته باشی، کاملاً آزادی و مانعی هم در راه آزادی تو نیست! و از اجداد پدر مسیحیان عیسی، یکی هم به تصریح متی «بوعز» است. آنجا که می‌گوید: «و نحشون، شلمون را آورد و شلمون، بوعز را از **راحاب**»^(۳)، و مثل آن در «لوقا» است^(۴) و راحاب به نصّ «سفر یوشع بن نون» همان زن زناکار است.^(۵)

۱- انجیل مرقس، باب ۱۰، آیه ۱۹.

۲- انجیل لوقا، باب ۳، آیه ۳۳.

۳- انجیل متی، باب ۱، آیات ۴ و ۵.

۴- انجیل لوقا، باب ۳، آیه ۳۲.

۵- در سفر «یوشع بن نون» باب دوم، آیه اول، چنین می‌گوید: «و یوشع بن نون دو مرد جاسوس از شطیم به پنهانی فرستاده، گفت روانه شده زمین واریحا را ببینید، پس رفته به خانه

از اجداد عیسی همین طور سلیمان بن داود است، چنانکه در «متی» موجود است^(۱) و در «سفر سموئیل دوم» در تورات می گوید: «داود با بنشایع دختر الیعام که زن اوریای حتی بود زنا کرد و بعداً سلیمان را زاد»^(۲).

آفرین! آفرین! به این دین و به پیغمبران و کتاب های آن! بلکه هزاران آفرین به خدایشان که چقدر نیکو و اصیل و پاک نژاد است! و کاشکی می دانستم که آیا متی و لوقا مطلع نشده اند که در کتاب عهد قدیم چه نسبت هایی درباره زنا

«زن زانیه که راحاب نام داشت» داخل شده، در آنجا خوابیدند». کتاب مقدس، چاپ جدید لندن، صفحه ۳۳۳. (خ)

۱- در انجیل متی، باب ۱، آیه ۶، می گوید: «و داود پادشاه سلیمان را از زن اوریا آورد». (خ)
 ۲- در کتاب دوم سموئیل، باب ۱۱، از آیه ۲ و به بعد، این داستان شرم آور چنین آمده است (دقت کنید): «...در وقت عصر داود از بسترش برخاسته، بر پشت بام خانه پادشاه گردش کرد و از پشت بام زنی را دید که خویشتن را شستشو می کند و آن زن بسیار نیکو منظر بود، پس داود فرستاد، درباره زن استفسار نمود و او را گفتند که آیا این بتشیع دختر الیعام زن اوریای حتی نیست؟ و داود قاصدان را فرستاد و او نزد وی آمده، **داود با او همبستر شد** و او از نجاست خود ظاهر شده، به خانه برگشت و **آن زن حامله شد** و داود را خبر داد که من حامله هستم.

پس داود نزد یوآب فرستاد تا اوریای حتی را نزد من بفرست و چون اوریا نزد وی رسید، داود از سلامتی جنگ پرسید و به اوریا گفت به خانه ات برو!... اما اوریا در خانه پادشاه خوابیده و به خانه خود نرفت. داود به اوریا گفت آیا تو از سفر نیامده ای پس چرا به خانه خود نرفته ای، اوریا به داود عرض کرد آیا من به خانه خود بروم تا اکل و شرب بنمایم و **با زن خود بخوابم؟** این کار را نخواهم کرد. و داود او را دعوت نمود که در حضورش خورد و نوشید و **او را مست کرد** و بامدادان داود مکتوبی برای یوآب نوشته و به دست اوریا فرستاد و در مکتوب نوشت که **اوریا** را در مقدمه جنگ سخت بگذارید و از عقیش پس بروید **تا زده شده** و **بمیرد** و چون یوآب شهر را محاصره می کرد اوریا را در مکانی که می دانست مردان شجاع در آنجا می باشند، گذاشت و مردان شهر بیرون آمده با یوآب جنگ کردند و **اوریای حتی نیز بمرد**... داود به قاصد گفت به یوآب بگو این واقعه در نظر تو بد نیاید، پس در مقاتله با شهر به سختی کوشیده و **آن را منهدم بساز. زن اوریا شنید که شوهرش اوریا مرده است. داود فرستاده او را به خانه خود آورد و او زن وی شد و برایش پسری زایید**» (نقل از سموئیل، باب دوم، آیه ۲ تا ۲۷، صفحه ۴۹۱ تا ۴۹۲، کتاب مقدس، چاپ لندن).

چنین بود داستان شرم آوری که مرحوم کاشف الغطاء به آن اشاره کرده بود و ما خلاصه متن آن را از کتاب مقدس! برای شما نقل کردیم تا به خوبی بدانید که چگونه **داود با زن اوریای حتی همبستر شد** و زن از او حامله شد و سپس داود توطئه ای چید و **اوریای حتی را مست کرد** و فرمان قتلش را به دست او سپرد و او را به کشتن داد و آنگاه فرستاد و **زن اوریای بدبخت را به خانه خود آورد و او زن وی شد و برایش پسر زایید**. و تازه داود با این جنایات جدّ اعلامی عیسی مسیحیان گردید! (خ)

کردن این اشخاص وجود دارد تا اینکه آنان را از سلسله نسب خدایشان خارج سازند؟ زیرا که زنازاده و متولد از زنا، به هیچ شکلی تطهیر نمی شود، ولو هفتاد پشت بر او بگذرد.

پس تو ای مسلمان! به او بگو که یا باید بگویند که این تورات ها باطل و فاسد است، یا اینکه این انجیل ها دروغ است و اشتباه، یا اینکه اصلاً زنا عمل خطایی نیست و هیچ عیب و عاری در زنا وجود ندارد و البته امکان پذیر نیست که هیچ یک از این سه شکل را بپذیرند، مخصوصاً وجه آخری را که این موضوع همان طوری که نزد مسلمانان از گناهان کبیره است، در عالم مسیحیت نیز از بزرگترین معاصی و خطاهاست. چنانکه در سفر تثنیه، زاده زنا را از داخل شدن در مجامع نهی نموده است و همچنین از ازدواج با عبرانی ها منع کرده (چنانکه در سفر تثنیه گفته شد). و باز در سفر تثنیه آمده: مردی که زنا کند جزایش مرگ است و زن زانیه اسمش با اسم سگ مقرون می شود^(۱). و آیات بسیاری از این قبیل...

ای مسلمان، هنگامی که مبشری با اباطیلش تو را وسواس کرد و به سوی اناجیلش خواند و آن نشریات پُر از گمراهی ها را به تو داد؛ اول، تو آن را دور بینداز و آنگاه به او بگو: آیا مرا به سوی کتابی می خوانی که پُر از دروغ ها و ضدّ و نقیض ها و مطالب غیرقابل قبول عقل و مخالف فطرت است و هر قسمت آن مخالف قسمت دیگر آن بوده و آشکارا با عهد قدیم و ناموس اول!! متناقض است؟ در صورتی که مسیح آنان در اناجیل می گویند: «و تا آسمان ها و زمین از بین بروند، حرفی از این ناموس از بین رفتنی نیست». این موضوع را در دو فصل می توان بررسی کرد:

۱- حکم موضوعاتی که مرحوم کاشف الغطاء به آنها اشاره کرده، در کتاب مقدس «سفر تثنیه» به تفصیل آمده است: «اگر علامت بکارت دختر پیدا نشود، باید دختر را از خانه پدرش بیرون آورند و اهل شهرش او را با سنگ سنگسار نمایند تا بمیرد، چونکه در خانه پدر خود زنا کرده و در اسرائیل قباحتی نموده است. و اگر مردی یافت شود که با زن شوهرداری همبستر شده باشد پس هر دو کشته شوند». (سفر تثنیه، باب ۲۲، آیه ۲۱ و ۲۲).
و باز آمده است که: «...حرام زاده ای داخل جماعت خداوند نشود، حتی تا پشت دهم احدی از او داخل جماعت خداوند نشود». (خ)

اول: در تناقض بعضی انجیل‌ها با بعضی دیگر.

دوم: تناقض مجموع آنهاست با مجموع تورات و اسفار عهد قدیم، به طوری که این تناقض و این اختلاف روشن به هیچ تعبیر و تفسیری از بین رفتنی و یا جمع‌شدنی نیست و این خود دلیل قاطعی است بر اینکه آن، نه وحی از جانب خدا بوده و نه کتاب مقدس و قابل احترامی است، چنانکه در قرآن می‌فرماید:

«و لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً»^(۱)

شاهد این سخن این است که قسمتی از حکمها از روی ظن و تخمین و گمان صادر شده است، در صورتی که معقول نیست که آنچه از درگاه خداوندی صادر می‌شود، از روی گمان و تخمین باشد و برای روشن شدن این موضوع هر دو فصل را می‌نگاریم که تناقض آنها به کلی روشن شود و البته صدها از این قبیل موارد هست، ولی برای اثبات بطلان و سقوط آنها، یک شاهد که بیاوریم کافی است تا معلوم شود که اینها، نه وحی الهی هستند و نه کلامی مربوط به خدا...

۱- اگر از جانب غیر خدا باشد، در آن اختلاف فراوانی خواهند یافت.

اختلاف متی و لوقا

از جمله این اختلافات، اختلاف «متی» و «لوقا» است که در نسب مسیح ذکر کرده اند، به طوری که به هیچ وجه اینها با هم ارتباط پیدا نمی کنند، زیرا **اولاً:** متی از یوسف پدر عیسی تا ابراهیم ۴۰ پدر می شمارد، در صورتی که لوقا ۵۵ جد برایش قائل شده است و **ثانیاً:** در اسامی پدران عیسی اختلاف وجود دارد، یعنی نظیر اختلاف در عدد، اختلاف در اسامی هم پیدا نموده اند... متی به طور روشن نوشته است که «یوسف از یعقوب زاده شد و یعقوب از متان و او از الیعازر و او از ایلیهود و او از یاکین و او از صادوق و او از عازور و او از الیاقیم و او از ابیهود و او از زربائیل و اینها ۱۱ نفرند تا زربائیل...»^(۱) اما لوقا اینطور می نویسد: «یوسف از هالی بن متثات است» و سپس ۲۰ اسم نام برده که به «زربائیل» رسیده و دیگر هیچ اسمی از آن اسامی که در متی مذکور است، دیده نمی شود تا اینکه در زربائیل و پدرش سالتیئیل هر دو متفق می شوند و بعداً باز هم در تعداد پدران و هم در اسامی ایشان اختلاف پیدا می کنند تا به «داود» می رسند^(۲). مصیبت بزرگ در این نسب نامه سه امر است:

اول: متی نسب را به داود و به سلیمان رسانیده و گفته است داود پادشاه سلیمان را آورد و سلیمان، رحبام را، سپس نسب را پایین می آورد تا یوسف... و لوقا او را از فرزندان ماشان بن داود حساب کرده و نسب را بالا می برد تا به ابراهیم می رساند و بعداً به آدم! با وجود اینکه «کالوین» که یکی از پیشوایان **پروتستانت** است می گوید: هر کس که سلیمان را از نسب مسیح خارج سازد، مسیح را از مسیحیت انداخته است!

دوم: اینها نسب مسیح را که پدر نداشت، نسبت به شوهر مادرش یوسف بن یعقوب یا یوسف بن هالی داده اند، در صورتی که موافق قانون طبیعی و حسّی، باید نسبت به نسب مادرش داده شود، نه به شوهر مادرش، زیرا که هیچ

۱- انجیل متی، باب اول.

۲- انجیل لوقا، باب ۳، خوشبختانه این نسب نامه ها را هنوز تغییر نداده اند و در هر دو انجیل موجود است، مراجعه و تطبیق کنید. (خ)

رابطه در تولد این مولود از یوسف وجود ندارد. برای آنکه نسبت مرد به پدر و پدر پدرانیش داده می شود (در صورتی که پدر داشته باشد) وگرنه نسبت او به مادر و پدران مادر داده می شود.

و اینکه نسبت یک نفر به شوهر مادرش داده می شود، چیز خیلی عجیبی است که تاکنون نشنیده ایم، یا آنکه آنها چون می بینند که عیسی جسماً از یوسف و روحاً از خدا متولد شده است و لازمه اش این است که یوسف قبل از تولد عیسی با مریم نزدیکی کرده باشد و از این رو عیسی فرزند حقیقی یوسف باشد و وضع او مثل وضع سایر افراد بشر گردد، زیرا ارواح ما نیز نفخه الهی و لقاح ربّانی است. و اجسام ما از خدای تعالی به واسطه نطفه پدران ماست، اما ما نمی دانیم که در این صورت این نزدیکی شرعی می شود یا چنان می شود که یهودیان می گویند؟؟.

سوم: اینکه اشاره کردیم، حکم هایی که از روی ظن داده شده، برای این است که لوقا می نویسد: «هنگامی که عیسی شروع کرد، قریب سی سال داشت **حسب گمان** خلق او پسر یوسف بن هالی است»^(۱) و سپس نسبش را تا آخر بیان می کند. آیا این حرف با وحی مطابقت دارد؟ یا اینکه این امر یکی از کارهای مجهول و مشکل است؟.

در صورتی که «وحی» بر مجهولات و بر آنچه رفته و خواهد آمد مطلع و آگاه است. آن وقت چگونه این کار ساده را متوجّه نشده، در صورتی که حتی هر یک از افراد خانواده های عادی هم عموماً سلسله نسب خود را می دانند و یا می دانند که آباء و اجدادشان چه کسانی بوده اند. آیا کسی از مورّخین و بلکه یکی از مسلمانان را می توان پیدا کرد که بگوید محمد(ص) احتمالاً پسر عبدالله بن عبدالمطلب است؟.

به خدا که من در کار «مسیح» نصرانی ها متحیر مانده ام و نمی دانم به عقیده ایشان او چند پدر داشت؟ آیا او پسر یوسف بن هالی است؟ و یا اینکه فرزند

یوسف بن یعقوب است؟^(۱) و یا پسر خداست و یا اینکه اصلاً پدر ندارد؟ و من نمی دانم که راه حل این مشکل چگونه است؟^(۲).

ای مسلمانان! وقتی که آن زاغ سیاهپوش (مبشر) با بار دورغ هایش به سوی تو آمد و از تو خواست که به انجیل ایمان بیاوری و آن را تصدیق نمایی، به او بگو که من چطور به این کلام ربّانی و وحی الهی! ایمان آورم، در صورتی که نه تنها در هر کتابی، قسمتی با قسمت دیگرش مخالف و معارض است، بلکه مطالب یک فصل واحد نیز با یکدیگر متناقض بوده و هر جزئی معیوب کننده جزء دیگر است. من برای تو نمونه ای در این باره نقل می کنم:

در انجیل متی اوائل قصّه دار زدن پدرشان عیسی! را ببینید، این فصل پُر از دروغ های عجیب و تناقضات شگفت و سخنانی است که به عقل هیچ عاقلی

۱- متی می گوید عیسی پسر یوسف بن یعقوب است و لوقا می گوید پسر هالی است، متی می گوید شالتیل را یکینا آورد و لوقا می گوید او فرزند میری است، متی می گوید زربائیل را ابیهود به وجود آورد و لوقا می گوید او پسر ریسا است و همچنین... و با چنین وضعی آیا شما احتمال می دهید که این کتاب ها از جانب خدا باشد؟ مقام خداوند بسیار منزّه تر از این افسانه هاست. (کاشف الغطاء)

۲- اصولاً باید گفت که: مگر خدا و پسر خدا هم نسب نامه لازم دارد؟ اگر عیسی مسیح پدر نداشت، دیگر نسب نامه چه لزومی دارد و چرا او را به یوسف نجار نسبت می دهند؟ یوسف نجار که با مریم نزدیکی نکرد، بلکه چنانکه در اول انجیل لوقا می خوانیم در شکم مریم، روح القدس دیده شد و بنابراین، معلوم نیست که یوسف نجار در این میان چه نقشی داشته که پدران روحانی در نسب نامه ها عیسی را به او می چسبانند!

لابد پدران روحانی خواسته اند که برای رفع بیکاری شجره نامه ای بسازند و عیسی را به داود و سلیمان مربوط سازند، ولی متأسفانه داود طبق تصریح «عهد عتیق» با زن اوریای حتی، در حالی که شوهر وی در جنگ بود، زنا کرد و سلیمان به دنیا آمد و بنابراین معلوم نیست که این چه افتخاری است که می خواهند به عیسی ببخشند!

در انجیل متی می خوانیم که آباء عیسی از یوسف شروع شده و با سه طبقه چهارده پستی به حضرت ابراهیم می رسد، یعنی آباء وی تا ابراهیم ۴۲ نفرند، ولی وقتی ما اسامی ذکر شده در انجیل متی را می شماریم مجموع آنها با خود یوسف ۴۰ نفر می شود و تازه اگر خود عیسی هم بدون جهت جزء آباء خودش بشماریم!! مجموعشان ۴۱ نفر می شوند نه ۴۲ نفر که مجموعه سه طبقه چهارده پستی باشد و ظاهراً پدران روحانی نوشتن اعداد را هم بلد نبوده اند وگرنه مرتکب این اشتباه بزرگ نمی شدند. خنده دار آنکه در انجیل متی عیسی از یوسف با ۲۸ پست به داود می رسد، ولی در انجیل لوقا با ۴۳ پست به داود می رسد و معلوم نیست که شماره کدام یک از این دو انجیل مقدس! صحیح است. و از همه بالاتر آنکه اسامی آباء معرفی شده در انجیل متی (منهای ۷ نفر که آنها هم در ترتیب اختلاف دارند) غیر از اسامی کسانی است که در انجیل لوقا می خوانیم: جلّ الخالق. (خ)

نمی گنجد و دور از منطقه عقل هر بشر ذی شعوری است... کجا مانده که به عالم ربوبیت نسبت داده شود! در آن قصه ای است که یک زن، شیشه پُر از عطر گرانبهایی به سر و پای عیسی ریخت و شاگردانش از این امر سخت بر آشفته و گفتند که ممکن بود این عطر را به فروش رسانیده و پول آن را به فقرا و مساکین داد، اما عیسی با این سخن معارضه کرد و کار این زن را تمجید و تحسین نمود.^(۱)

تا اینکه می گوید: عیسی از مرگ می ترسید و مضطرب و هراسان و گریان بود، به حدی که این قدر وحشت و هراس، حتی لایق زنان و بچه‌گان نیست تا چه رسد به کسی که مدعی خدایی او هستند! در همین فصل می گوید: «پطرس و دو پسر زبدی، همراه وی بی نهایت غمگین و دردناک شدند، پس بدیشان گفت نفس من از غایت ألم مشرف به موت شده است! در اینجا مانده با من بیدار باشید، پس قدری پیش رفته و بر او درافتاد و دعا کرده، گفت: ای پدر! اگر ممکن باشد این مصیبت از من بگذرد، ولی نه به خواهش من بلکه به اراده تو»^(۲).

و باز می گوید: «بار دیگر رفته باز دعا نمود گفت: ای پدر اگر ممکن نباشد که این پیاله بدون نوشیدن از من بگذرد آنچه اراده توست بشود»^(۳) و بار دیگر، برای دفعه سوم، دعا کرد و عین همان گفتار را تکرار کرد.

ملاحظه می کنید که عیسی تا چه اندازه در شب قتلش ترس و واهمه داشته! به طوری که تا صبح نخوابیده و هر لحظه از پدر! می خواسته که این کاسه تلخ مرگ از او بگذرد!... در حالی که با کمال عجز، اعتراف و اقرار داشت که کار در دست قدرت خدای بزرگ است.

در این قسمت، پس از چند سطر، در شرح قضیه فرا رسیدن پاسبان ها برای بازداشتن که با شمشیرها و چوب ها به سر وقتش رسیدند و دست بر عیسی انداخته او را گرفتند، می گوید: «ناگاه یکی از همراهان عیسی دست برآورد و

۱- انجیل متی، باب ۲۶، آیات ۷ تا ۱۰: «...زنی با شیشه عطر گرانبها نزد او آمده و چون بنشست، بر سر وی ریخت، اما شاگردانش چون این را دیدند غضب نموده و گفتند چرا این اسراف شده است، زیرا ممکن بود این عطر را به قیمت گران فروخته و به فقرا داده شود. عیسی این را درک کرده بدیشان گفت: کار نیکو به من کرده است.» (خ)

۲- انجیل متی، باب ۲۶، آیات ۳۷ تا ۳۹.

۳- انجیل متی، باب ۲۶، آیه ۴۲.

شمشیر خود را از غلاف کشیده بر غلام رئیس کهنه زد و گوشش را از تن جدا کرد، آنگاه عیسی وی را گفت: شمشیر خود را غلاف کن، زیرا هر که شمشیر گیرد به شمشیر هلاک گردد. آیا گمان می‌بری که نمی‌توانم الحال از پدر خود درخواست کنم که زیاده از دوازده فوج از ملائکه برای من حاضر سازد»^(۱).

اکنون ببینید که اوّل فصل با آخر آن چقدر تفاوت و تناقض دارد؟ آنجا گفت که: عیسی مانند زنان می‌گریست و بسان بچه‌ها می‌ترسید و معلوم می‌گردد که کار در دست او نیست، تا اینکه مصلوب می‌شود، در حالی که اینجا می‌گوید: آیا گمان می‌بری که من نمی‌توانم این کار را وارونه کنم؟^(۲).

باز در **انجیل متی** می‌گوید: «عیسی به آواز بلند فریاد زد: ایلی ایلی لما سبقتنی، الهی الهی چرا مرا ترک کردی؟»^(۳).

پس در واقع از آن سخن ملائکه که از زبان عیسی نقل شده، پیداست که کار موکول به خواست و دعای عیسی از پدرش بود، اما او درخواست نمی‌کند تا مشیت پدرش جاری شود و حال آنکه مفروض چنین است که بر او سؤال و درخواست سهل است، حتی الحاح و اصرار هم کرد، ولی خدا قبول نکرده و جوابی نداده است! سپس گفته است که آیا خیال می‌کنید که من نمی‌توانم این کار را برگردانم؟^(۴).

آیا این تناقض و اشتباه نیست؟ و البته نظایر آن سراسر انجیل متی را پُر کرده

۱- انجیل متی، باب ۲۶، آیات ۵۱ تا ۵۳.

۲- واقعاً باید بر وضع کسانی که چنین فردی را خدای خود می‌دانند و با اعتراف به این صفات و مقام او در صبر و استقامت باز او را خدای خود می‌خوانند، افسوس خورد. آیا این چنین فردی اصولاً قابل مقایسه با **امام حسین(ع)** و یاران وفادار او، که همه با هم در صحرای کربلا جان دادند می‌تواند باشد؟ امام حسین(ع) و یارانش با شهامت کامل به استقبال مرگ رفته و با روی باز و قیافه روشن و چهره تابناک **مرگ را بر زندگی نکبت بار ترجیح دادند**. هزاران مسیح عاجزی که از مرگ می‌ترسند، فدای حسین عزیز خدا باد، مسیحی که لااقل به اندازه مردمی صبر و استقامت نداشت که در عصر ما در انقلابات خونین به دار آویخته شده اند و ما آنها را به چشم خود دیدیم که یک دهم عجز و التماس و جزع و فزع را که این اناجیل درباره عیسی مسیح - و خدایشان! - نقل می‌کنند از خود بروز نداده اند. (کاشف الغطاء)

۳- انجیل متی، باب ۲۷، آیه ۴۶.

۴- این داستان های مضحک که مرحوم کاشف الغطاء به طور اختصار آورده، در باب ۲۶ و ۲۷، انجیل متی، چاپ جدید لندن، صفحه ۴۵ تا ۵۱ به تفصیل آمده است، مراجعه کنید. (خ)

عیسی از قبر برمی خیزد!

ای مسلمان: هنگامی که این زاغان سیاه تو را به سوی خویش و پیروی از آیین خودشان دعوت کردند، بگو که انجیل های شما چنین می گویند: «فرقه شریر زناکار آیتی می طلبند و آیتی بدیشان عطا نخواهد شد، جز آیت یونس نبی»^(۱). یعنی همان طوری که یونس پیغمبر، سه روز در شکم ماهی ماند و بعداً زنده بیرون آمد، همین طور هم مسیح بعد از دار زدنش سه روز در قبر می ماند، بعداً زنده خارج می شود! چنانکه صریحاً در لوقا و مرقس چنین مذکور است: «و بر وی سخریه نموده تازیانه اش زنند و آب دهن بر وی افکنده، او را خواهند کشت و روز سیم بر خواهد خواست»^(۲)، و در لوقا و متی گوید: «و او گفت که پس از سه روز زنده است، یعنی از قبر برمی خیزد!»^(۳).

و این نصوص، بالخصوص قسمت آخر آن، صریحاً دلالت دارد بر اینکه عیسی گفته که سه روز در قبر می ماند و بعد از آن بر می خیزد! و به آسمان می رود، و در صورتی که تمام انجیل ها این قسمت را تکذیب نموده اند، یعنی هم خودشان را تکذیب نموده اند و هم انجیل های دیگر را در این مورد تکذیب کرده اند! برای آنکه انجیل ها متفقند در اینکه در عصر روز جمعه (در آن روزگار جمعه را روز آمادگی برای شنبه می نامیدند) عیسی را دار زدند و دفن نمودند و شب شنبه و روز شنبه یا شب یکشنبه که اول هفته نزد ایشان است، در قبر ماند و بعد از فجر - صبح - از قبرش بلند شد و «**مریم مجدلیه**» که وقت طلوع آفتاب روز یکشنبه بر سر قبر عیسی آمده بود، او را در قبرش نیافت، و بنابراین او در قبر فقط یک روز و دو شب مانده است، و با این وصف یا باید عیسی موضوع را کاملاً دانسته و دروغ گفته است، یا اینکه رسولانش دروغ گفته اند و موضوع را ندانسته اند و در هر صورت، نتیجه همین است که مطالب این کتاب ها وحی الهی نیست و از آسمان نیامده بلکه حتی از قبیل کتب دانشمندان و فلاسفه هم

۱- انجیل متی، باب ۱۶، آیه ۴ - انجیل لوقا، باب ۱۱، آیه ۲۹.

۲- انجیل لوقا، باب ۱۲، آیه ۴۰ - انجیل مرقس، باب ۱۰، آیه ۳۴.

۳- انجیل لوقا، باب ۲۴، آیه ۲۱ - انجیل متی، باب ۲۷، آیه ۶۳.

به شمار نمی آیند، زیرا که در کتب آنها لااقل در یک موضوع و در یک فصل، مطالب ضدّ و نقیض نمی نویسند.

بنابراین معلوم می شود که **دست تحریف** با این کتاب ها به طور دلخواه بازی کرده، بدون اینکه تعقل یا تفکری در کار باشد و از این روست که دیگر موردی برای وثوق و اعتماد به این کتاب ها باقی نمانده است.

راجع به قیام مسیح از قبرش و تعیین وقت آن، در انجیل متی می گوید: «بعد از شنبه نزدیک فجر اوّل هفته، یعنی روز یکشنبه مریم مجدلیه و آن مریم دیگر آمدند که قبر را ببینند»... متی سپس قیام عیسی را به شهادت این دو نفر شرح داده است و این دو نفر که مورد اطمینان قرار گرفته اند و تنها مدرک برای واقع شدن این معجزه حیرت آور (قیام از قبر) هستند و او وقت قیام و دفن را به طوری که در انجیل مرقس است تصریح می کند، آنجا که می گوید:

«و چون شام شد از آن جهت که روز تهیّه یعنی روز قبل از سبت بود، یوسف نامی از اهل رامه که مرد شریفی از اعضای شورا و نیز منتظر ملکوت خدا بود، آمد و جرأت کرده نزد پیلاتیس رفت و جسد عیسی را طلب نمود. پس کتابی خریده، آن را از صلیب به زیر آورده تا به آن کتان کفن کرده و در قبری که از سنگ تراشیده بود، نهاد و سنگی بر سر قبر غلطانید و مریم مجدلیه و مریم مادر یوشا دیدند که کجا گذاشته شد!»^(۱). سپس شرح داستان را تکمیل کرده و چنین می گوید:

«پس چون سبت گذشته بود مریم مجدلیه و مریم مادر یعقوب و سالومه، حنوط خریده و آمدند تا او را تدهین کنند و صبح روز یکشنبه بسیار زود وقت طلوع آفتاب بر سر قبر آمدند»^(۲) و آنگاه مطالبی ذکر می کند که خلاصه آن این است: «آنان دیدند از بالای قبر سنگ برداشته شده و به درون قبر نظر کردند، دیدند که جوانی جامه سفید! آنجا نشست، از این جهت ترسیدند و آن جوان گفت نترسید، عیسی ناصری مصلوب را می طلبید؟ او برخاسته و اینجا نیست...».

و نظیر این حکایت، بلکه مشروح تر از آن، در **انجیل لوقا** کتاب **یوحنا** آمده

۱- انجیل مرقس، باب ۱۵، آیات ۴۲ تا ۴۷.

۲- انجیل مرقس، باب ۱۶، آیه اول به بعد.

است و از آن چنین برمی آید که عیسی روز سبت (شنبه) دفن شده و شب یکشنبه بیرون آمده است و بدین ترتیب او فقط قسمتی از روز شنبه و مقداری از شب یکشنبه را در آنجا مانده است^(۱)، پس این علامت سه شبانه روز یونس پیغمبر کجاست؟ و این جریان چطور با گفتار او در متی مطابقت می کند که به طور وضوح می گوید: «زیرا همچنان که یونس در شکم ماهی سه شبانه روز ماند، پسر انسان نیز در شکم زمین سه روز و سه شب خواهد بود»^(۲).

آیا این را چیزی جز «دروغ روشن» می توان نامید؟ و یا می توان چیز دیگری غیر از «تناقض آشکار» بر آن نام نهاد؟ چنانکه در جمله «عده شریر از تو معجزه می طلبند و معجزه عطا نمی شود غیر از معجزه یونس نبی» دروغ روشنی به چشم می خورد، برای اینکه با وجود این قول، انجیل ها صدها معجزه از قبیل: زنده کردن مرده ها و شفا دادن مریض های زمین گیر و بیماران چندین ساله مانند: کور و کر و جذامی و سیر کردن عده ای بسیار، با نانی مختصر و... برای مسیح ذکر کرده اند و معلوم نیست که اینها با آن حرفی که «معجزه داده نمی شود مگر معجزه یونس نبی» چگونه سازگار است؟ در واقع تنها این یک سخن شامل دو دروغ آشکار و روشنی است!

اصولاً تمام این انجیل ها در کلیه مندرجاتشان و در موضوع دار زدن عیسی، خرافات عجیب و موهومات غریب و افتضاحات و اختلافات و تناقضاتی نوشته اند که کم هوش ترین افراد، این چنین کارهایی را نمی کنند تا چه رسد به عقلای کامل و انبیاء و سفرای الهی...

نگاه کنید به آن پوشش قرمزی که به عیسی پوشانده اند و تاجی از خارها که بر سرش نهاده اند و یهودی ها جمع شده اند و به رویش تف و آب دهان می اندازند! و او را مسخره می نمایند و چگونه به او می خندند و او را به روی چوبی، در وسط دو نفر از دزدان که یکی از طرف راست و دیگری از جانب چپ اوست، گذاشته اند و عیسی هم شیون کنان فریاد می زند و می گرید و ناله می کند! و تماشاچیان هم بر او طعنه می زنند و می رقصند!...

اینجاست که جریانات نفرت انگیز و زشتی را می بینید و حرف هایی می شنوید

۱- انجیل لوقا، باب ۲۴ و انجیل یوحنا، باب ۱۹، ملاحظه شود.

۲- انجیل متی، باب ۱۲، آیه ۴۰.

که حتی گوش از شنیدن آن بیزار است، زیرا که این گونه حرف ها موجب می شود که دین در میان مردم یک سخن پوچ و یا یک وسیله برای خنده و بیهوده گویی تلقی شود.

عیسی بر صلیب!

در موضوع اختلاف وضع عیسی بر صلیب و تناقض انجیل ها در مورد این قضیه و چگونگی آن، هر اندازه که بخواهید می توانید مدرک تهیه کنید: یکی می گوید: **شراب تلخی** بر سر دار به او خوراندند. دیگری می گوید: **سرکه** بود و سوومی معتقد است که «سرکه» با «زوفا» بود! و نیز یکی می گوید: صلیبش او را برداشت و آن دیگری می گوید: سمعان قیروانی او را برداشت و سوومی می گوید: دو نفر او را برداشتند و باز یکی مدعی است که آنکه مریم مجدلیه را از بیرون آمدن عیسی از قبر خبر داد **جوانی بود در قبر** و دیگری می گوید: **دو نفر بودند در راه!**...

بدین ترتیب فاصله اختلاف و ضد و نقیض گویی بین انجیل ها وسعت می یابد و این صاحبان انجیل ها، در هر قسمتی از احوال مسیح اختلاف پیدا می کنند، تا بدانجا که **پطرس** که یکی از بزرگترین پیروان مسیح است، آن را **یک** یا **سه** بار انکار کرده، آن هم پس از آنکه خروس، **یک** یا **سه** مرتبه! بانگ برآورده است و همچنین درباره اینکه عیسی از شراب و یا سرکه و یا چیزی که بر او پیش آورده اند، خورده یا اصلاً نخورده است و همچنین درباره اینکه هر دوی آن دزدان یا یکی از آنان، به عیسی فحش می دادند یا نه؟ اختلاف دارند! و راستی آنقدر از این سخنان متناقض در انجیل وجود دارد که به هیچوجه جمع آوری آنها در این مجموعه مقدور نیست و با وجود اینها، آیا ممکن است تصوّر کرد که این کتاب ها در عداد کتب آسمانی باشند؟ یا اگر کسی شعوری داشته باشد می تواند باور کند که این سخنان از ناحیه خداوند صادر شده است؟ البته قضاوت نهایی با وجدان خودتان است و حاکم میان ما و شما، انصاف و تشخیص خودتان خواهد بود و پروردگار جهان بالاتر و برتر از همه است.

ای مسلمان - خداوند نگهدار تو باد! - هنگامی که همکار بوم، یعنی آن مبشر شوم، به تو حملهور شد و گفت که نصرانیت را بپذیر! تا خداوند از گناهانت درگذرد و خطاهایت را ببخشد! و اشاره کرد که سایر انبیاء به جهت اینکه هر یک به معصیتی آلوده اند! و دستشان از زخم خطایی دور نمانده است! نمی توانند تو را رها سازند و از قید معاصی آزادت کنند، - زیرا مسلم است کسی که خود مجرم و خطاکار باشد هرگز نمی تواند شفیع گناهکاران و یا واسطه دیگران گردد، چنانکه شخصی که در زیر بار خود نمی تواند قد راست کند، دیگر ممکن نیست که بار دیگران را به دوش بکشد - در جوابش بگو: این سخن بنا به دلایلی چند، گزاف و یأوه است:

۱ - هرگز قبول نداریم که یکی از پیامبران خدا مرتکب گناه و یا خطایی شده باشند، تا چه رسد به اینکه تمام انبیاء گرفتار معاصی باشند، چون همه آنان معصوم و پاکدامن اند و از لوث معاصی پاک و مبراً هستند و البته به میزان مجاهدت ها و فضیلت و اخلاص و عظمت معرفتشان، در درگاه الهی مراتب قرب و منزلتشان نیز متفاوت است و هر مطلبی که در قرآن شریف در مورد انبیاء ذکر شده باشد که از ظاهر آن نسبت معصیت بر پیغمبران مستفاد است، آن محمول بر **خطا** است نه **خطیئه** (و فرق بین این دو بر هر عارفی روشن است)^(۱) و این حقیقت، یعنی عصمت انبیاء و در سایه تألیفات و کتاب های زیادی که انتشار یافته، چون آفتاب، روشن و واضح گردیده است.

۲ - بر فرض قبول اینکه انبیاء مرتکب «خطیئه» هم شده باشند، مسلماً بعداً توبه کرده و پشیمان شده اند و خداوند توبه آنان را قبول فرموده است. «**التائب من الذنب کمن لا ذنب له**»: شخص توبه کار از گناه، مثل آن است که گناه ندارد.

ولی گناهکاری از ما، یا موفق به توبه نمی شود و یا در صورت توبه، به علت وجود مانع یا فقدان شرطی، معلوم نیست که توبه او قبول شده باشد. بنابراین، شفاعت انبیاء مقربین لازم است تا برای گناهکاران وسیله مغفرت باشد.

۳ - بر فرض اینکه همه انبیاء مرتکب گناهی شده و توبه هم ننموده اند! و یا

۱- خطا یعنی اشتباه و خطیئه یعنی گناه.

توبه شان مورد قبول واقع نشده است! دیگر ما قبول نداریم که پیغمبر اسلام حضرت محمد(ص) هم جزو آنان باشد و در این کار شریک ایشان... بلکه او اشرف انبیاء و سرور پیغمبران است، نه مرتکب گناهی شد و نه خطا و خطئی کرد و نه حرام و مکروهی را انجام داد و هر چه که در قرآن وارد است - از چیزهایی که خیال نسبت خطا را به ساحت مقدّسش در شخص ایجاد می کند - ناشی از سوءفهم و کمی تدبّر در فصاحت قرآن و آشنا نبودن انسان به اصول بلاغت و استحکام عبارت است مانند قول خدای کریم که می فرماید: «**أَنَا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مَبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ**»، زیرا که مراد در این آیه، گناه نبی اکرم نسبت به پروردگار عالم نیست، بلکه گناهایی است که مردم مکه به خیال خودشان تصوّر می کردند که حضرت رسول به واسطه قطع روابط با خویشاوندان مشرک و اهانت به بت های معبود ایشان و شکستن آنها، مرتکب شده است که بعد از آنکه مکه به یاری خداوند، به دست آن حضرت فتح شد و حضرت بر ایشان مسلط گردید و همه ساکنین مکه را عفو کرد، آن وقت پاکی گوهر و شرافت ذاتش بر مردم نمایان گردید و افتراها و گناهایی که درباره حضرتش معتقد بودند بخشوده شد و در واقع معنی و مراد آیه این است که: ببخشید پروردگار عالم نزد اهل مکه، گناهایی را که آنان تصوّر می کردند قبل از هجرت و یا بعد از هجرت مرتکب شده ای مانند: واقعه بدر که در آن بزرگان قریش توسط یاران پیامبر کشته شدند. و اگر معنی عبارت این چنین نباشد، هرگز رابطه بین دو قسمت عبارت متصوّر نیست و البته آشنایان به اسلوب کلام عربی، مقصود را بهتر درک می کنند.

و از نظایر این قول آیه مبارکه: «**فوجدك ضالاً فهدی**» می باشد که خداوند تبارک و تعالی می فرماید: تو که در انتخاب خطّ مشی و طریق رفتار خود با قوم و عشیره خود متحیر بودی (و آنان به اصطلاح پوست خربزه زیر پای تو می گذاشتند و سنگ مانع در راه مقصودت می انداختند، به طوری که سرگردان بودی و نمی دانستی چطور باید از آنان خلاص شوی) پروردگار عالم، تو را به هجرت از مکه به مدینه هدایت کرد که در نتیجه این عمل رها شدی و کوشش هایت به هدر نرفت و آوازه دعوت انتشار یافت، (البته اگر از این قبیل

آیات شواهدی دیگر نیز آورده شود از مقصود دور می شویم). در اینجا مقصود ما فقط بیان این مقدار است که پیغمبر ما صاحب آن مجد و شرف، از هر نوع گناه و خطایی منزّه و به تمام فضایل و کمالات آراسته بوده و او همان است که سزاوار است شفیع اعظم و نجات دهنده اکبر باشد.

اما مسیح این انجیل کسی است که بیش از همه گرفتار گناهان بوده و مجموعه خطایست و نیازمندترین مردم به شفیع و رهاننده است و اینک از **نصوص انجیل های خود مسیحیان**، مختصری از گناهان و خطای او را می شمیریم و البته نباید مسیحیان را تلخی کلام و تندی سخن من آزرده خاطر سازد، زیرا که من این مطالب را از انجیل های خودشان نقل می کنم و گناه و سرزنش به این انجیل ها وارد است که این مطالب را درج کرده اند و من در این مورد، تنها ناقل هستم و یگانه مسئولیت من، صحت نقل است نه چیز دیگر، و هر یک از این مطالب را تحت عنوانی قرار داده ام.

اناجیل چه می گویند؟

۱ - مسیح این انجیل ها دروغ می گوید و افترا می بندد!

قبلاً در داستان قیام حضرت عیسی از قبر و در مورد ماندنش در آنجا مطالبی ذکر کرده ایم و اینجا نکات دیگری نیز علاوه بر آن ذکر می کنیم که یکی از آنها هم این است که عیسی این موضوع را که او از نسل داود است انکار می کند، در صورتی که انجیل ها به طور کلی، اعتراف می کنند که او از نسل داود است و همچنین همه مورخان معتقدند که عیسی از نسل داود می باشد.

در انجیل «متی» و انجیل «مرقس» و انجیل «لوقا» چنین نوشته است^(۱): «و چون فریسیان جمع بودند، عیسی از ایشان پرسید: درباره مسیح چه گمان می برید، او پسر کیست؟ بدو گفتند: پسر داود، ایشان را گفت: پس چطور داود در روح، او را خداوند می خواند. چنانکه می گوید: خداوند به خداوند من گفت به دست راست من بنشین تا دشمنان تو را پای انداز تو سازم. پس هرگاه داود او را خداوند می خواند چگونه پسرش می باشد و هیچ کس قدرت جواب وی هرگز نداشت و نه کسی از آن روز دیگر جرأت سؤال کردن از او ننموده»^(۲).

اگر مراد از این سخن، نفی پسر جسمانی بودن باشد، با مطالبی که قبلاً بیان شد، به اتفاق تمام ملت ها اعم از یهودی و مسیحی و دیگران، ضروری الکذب و غیرقابل قبول است. تازه به تصریح اناجیل، او در موارد بسیاری اعتراف کرده که فرزند داود است که از آن جمله سخن فرشته است به مریم، هنگامی که آبستن او بود... «خداوند عالم کرسی پدرش داود را به او عطا می کند».

و اگر منظور از آن نفی فرزندگی معنوی و روحی است، یعنی او از روح خداست نه از روح داود، این سخن نیز غلط و اشتباه است، برای آنکه فرزند بودن، عبارت از توالد جسمانی است نه صدور روحانی! چه در غیر این معنی، تمام مردم یعنی همه افراد بشر روحشان از خدای تعالی است.

۱- انجیل متی، باب ۲۳ - انجیل مرقس، باب ۱۲ - انجیل لوقا، باب ۲۰.

۲- مرحوم کاشف الغطاء متن کامل آیات را در اینجا نیاورده بود و ما متن آیات را از انجیل متی، چاپ فارسی، باب ۲۲، آیات ۴۱ تا ۴۶ نقل کردیم، چنانکه آیات دیگر نقل شده در این کتاب را با انجیل فارسی، چاپ لندن تطبیق کرده ایم...

دروغ دیگر: در انجیل یوحنا می گوید: «عیسی به برادرانش گفت که شما برای این عید بروید و من به این عید نخواهم آمد. این را بدیشان بگفت و در جلیل توقف نمود، لیکن چون برادرانش برای عید رفته بودند، او نیز آمد»^(۱). آیا نام این را غیر از دروغ روشن، چیزی دیگر می توان گذاشت؟!.

۲ - مسیح این انجیل ها تغییر دهنده «ناموس» و تبدیل کننده احکام خداست!

تورات شامل آیاتی است در زمینه این که احکام و مقررات آن دائمی است و تجمیدهایی در این خصوص به طور روشن در ضمن آیات آن مندرج است و مدعی است که این مقررات، صلاحیت جاودانی بودن برای اداره امور مردم را دارد و قوانین آن حافظ نظام حقیقت است و موجب حیات بشری و سعادت سرمدی است. چنانکه در کتاب حزقیال نبی، از قول خداوند تبارک و تعالی در قسمتی که مخاطبش یهود است چنین آمده است:

«فرايض و احكام را بدیشان عطا كردم و فرايض و احكامی که عمل به آنها موجب حیات انسانی است»^(۲).

و در کتاب «نحیما» چنین مندرج است: «احکام مستقیم و شرایع صادق و فرايض و وصایای صالحی بدیشان عطا کردیم»^(۳).

امثال این قبیل آیات در «تورات» بسیار است و عیسی هم هنگامی که دعوت خود را آغاز کرد، به شیوه یک نفر واعظ و مبلغ شروع نمود و مردم را به طرف ناموس «تورات» می خواند. او می گفت که به احکام تورات عمل کنید و می گفت که صاحب شریعت و احکام نیست! چنانکه در انجیل متی، اینطور اعتراف کرده است: «گمان مبرید که من آمده ام تا تورات و صحف انبیاء را باطل سازم، نیامده ام تا باطل نمایم بلکه تا تمام کنم زیرا هر آینه به شما می گویم تا آسمان و زمین زایل نشود همزه یا نقطه ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد، پس هر که یکی از این احکام کوچک ترین را بشکند و به مردم چنین تعلیم

۱- انجیل یوحنا، باب ۷، آیه ۸ به بعد.

۲- کتاب حزقیال نبی، قسمت بیستم.

۳- کتاب نحیما، قسمت نهم.

دهد، در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود، اما هر که به عمل آورد و تعلیم نماید، او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد»^(۱).

ولی سپس همین عیسی و شاگردانش آمدند و به کلی شریعت موسی را **تغییر داده** و به تدریج آن را از بین بردند و حتی حرف و اثری از آن باقی نگذاشتند، به طوری که هر چیز را مباح کردند و به طهارت و پاکی همه چیز حکم دادند! و اولین کسی که این اقدام را کرد، خود عیسی بود. در موارد متعدّد، که یکی از آنها در **انجیل متی** است آنجا که به یکی می گوید: «اگر می خواهی داخل حیات شوی احکام را نگهدار»^(۲) و سپس پنج وصیت از وصایای ده گانه موسی را می شمارد (قتل مکن، زنا مکن، دزدی مکن...) ولی در جای دیگر آن را نقض کرده است...

و بعداً هم شاگردانش آمدند و هر آنچه که از حیوانات را تورات حرام کرده بود، حلال اعلام نمودند، چنانکه در کتاب «اعمال رسولان» مندرج است^(۳)، این عمل را، دفع تکالیف از مردم و آزادی ایشان از تمام قوانین و مقررات نامیده و آن را حمل به استحسان و جلب ایشان به مسیحیت قلمداد کردند و فقط چهار چیز را ممنوع ساختند «زنا، خوردن خون، خوردن حیوانات خفه شده، و حیواناتی که به بت ها قربانی می شوند»!

سپس نظر پولس - که یکی از رسولان عیسی است - تغییر کرده و سه قسمت اخیر را هم حلال نمود و در **تیموتاوس** بعد از حکم به حلّیت آن سه موضوع چنین می گوید: «زیرا هر مخلوق خدا نیکوست و هیچ چیز را رد نباید کرد، اگر به شکرگزاری پذیرند»^(۴).

از اینجاست که می بینید ملت مسیح، امروزه هر نوع حیوانی را می خورد، حتی حیوانات صدفی دریا را که حیوانات گوشتخوار نیز از خوردن آن نفرت دارند!

اما خود مسیح نیز **ختنه کردن** را باطل کرد و **طلاق** را حرام نمود و تعطیل

۱- انجیل متی، باب ۵، آیات ۱۷ تا ۱۹.

۲- انجیل متی، باب ۱۷، آیه ۱۸.

۳- اعمال رسولان، قسمت دهم و یازدهم.

۴- رساله اول تیموتاوس، باب ۴، آیه ۴.

روز شنبه و تعدّد زوجات را نیز که عموماً از اساسی ترین مقرّرات تورات هستند، از بین برده و باطل ساخت و تازه باز هم گفت: «تا آسمان و زمین زایل شود یک حرف و یک نقطه نیز از تورات زایل نخواهد شد!». آیا دروغ روشن تر از این سخن، و بازی با دین بالاتر از این کار و کذب آشکارتر از این گفتار می توان یافت؟...

۳ - مسیح این انجیل ها، دروغ گوی حيله گر و عوام فریب است

در انجیل متی می نویسد: «آنگاه پطرس در جواب گفت اینکه ما چیزها را ترک کرده تو را متابعت می کنیم، پس ما را چه خواهد بود؟ عیسی ایشان را گفت: هر آینه به شما می گویم شما که مرا متابعت نموده اید، در **معاد** وقتی که «پسر انسان» بر کرسی جلال خود نشیند، شما نیز به دوازده کرسی نشسته و بر دوازده سبط اسرائیل داوری خواهید نمود»^(۱).

ای برادر مسلمان! به مبشّر بگو: اگر منظور از این نشستن به کرسی مجد و عظمت با شاگردان دوازده گانه، در این دنیا باشد، این دروغ واضحی است و می دانیم که نه تنها شاگردان عیسی، بلکه خود عیسی هم نتوانست بر کرسی مجد و عظمت! بنشیند و به اسباط اسرائیل - ولو به یکی از آنها هم که شده باشد - حکمروایی نماید. و اگر منظور از این نشستن، نشستن بر سریر جلال در آخر باشد چطور می توان این را قبول نمود، در حالی که به **تصریح تمام انجیل ها** یکی از آن دوازده نفر **یهودای اسخر یوطی** است که عیسی را به کشتن داد و او را تسلیم نمود که به دارش بزنند و از آسمان عذاب برایش نازل شد، چنانکه در اوایل کتاب «**اعمال رسولان**» مندرج است.

آیا عوام فریبی، حيله گری، دروغ گویی و یا گول زدن مردم، بزرگتر از این می شود؟.

۴ - مسیح این انجیل ها، مقرّرات ناموس را تعطیل و قوانین تورات را بدون دلیل باطل نموده است

۱- انجیل متی، باب ۱۹، آیات ۲۷ و ۲۸.

در انجیل یوحنا داستانی است که حاصلش چنین است: روزی جمعی از مردم پیش او آمدند و گفتند ای معلم! این زن به علت زناکاری و در حین ارتکاب به عمل شنیع و حرام زنا دستگیر شده است و موسی در توراتش ما را به سنگسار کردن امثال چنین زن هایی سفارش کرده است، پس تو چه می گویی؟ عیسی گفت: کسی که مرتکب خطایی در عمر خود نشده است او را سنگسار کند، و کسی اقدام به سنگ اندازی نکرد، آن وقت عیسی سرش را بلند کرد و گفت: «ای زن! آیا کسی به تو فتوا نداده، زن گفت: نه ای آقا، پس عیسی گفت: من هم به گرد تو نمی گردم و به تو فتوا نمی دهم، برو و بار دیگر مرتکب خطایی مشو»^(۱). حالا من نمی دانم که عیسی چرا گفته قبلی خود را فراموش کرد: «تا آسمان و زمین زایل شود، نه تنها حرف بلکه نقطه ای هم از نقطه های تورات از بین رفتنی نیست»!

از طرفی تورات، شدیداً نسبت به اجرای حد درباره زناکاران، تأکید کرده است ولی آقای ما و پسر خدا! عیسی مسیح! بدون هیچ گونه علت و توبه و کفاره ای، حکمی از احکام خداوندی را بدون اجرا گذاشته است.

و از آنجایی که می گوید: «همچنین من هم به تو فتوی نمی دهم» بعد از آنکه گفته بود «کسی که مرتکب خطایی نشده این زن را سنگسار کند» معلوم می شود که خود مسیح نیز از خطاکاران بوده که خود او هم فتوا نداده است و در غیر این صورت، قطعاً خودش اقدام می نمود. چون در واقع این کار یکی از دو صورت ذیل را دارد: یا خود عیسی خطاکار بوده که آن خطا مانع از این بود که در حق زناکار اجرای حد بکند و یا خودش پاک و بی گناه بوده اما قانون الهی را بلا اجرا گذاشته و ناموس، یعنی تورات را ابطال کرده است و البته این نیز از گناهان بزرگ است.

(تا اینجا تقریباً ده نوع از دروغ های مسیح اناجیل را علاوه بر خطاهای دیگر شمردیم).

۵ - مسیح این انجیل ها قاطع الرحم و عاق مادر و برادرانش بوده و

بین خویشاوندان تفرقه می اندازد

آیا تحقیر مادر و بانگ زدن بر او عاق شدن نیست؟ آیا این انجیل یوحنا نیست که می گوید: «و چون شراب تمام شد، مادر عیسی بدو گفت شراب ندارند، عیسی به وی گفت ای زن مرا با تو چه کار است؟»^(۱).

آیا چنین جواب و خطاب و این چنین بانگ زدن بر مادر که کلیه قوانین و نوامیس احترام و اکرامش را واجب می شمردند، شایسته است؟ تازه عیسی به این اندازه هم اکتفا نمی کرد و گاهی منکر مادرش می شد و خدعه و نیرنگ درباره وی روا می داشت، چنانکه در آخر انجیل متی چنین آمده است:

«او با آن جماعت هنوز سخن می گفت که ناگاه مادر و برادرانش در طلب گفتگوی وی بیرون ایستاده بودند. شخصی وی را گفت اینک مادر تو و برادرانت بیرون ایستاده و می خواهند با تو سخن گویند. در جواب قائل گفت: کیست مادر من؟ و برادرانم کیانند؟ و دست خود را به سوی شاگردان خود دراز کرده و گفت: اینانند مادر من و برادرانم»^(۲).

گذشته از اینها، عیسی مردم را به دشمن داشتن پدر و مادر و برادران و خواهران و فرزندان، امر می کرد. چنانکه در قسمت چهاردهم از انجیل لوقا ذکر شده است...

آیا از قطع رحم و اهانت به خویشان چیزی بدتر و زشت تر وجود دارد؟ فدای فرقان آسمانی محمد(ص) شوم آنجا که می فرماید: «قال انی عبدالله اتانی الكتاب و جعلنی نبیاً و جعلنی مبارکاً اینما کنت و اوصانی بالصلوة و الزکوة مادمت حیاً و براً بوالدتی و لم یجعلنی جبّاراً شقیّاً»: (گفت من بنده پروردگارم، مرا کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده و مرا هر جا که باشم، مبارک نموده و تا هستم به پرستش درگاهش و به بخشش در حق بندگانش، سفارش فرموده است و هم اینکه در حق مادرم نیکی کنم و مرا

۱- انجیل یوحنا، باب ۲، آیه ۳ و ۴.

۲- انجیل متی، باب ۱۲، آیه ۴۶ تا ۵۰.

ستمکار نکرده است).

آری! عیسی به همین اندازه هم اکتفا نکرد، بلکه مردم را به قطع رحم و تفرقه و جدایی تحریک می کرد، چنانکه در **انجیل متی** می گوید: «زیرا که آمده ام تا مرد را از پدر خود و دختر را از مادر خویش و عروس را از مادر شوهرش جدا سازم و **دشمنان شخص، اهل خانه او خواهند بود**»^(۱). و به این حد از تفرقه اندازی و به هم ریختن نظام خانوادگی قناعت نکرده و گفته است: «گمان مبرید که من آمده ام تا سلامتی بر زمین بگذارم؟ نیامده ام تا سلامتی بگذارم، بلکه شمشیر را»^(۲).

علاوه بر این در انجیل لوقا گفته است: «من آمده ام تا آتشی در زمین افروزم» و سپس اضافه می کند: «آیا گمان می برید که من آمده ام تا سلامتی بر زمین بخشم؟ نی، بلکه به شما می گویم تفریق را...»^(۳).

انصاف باید داد، آیا چنین شخصی صلاحیت این را دارد که نجات دهنده بشر باشد؟ یا آن کسی باید مصلح جهانی باشد که خداوند درباره اش فرمود: «**و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین**» (ای محمد! ما تو را رحمت برای جهانیان فرستاده ایم).

و در واقع باید گفت که هر جنگ افروز و تفرقه اندازی دیوانه زنجیری است، نه رهانده و نجات دهنده انسانیت!...

۶ - مسیح انجیل ها، پریشان گو بوده و گفتار و کردار او، با یکدیگر سازگار نیست

در انجیل مرقس می گوید: «مردی از او پرسید که ای معلم نیکوکار، مرا دستوری ده که به حیات جاودانی نایل شوم. عیسی گفت: چرا به من، نیکوکار گفتی؟»

۱- انجیل متی، باب ۱۰، آیه ۲۵ و به بعد.

۲- با این آیه صریح - آیه ۲۴، باب دهم، انجیل متی - خنده دار است که مسیحیان دین خود را دین محبت!! و صلح می نامند و اسلام را دین شمشیر و جنگ قلمداد می کنند. (خ)

۳- انجیل لوقا، باب ۱۳، آیه ۴۹.

نیکوکار فقط یکی است و آن هم خداوند است»^(۱) و نظیر آن در انجیل متی نیز ذکر شده و با وجود اینکه او مردم را از نیکوکار گفتن به خودش، منع می کند، ناگهان جای دیگر با کمال افتخار، خود را نیکوکردار می نامد. چنانکه در انجیل یوحنا می گوید: «من آن شبان نیکوکارم و چوپان نیکو، جانش را در راه گوسفندان فدا می کند»^(۲). اما به این حد هم قناعت نکرده، افتضاح را بالاتر می برد و انبیاء پیش از خود را دزد و راهزن می نامد و در همین انجیل صریحاً می گوید: «**جمیع کسانی که پیش از من آمدند دزد و راهزن هستند و گوسفندان، سخن ایشان را نشنیدند**»^(۳). راستی که خود این گونه شخصی، چقدر گناهش ننگین و جرمش سنگین است!...

۷ - مسیح انجیل ها آدم ملعونی است

پولس در «غلاطیان» گفته است: «مسیح ما را از لعنت شریعت فدا کرد، چونکه در راه ما لعنت شد، چنانکه مکتوب است: **ملعون است هر که بر دار آویخته شود**»^(۴).

و این مسئله روشن است که تنها گناهکاران خطا بار و زشت کاران بدعملی که مرتکب بزرگترین معاصی و جنایات می شوند، ملعون واقع می گردند. (ولی چنانکه می دانیم خود مسیح هم به دار آویخته شد، آیا او هم طبق گفته پولس ملعون است؟).

۸ - مسیح انجیل ها مرتکب گناهان و خلاف کاری هایی می شود و

مال مردم را به ظلم و ستم از ایشان می گیرد!

۱- انجیل مرقس، باب ۱۰، آیات ۱۷ و ۱۸: «چون به راه می رفت شخصی دوان دوان آمده پیش او زانو زد و سؤال نمود که ای استاد نیکو چه کنم تا وارث حیات جاودانی شوم. عیسی بدو گفت چرا مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست جز خدا فقط.» (خ)

۲- انجیل یوحنا، باب ۱۰، آیه ۱۱.

۳- انجیل یوحنا، باب ۱۰، آیه ۸.

۴- رساله پولس رسول به غلاطیان، باب ۳، آیه ۱۳، ترجمه فارسی صفحه ۳۰۳. (خ)

برای این ادعا در تمام ابواب انجیل ها شاهد و دلیل موجود است. اما من فقط به ذکر یک قضیه که خالی از تفریح هم نیست اکتفا می کنم و آن قضیه ماده الاغ و کره اش می باشد. البته انجیل ها به طور اتفاق قضیه ماده الاغ را نقل کرده اند و خلاصه اش این است که: عیسی به دو نفر از شاگردانش امر کرد به دهی که ایشان خارج آن ده بودند، بروند و بدیشان گفت که آنجا الاغی بسته خواهید یافت، آن را باز کرده و نزد من آورید و هرگاه کسی با شما سخن گوید، بگویید خداوند بدینها احتیاج دارد!!^(۱) آن دو نفر رفتند و آنچه را که عیسی به ایشان امر کرده بود انجام دادند و ماده الاغ را آوردند و او لباس هایش را بر او انداخت و سوار شد!

این مسئله به این سادگی، اهمیتش از این لحاظ است که عیسی خواسته است با آن آیه که در **تورات کتاب زکریا** است خود را تطبیق دهد:

«ای دختر صهیون، بسیار وجد بر شما و ای دختر اورشلیم آواز شادمانی بده، اینک پادشاه تو نزد تو می آید، او عادل و صاحب نجات و حلیم می باشد و بر الاغ و بر کره الاغ سوار است»^(۲)! من کاری ندارم که این آیه بر او منطبق است یا نه، مقصود من این است که این شخص چطور سوار شدن به الاغ دیگران را مباح و حلال دانست؟ بدون اینکه اجازه و اذنی از صاحبش گرفته شود و حال آنکه از سیاق عبارت، عدم رضایت صاحبش نیز مفهوم است.

خنده و تفریح اینجاست که متی در آیه ذکریا تدبیر نکرد و تحریف جالبی در آن مرتکب شد و چنین گفت: «مسیح به دو نفر از شاگردانش دستور داد که به این دهی که پیش روی شماست، بروید و در آنجا الاغی با کره اش بسته خواهید یافت، آنها را باز کرده، نزد من آورید و اگر کسی با شما سخن گوید، بگویید که

۱- لاید می دانید که ما به طور کلی از خداوند محتاج بری هستیم و فقط خدای بی نیاز را می پرستیم. (کاشف الغطاء)

۲- با مراجعه به آنچه که از گفته های مسیح اناجیل گذشت، هیچ گونه مطابقتی با وضع عیسی و آیه مزبور وجود ندارد، زیرا که در آخر آیه می گوید: که او کمان جنگ را قطع می کند. و به ملت ها از صلح سخن می راند و حال آنکه صلح کجاست؟ عیسی می گوید که من نیامده ام تا سلامتی بر زمین بگذارم بلکه شمشیر را و گاهی می گوید تفریق را... و بدین ترتیب خود بر ضد خود شهادت می دهد و ظاهراً با این شهادت، دیگر به شهادت الاغ و کره اش نیازی نباشد!! (کاشف الغطاء)

خداوند به اینها نیازمند است... پس آن دو نفر رفتند و آنچه مسیح به ایشان دستور داده بود کردند و الاغ و کره را آوردند^(۱)، رخت خود را بر آنها انداختند، پس او بر آنها سوار شد (و در بعضی از نسخه ها او را به آنها نشانند) و رفت...^(۲).

ای کاش می فهمیدم که یک نفر در زمان واحد، چگونه به دو چهارپا سوار می شود؟! مگر آنکه الاغ را به کره اش سوار کنند و عیسی را هم بر الاغ! که این هم چیز عجیبی است و خیال نمی کنم که چنین کاری در دنیا واقع شده باشد، اما بعید هم نیست! چون مسیح انجیل ها، همیشه مصدر عجایب است و شاید این هم یکی از عجایب او باشد، چنانکه در میان دو نفر دزد مصلوب بود و در سرش تاجی از خار داشت و بعد از سه روز - به شهادت مریم مجدلیه که از او هفت دیو، خارج ساخته بود - از قبر برخاسته و رفته است!...

۹ - مسیح انجیل ها، شخص ستمکار، خودپسند و اسراف کار است

به طوری که در لوقا می نویسد: «ناگهان زنی گناهکار که در آن شهر بود چون شنید که او (مسیح) در خانه فریسی به غذا نشسته است، شیشه ای از عطر آورده و در پشت سر او نزد پای هایش گریان بایستاد و شروع کرد به شستن پای های او به اشک خود و خشک نمودن آنها به موی سر خود و پای های وی را بوسیده و آنها را با عطر تدهین کرد. چون فریسی که از مسیح وعده خواسته بود این را بدید با خود می گفت که این شخص اگر نبی بودی هر آینه دانستی که این زن کدام و چگونه زنی است که او را لمس می کند زیرا گناهکاری است»^(۳)...

می گویم که تا حال در شرح حال انبیاء این را نشنیده بودیم که زنان پاهایشان را

۱- اشتباه و غلط متی اینجاست که خیال کرده «واو» عطف در آیه زکریا، عطف نسق است و موجب تعدد می گردد و نفهمیده که «واو» عطف بیان و تفسیر است و از این جهت به این اشتباه خنده آور دچار شده است! (کاشف الغطاء)

۲- انجیل متی، باب ۲۱، آیات ۲ تا ۷.

۳- انجیل لوقا، باب ۷، آیه ۳ و به بعد.

بیوسند و بر قدم هایشان شیشه عطر گرانبهایی از سنبل خالص بریزند که قیمتش فزون تر از **سیصد دینار** باشد (چنانکه در باب ۱۲ انجیل یوحنا مذکور است).

آیا این عمل! غیر از عمل یک نفر ستمکار متکبر و اسراف کاری است؟ آری! خدای ایشان (مسیح) به لحاظ جزء ناسوتی و جسمانیّتش، تمام صفات بشری بر او جاری است، مخصوصاً که جوانی بود سی ساله و بلکه هم کمتر و از این نظر شاید از آن زن گناهکار خوشش می آمد، چنانکه او هم میل کرد و رویش را به پایش مالید و گیسوانش را در قدمش ریخت! و از بقیّه مطالب لوقا چنین مستفاد می شود که او مایل بود که **آن زن را بیوسد** و آن زن هم او را بیوسد، اما موقعیت به این عمل اجازه نداد، زیرا که آن فریسی و **یهودای اسخر یوطی** رقیب بودند! و همچنان که عیسی به هنگام مراجعتش، به سمعان معترض، چنین گفت: «اما آن زن پای های مرا با اشگ ها شست و با گیسوانش قدم هایم را پاک کرد، مرا نبوسیدی ولی این زن از وقتی که داخل شدم از بوسیدن پای های من باز نایستاد»^(۱). و تا آخر آیات همین بحث بوسه است و منتهی به این می شود که به او می گوید: «ایمانت تو را نجات داده است، به سلامتی روانه شو!». واقعاً چه ایمان زیبایی که با بوسیدن پای ها، گناهان و خطاکاری ها را از بین می برد!!

۱۰ - مسیح انجیل ها، نه قداستی دارد و نه بزرگواری و نه امانت...

اما علت اینکه قداستی ندارد، آن است که او جلال خداوندی را تقدیس نکرد و عظمت و کبریایی پروردگار را از آلودگی های طبیعت و پستی های بشری منزّه نمود، آنجا که به نقل یوحنا گفت: «من و پدر، یکی هستیم»^(۲) و گفت که او در پدر است، چنانکه باز در یوحنا آمده است: «پدر در من است و من در پدرم»^(۳)، در صورتی که او قبلاً گفته بود مرا نیکو خطاب نکنید که نیکو جز پروردگار،

۱- انجیل لوقا، باب ۷، آیات ۴۴ و ۴۵.

۲- انجیل یوحنا، باب ۱۰، آیه ۳۱.

۳- انجیل یوحنا، باب ۱۰، آیه ۳۹.

کس دیگری نیست و او خدای یگانه است و دیگری جز او نیست. اما دلیل عدم بزرگواریش این است که او نه تنها هیچ یک از انبیاء سلف خود را به نیکی یاد نکرد و احترام ایشان را مراعات ننمود، بلکه چنانکه ذکر شد آنان را **دزد و راهزن** نامید و شاهد عدم امانتش و ثوق و اعتماد او به **یهودای اسخر یوطی**، یعنی به یک نفر خائن و دزدی است که در آغاز، از نزدیک ترین یارانش بود و سرانجام کسی بود که عیسی را برای دار زدن، تسلیم دشمنان کرد و همیشه عیسی از خبث ذات و سوء نیات او خبر می داد و با وجود این، صندوق اموال را هم بدو می سپرد، چنانکه **یوحنا** صریحاً می گوید: «پس یکی از شاگردان او یعنی یهودای اسخر یوطی پسر شمعون که تسلیم کننده وی بود، گفت: برای چه این عطر به سیصد دینار فروخته نشد، تا به فقرا داده شود و این را نه از آن رو گفت که پروای فقرا می داشت، بلکه از آن رو که دزد بود و خریطه در حواله او، و از آنچه در آن انداخته می شد برمی داشت»^(۱).

آیا نام این عمل را - سپردن صندوق به یک دزد، با علم به اینکه او دزد است - چه چیزی جز نداشتن امانت می توان گذشت؟

۱۱ - مسیح انجیل ها، با زنان معاشقه می کند و پسران را در آغوش می نشاند!

در خصوص مغالزه و معاشقه عیسی با زنان، علاوه بر آنچه در قضیه شیشه عطر ذکر شد، در یوحنا هم چنین آمده است: «عیسی **مرتتا** و خواهرش را دوست می داشت»^(۲). می گویم از پشت پرده انجیل ها، چنین مستفاد می شود که با وی سر و سرّی هم داشته است!...

و در خصوص **پسران** باز در **یوحنا** چنین آمده است: «و در آغوش عیسی یکی از شاگردانش می نشست که او را خیلی دوست می داشت و به سینه عیسی تکیه

۱- در اینجا نیز متن آیات وارد نشده بود و ما هر سه آیه مربوطه را از انجیل یوحنا، باب ۱۲، آیات ۴ تا ۷ آوردیم. (خ)

۲- انجیل یوحنا، باب ۱۱، آیه ۵.

می زد»^(۱). (راستی که جلّ الخالق! والمخلوق)!!

۱۲ - مسیح انجیل ها، ظلم و ستم به کار می برد و شیطان را در انسان و حیوان داخل می کند! و ظلم و هلاک را بر درختان نیز وارد می سازد!

اینکه شیطان را به انسان داخل می کند!! در داستان **یهودای اسخر یوطی** است که یکی از خواص حواریون دوازده گانه و از نزدیک ترین اصحاب عیسی است که برای خودش انتخاب کرده است!

چنانکه در انجیل یوحنا در جواب اینکه کدام شخص او را تسلیم به دار زدن خواهد کرد «عیسی جواب داد: آن است که من لقمه را فرو برده و بدو می دهم، پس همه را فرو برده و به یهودای اسخر یوطی پسر شمعون داد، بعد از لقمه شیطان در او داخل گشت»^(۲).

و تعجب در این است که عیسی چطور او را از میان هفتاد نفر برگزید، در حالی که او صریحاً می گوید که می داند او شیطان است! و در آخر کتاب یوحنا چنین آمده است: «عیسی بدیشان جواب داد، آیا من شما دوازده نفر را برنگزیدم و حال آنکه یکی از شما ابلیسی است»^(۳).

و با این وضع معلوم نیست که برای چه او را انتخاب می کند؟ آیا خیال دارد که در روی زمین فتنه و فساد ایجاد می شود؟...

اما داخل کردن شیطان در حیوانات!... در انجیل متی و همچنین لوقا و مرقس یک داستان عجیبی از عجایب خدایشان مسیح، ذکر شده که حاصلش این است: «وقتی که او به طرف قبر آمد، **دو نفر دیوانه** به پیشش آمدند که از قبرهایشان بیرون آمده بودند، پس فریاد زدند و بانگ برآوردند در حالی که می گفتند ما را با تو چه کار؟ ای عیسی! ای پسر خدا! مگر آمده ای که ما را قبل از موقع، عذاب دهی و عقوبت نمایی؟ و به فاصله دوری از آنان **گله خوک** می چرید، به این

۱- انجیل یوحنا، باب ۱۳، آیه ۲۳.

۲- انجیل یوحنا، باب ۱۳، آیات ۲۶ و ۲۷.

۳- انجیل یوحنا، باب ۶، آیات ۳ تا ۷.

سبب شیاطین به عیسی گفتند و از او خواستار شدند در صورتی که ما را از این دیوانگان بیرون می کنی، پس اجازه بده که به این گله خوک داخل شویم! پس به ایشان گفت بروید! بعد ایشان خارج شدند و داخل گله خوک گردیدند (و در لوقا مذکور است) عدد این گله قریب دو هزار بود! و این گله خوک یک مرتبه خود را به دریا پرتاب کردند و در آن غرق شدند و چوپان ها نیز از مشاهده این وضع، هراسان شده و پا به فرار گذاشتند»^(۱)!!

می گویم: ای خوک بیچاره! نمی دانم تو مرتکب چه گناهی شده و چه خطایی از تو سر زده بود که به این مصیبت و به چنین عاقبتی دچار شدی؟ عیسی پیشینیان را پس از آنکه شیطان را بدیشان! داخل کرد و در آب غرق نمود! و به آیندگان و نسل بعدی نیز خنجر و کارد پیروان خود را مستولی کرد! آیا این اجازه دادن به دیوها که داخل کالبد این حیوانات زبان بسته بشوند، جز جور و ستم نام دیگری دارد؟ و حال آنکه این ستمکاری و خونخواری، حتی به درختان و نباتات هم از ناحیه عیسی اعمال شد، به طوری که در **انجیل متی** چنین مذکور است:

«... و بامدادان هنگامی که به شهر برمی گشت گرسنه شد، آنجا در سر راهش درخت انجیری به چشمش خورد و به طرف او روانه گردید، ولی جز برگ بی بر، چیزی خوردنی در او نیافت. از این رو چنین گفت: از این پس هرگز تو را میوه مباد! بدین سبب فوراً خشک شد»^(۲) و انجیل های دیگر نیز این جریان را یاد کرده اند.

می گویم: ای انجیر بیچاره! و ای درخت بدبخت! شاید از بدشانسی و نیامد کار تو بود که آن عیسای سرچشمه رحمت! و منبع شفقت و رقت به مخلوقات خدا، به سویت متوجه شد، در حالی که گرسنه بود و تو را انجیری نبود، از این جهت تو را نفرین کرد تا فوراً خشک شدی!...

و ای کاش می دانستم که چرا مسیح انجیل فراموش کرد و یا از چه رو کسی در آنجا نبود تا عیسی را راهنمایی کند که دعا نماید تا این درخت انجیر، به جای

۱- انجیل متی، باب ۸ - انجیل لوقا، باب ۸ - انجیل مرقس، باب ۵.

۲- انجیل متی، باب ۲۱، آیات ۱۸ و ۱۹.

اینکه نفرین زده شود و خشک گردد، ثمری بیاورد و او از آن بار بخورد؟!...در واقع عیسی، بدون دلیل و بدون اثبات جرمی، به آن درخت ظلم کرد و گذشتگان لابد مردمی غافل بودند، یا اینکه خود ستمکار و سخت دل بودند که اعتراض نمودند!.

و این را مقایسه کنید با پیغمبر رحمت حضرت محمد(ص) که بر درخت خشک گذر می کرد، برگ و بار می آورد تا خود و یارانش می خوردند و به گوسفند بی شیر نظر می کرد، شیر ده و دوشیدنی می شد^(۱) و چقدر از این معجزات باهرات، پیغمبر ما را هست که مثل آفتاب در آسمان تابانند و مانند نور چراغ بر بالای منار نمایان!...

تا اینجا دوازده خطیّه و گناه بزرگ، از گناهان مسیح را که از متن انجیل های خود مسیحیان استخراج شده بود، برشمردیم و اگر بخواهیم به **پنجاه** و فزون تر هم برسائیم، کار ساده و آسانی است، اما رویّه ما بر اختصار است و فرصت اندک... ولی نمی دانیم که آیا بعد از این، باز هم زاغ های سیاه پوش، قدرت و جسارت این را خواهند داشت که به مسلمانی بگویند که مسیح مرتکب گناهی نشد؟ و خطایی از وی سر نزد؟ در صورتی که طبق مندرجات انجیل های خودشان، این عیسی مجموعه گناهان است و جنایات و زشت کاری ها و ریشه فتنه انگیزی ها... به نظر شما چه زشتی یا گناهی بدتر از دروغ آشکار است که بیش از بیست نمونه آن در این کتاب نقل و ذکر شده است!.

و چه جرمی از تحقیر پیامبران و دزد و راهزن نامیدن آنها بالاتر می تواند وجود داشته باشد؟ و چه جنایتی از این بالاتر که عیسی احکام ناموس «تورات» را تبدیل و تغییر دهد و حدود و مقررات الهی را معطل گذارد؟ و اعمال دیگری از این قبیل مرتکب شود. و ظاهراً امثال چنین کسانی خود از همه بیشتر محتاج رهاننده و شفیع و نجات دهنده می باشند. و گمان می کنم (و گمان مردم تیزرأی

۱- شاعر می گوید:

لیهن بنی کعب مقام فتاتهم*** و مقعدها للمؤمنین بمرصدها
دعاهها بشاه حائل فتحلبت*** علیه صریحاً صرة الشاه مزید
فقادرها رهناً لیدیها لجالب*** بردها فی مصدر ثم مورد

مانند یقین است) که همچو آدمی از کیفر این چنین اعمالی نمی تواند خلاص بشود، مگر اینکه چنگ در دامن پاک حبیب خدا یعنی شفیع روز جزا حضرت محمد(ص) و خاندان باشرفتش بزند، زیرا که شفعا عالی قدر نزد پروردگار، آنها هستند و مقبول تر از ایشان، کسی در پیشگاه الهی نیست و کسی را نجات جز به ولایت و شفاعت ایشان صورت نگیرد.

از مجموعه آنچه در این مختصر برای شما ذکر شد، صحت گفتار ما در **فصل دوم**، در مورد اینکه انجیل ها چه تناقضاتی با عهد قدیم(تورات) دارند و چه اختلافاتی در بینشان هست، ظاهر گردید. با اینکه در آنجا صریحاً منصوص است که تا آسمان ها و زمین از بین بروند، یک حرف از حروف ناموس(تورات) از بین رفتنی نیست، در صورتی که مسیح و شاگردانش، تمام احکام آن را از بین بردند و کلیه مقررات شریعت موسی را ابطال کردند و تا به امروز هم برخلاف آن تورات را عمل نموده اند.

اکنون سخن ما درباره موضوع باب اول، پایان یافت و باید باب دوم را که درباره افسانه بودن خدایی مسیح است شروع کنیم.

ما مدتی پیش به مقاله ای از پدر روحانی **لویس شیخوالیسوعی** که یکی از بزرگان دانشکده مسیحیت در **بیروت** است و عمر خود را در راه تبشیر و تبلیغ مسیحیت صرف کرده است، برخوردیم که آن را در مجله معروف خود به نام **المشرق** درج کرده و به خیال خود خواسته است که خدا بودن مسیح را ثابت کند!!

من پس از مطالعه آن، به اندازه ای دچار تعجب و حیرت شدم که قابل توصیف و بیان نیست و بلافاصله مطالبی به نظرم آمد که یادداشت کردم و اکنون تکمیل شده آن بحث را به عنوان **باب دوم** در اینجا می آورم:

باب دوم:

افسانه خدا بودن مسیح

افسانه خدا بودن مسیح

«کیست که در تاریکی های خشکی و دریا شما را هدایت کند؟ کیست که بادهای نوید را پیشاپیش رحمت خود بفرستد؟ آیا خدای دیگری هم با این خدا هست؟ خدای یکتا والاتر از آن است که برایش شریک قرار دهند. کیست که خلق را پدید آورده و باز گرداند؟ و کیست که شما را از آسمان و زمین روزی رساند؟ آیا با این خدا، خدای دیگری هم هست؟ بگو اگر راستگو هستید برهان خود را بیاورید»^(۱).

ای بشر! زندگی تو تعجب آور و شگفت انگیز است، و این تعجب و شگفتی، همچنان ادامه دارد!

ای بشر! چرا از معلومات خود بی اطلاعی؟ و چقدر از نادانی خود بی خبری؟ هنوز راه سعادت را نپیموده، گمراه می گردی؟! هنوز درجاتی از کمال را نپیموده، در گرداب پستی و انحطاط اخلاقی، سقوط می کنی؟!.

می بینیم بشر به سوی دانش گام برمی دارد و وسایل پیشرفت مادی او فراهم شده است و هوش و ذکاوت وی بیشتر از پیش به کار و کوشش می پردازد و با این پیشامد، فکر می کنیم از این وسایل به طور صحیح بهره برداری نموده و به خدا نزدیک تر گردیده و از وسایل تنویر افکار بهره مند شده و راه صحیح را انتخاب کرده است.

فکر می کنیم، بشر بین امانت و متانت را جمع نموده است، و از رشد فکری استفاده نموده و خود را از شرور و زشتی ها حفظ می کند.

فکر می کنیم بشر با این همه پیشرفت ها، پایش استوار گردیده و دیگر لغزش پیدا نمی کند.

فکر می کنیم که بشر با حقایق آشنا گردیده، و قلمش با نمونه های واقعیات آشنا شده و مشکلات را حل می کند و در مشکلات گرفتار نمی ماند.

فکر می کنیم که در اثر درک کردن حقایق، دیگر «وهم و خیال» بر بشر حکومت نمی کند!.

۱- قرآن مجید، سوره نمل، آیات ۶۵ و ۶۶.

با این همه انتظارات از بشر عصر جدید، ناگهان می بینید که باز راه وهم و خیال را پیموده و در اثر گمراهی و وهم و خیال، راه لجاجت را پیش گرفته و در عین اینکه در جهان علم و دانش قدم برمی دارد، گویا در شب تاریک و ظلمانی رهسپار است و هر چه گام برمی دارد از هدف اصلی بیشتر دور می شود و رو به قهقرا برمی گردد. من دیروز با مجله «المشرق» برخورد کردم و در سرمقاله این مجله دیدم که نوشته شده است: «برهان صریح در اثبات خدایی مسیح»^(۱)!!

این مقاله را «لویس شیخوالیسوعی» در جواب مجله مشهور «المنار» نوشته است.

البته روشن است که دفاع از دین و مراکز وابسته به آن و حفظ مقدسات دینی بر هر کسی لازم است، ولی تعجب اینجاست که انسان چگونه پا را از حدود خود فراتر نهاده و از شاهراه اصلی خارج می شود؟

تعجب اینجاست که انسان چگونه خود را گول می زند و با وجدان خود مبارزه می نماید و عقل را زیر پا می گذارد.

تعجب در این است که چگونه یک مسئله ضروری و بدیهی، بر مثل چنین شخصی مشتبه می شود و یا چگونه او وجدان خود را کنار گذاشته است؟ زیرا در چنین مسئله روشنی جای بحث و دلیل و تفحص و کنجکاوی نیست، بلکه جای ایمان و اعتقاد و تسلیم و جای خضوع و اعتراف است.

مسئله ای که همانند آینه باید از آن استفاده کرد و کاملاً نگهداری نمود، چگونه در معرض حوادث نهاده است؟ و مسئله ای که باید از مشکلات بحث و استدلال و جدال کنار باشد، چگونه در گرداب مناقشه و بحث قرار گرفته است؟... زیرا ناگفته روشن است که اگر این مسئله در معرض جدال قرار گرفت، به زودی مانند برگ های زرد شده به دست باد جدال، متلاشی می گردد و بادهای مخالف آن را از بین می برد!

امروز علم مشکلات را حل کرده و بشر از سختی بیرون آمده و کمتر گمراه می گردد. دیگر بشر زیر بار سنگین جهل کمرش خمیده نمی شود و سینه او تحت فشار قرار نمی گیرد. برای چنین بشری بسیار دشوار است که بگوید بشر

خداست و خالق و مخلوق و آفریننده و آفریده، مساوی هستند. جای تردید نیست که یکی از مشکلات بزرگ عصر ما، این است که مردم دسته دسته از دین خدا خارج می گردند و همانند دشمنان آشتی ناپذیر، با دین دشمنی دارند و قلب های آنان متوجه کفر و الحاد می گردد. این گونه افراد که از دین خارج می شوند، فکر می کنند که از دین خارج شدن بهتر از این است که مخلوقی همانند خود را پرستش کنند. فکر می کنند که بی دینی بهتر از اقرار به خدا بودن افرادی امثال خود می باشد^(۱) زیرا مشاهده می کنند که نسبت به خدای آنان، همان رفتاری شده است که نسبت به دیگران انجام گرفته است!

علم، این مطلب را روشن کرده است که مسئله خدا بودن مسیح، طوفان وحشتناکی است که میلیون ها جمعیت را به وادی شرک و کفر می کشاند و این بادهای تند، در هر عصری می وزد و غبار و سیل های وحشتناکی که از این راه به وجود می آید، بشر را در تنگنای کفر و انکار خدا قرار می دهد.

گاهی بشر به مکتب **اپیکور** کلبی می گردد، و روزی به سوی مکتب **مزدک** می شتابد و سپس متوجه مکتب **باطنیّه** و **قرامطه** می گردد و یک مرتبه هم مکتب نیچر(ناتورالیسم) و یا **کمونیسم** ظهور نموده و عده ای به آن می گروند، تا اینکه اخیراً **ماسونیه**^(۲) و یا **داروینیسیم** و غیره آشکار گردیده و ملت مشرق و متدینین از شر آنان در پی پناه گاهی هستند تا از عواقب دردناک آنها در امان باشند... اگر پیروان بعضی از ادیان بهتر فکر می کردند، درک می کردند که خود آنان سبب کناره گیری عده ای از دین شده اند زیرا:

ناگفته پیداست که اگر نیروی شعور و ادراک انسان به خوبی کار کند، می فهمد که به طور کلی دین را ترک کردن، بهتر از این است که انسان در مقابل فردی مانند خود، خاضع باشد.

بشر عاقل نمی تواند باور کند که بشری مثل خودش، جزئی از خداست! و یا

۱- در مقدمه ما به گفتار «والتراسکارلند برگ» مراجعه کنید تا نتیجه اعتقاد به **الوهیت بشر!** را به خوبی دریابید. (خ)

۲- مراد از ماسونیه همان فراماسونری است.

آنکه خدا در او حلول کرده! و یا خدا او را تولید نموده است! و یا آنکه این بشر از او جدا شده است!...^(۱) و امثال این افسانه‌ها و عقیده‌ها که در بین مسیحیان رواج دارد.

اگر خدایی بندگان صحیح باشد، باید ما مسلمانان کسانی را که در کنار ما قایل به خدایی مخلوق هستند و خود را هم مسلمان می‌دانند مانند **سبائیه و غلاۀ** در حقّ اهل بیت (ع) مورد اعتراض قرار ندهیم. مگر در بیخ گوش ما طایفه «دروز» معتقد به خدایی «**الحاکم بالله**» نیستند! که اخیراً کتابی به نام «**دین التّوحید و تعالیم الدّروز**»! از طرف آنان منتشر شده است؟! این کتاب به طور روشن، خدایی بشری که استخوانش پوسیده است، اثبات! می‌کند! و خدا می‌داند که آیا روحش در بهشت است یا جهنّم؟ ولی پیروانش می‌گویند آن استخوان پوسیده، اوّل و آخر! و خدای باطن و ظاهر است! خدایی است که در همه عصرها آشکار گردیده و در ابراهیم، موسی، عیسی و محمّد (ص) ظهور نموده است!!

آری! اگر گمان **غلو** درباره عیسی داده شد و وی را خدا دانستند، عدّه‌ای دیگر نیز پیدا می‌شوند و دیگران را خدا می‌دانند، زیرا در حکمت اولی گفته اند: «انّ حکم الامثال فیما یجوز و ما لا یجوز سواء»!

موقعی که اصل امکان خدایی بشر را قبول کردند و امتناع آن را نابود ساختند، خدایی بشر نزدیک به فهم می‌گردد! و دسته‌ای قایل به خدایی **علی** (ع) گردیده و عدّه‌ای دیگر معتقد به خدایی «**الحاکم بالله**» می‌شوند و شاید معجزاتی که برای خدایی «علی» و «الحاکم» می‌شمارند بیش از معجزات عیسی باشد.

بکرزایی و روح خدا

بکرزایی و ولادت بدون نزدیکی، بسیاری از اوقات اتّفاق افتاده است و از آب و خاک و نباتات و سایر موجودات، انسان معدوم به وجود آمده است. خدای جهان آفرین، نمونه آن را در قرآن کریم بیان نموده و می‌فرماید: «انّ مثل

۱- برای توضیح بیشتر درباره خدایی مسیح و جواب آن به «انیس الاعلام» و «جلوه مسیح» مراجعه شود. (خ)

عیسی عندالله کمثل آدم خلقه من تراب» (پیدایش عیسی در نزد خدا همانند پیدایش آدم است که او را از خاک آفرید).

ارتباط روحی عیسی با خدا و دمیدن خدا در وی و «کلمه» بودن عیسی، منحصر به او نیست، بلکه این خصوصیات در جمیع موجودات ذی روح وجود دارد، بدین معنی که همه موجودات در ارتباط با خدای بخشنده، مساوی هستند و از فیض وی بهره برداری می نمایند، خصوصاً ارواح پاک و بی آلایش، و البته طبق مراتب قرب و بعدشان از مبدأ فیض، و از جهت صفای باطن و رهاندن قلب از رذائل اخلاقی، از فیض خدایی بیشتر بهره می برند.

گاهی در **عهدین** (کتاب مقدس مسیحیان) دیده می شود که لفظ خدا، یا الفاظی که مترادف خداست، برای حضرت عیسی به کار برده می شود.

اگر این استعمال صحیح باشد و مترجمین عهدین در این ترجمه خیانت نکرده باشند و اگر از مطالب تحریف شده نباشد، تنها به نفع عیسی تمام نمی شود: زیرا این گونه استعمالات درباره **هارون و موسی** و امثال آنان از بنی اسرائیل نیز به کار رفته است. برای نمونه در «**تورات**» می نویسد: «خدا به موسی فرمود من تو را خدای فرعون نمودم و هارون پیغمبر تو باشد»^(۱)!

پس این گونه افرادی که خدا شده اند، در تورات و انجیل فراوان هستند که ما نمی خواهیم درباره آنان بحث نماییم. اکنون ما به فکر بحث درباره دلیل و برهان **مجله المشرق!** هستیم، تا بینیم دلیل صریح و روشنی! که برای خدایی عیسی نقل کرده چیست؟

می خواهیم بینیم: آیا برای ما دلیل قابل توجه و صورت معقولی از مسئله را در نظر گرفته است تا بتواند این ولادت خدایی را تصحیح کند؟! آیا دلیلی برای داخل شدن خدا در جسد عیسی دارد؟!.

آیا می تواند به ما بفهماند که چگونه خدای یکتای بسیط ازلی سرمدی، به موجود مرکب سه گانه ای! تبدیل گردیده و تازه یک موجود بشری شده است؟! به راستی که **مجله «المشرق»** مطلب مهمی را مطرح ساخته و مشکل مهمی را

۱- عهد عتیق، سفر خروج، باب ۳.

مورد بحث قرار داده است. و اکنون که مطلب، مشکل است و برای ما درک آن مهم است، ناگزیریم به جستجوی برهان پردازیم، زیرا ما گروگان دلیل دوستان حق و پیرو حقیقت هستیم.

البته بحث سطحی برای ما مفید نیست، و طولانی شدن صفحات و افزودن سطرها ما را قانع نمی کند، ما باید استدلال ها را در آتش امتحان گذارده و در بوته تصفیه نهاده و در خالص نمودن آن کوشش نموده و صحت آن را بسنجیم، اگر دلیل پُرارزش و قانون قابل اعتمادی به دست آوردیم، در مقابل آن تسلیم شده و برای آن ارزش قایل می شویم. ما در این تحقیق اگر به نتیجه مطلوب رسیدیم، آن را زینت سینه و گردن خود می نمایم.

اکنون برای به دست آوردن نتیجه، همراه یکدیگر در وادی این مشکل وارد می شویم تا حقیقت را به دست آوریم و به یاری خدا، نور حقیقت از پشت پرده های حقیقت آشکار گردیده و «مشرق» را روشن نمایم! ما چون به فکر به دست آوردن حقیقت هستیم جدال و دشمنی را کنار گذاشته و به پشتیبانی خدا، با کمال ادب و مسالمت به جستجوی حقیقت می پردازیم.

در یکی از ستون های صفحه اول همین شماره از مجله المشرق چنین می نویسد: «ما از مسلمانان تعجب می کنیم که هنگام مباحثه با نصاری، جملات کتاب تورات و انجیل را نقل نموده و به آن استدلال می نمایند و نمی گویند تحریف شده است، ولی وقتی مطلبی را بر ضرر خود دیدند، فوراً می گویند تورات و انجیل تحریف شده است».

من از این پدر روحانی تعجب می کنم که چنین سخنی را می گوید! زیرا مسیحیانی که درباره عیسی بحث می کنند، متمسک به آیات قرآن می شوند و همان آیاتی را که درباره تورات و عیسی و پیغمبری او متعرض شده، مورد استدلال قرار می دهند، ولی در عین استدلال از قرآن، به قرآن اعتقادی ندارند!

اگر این عمل مسیحیان، برای الزام مسلمین و قانع ساختن آنان است، عمل مسلمین هم برای الزام مسیحیان است. بنابراین، عذر مسلمین همان عذر مسیحیان است و نباید مسیحیان، خود چنین کنند و پس از آن از روش مسلمین تعجب نمایند...

در صفحه ۲ همان مجله، تحت عنوان «مقدمات» چنین می نویسد: «در گفتار آینده ما مطالبی عنوان می شود که برای روشن شدن آن ذکر چند مقدمه لازم است، تا دلایل ما بر پایه های فاسد بنا نشده باشد: صحیح بودن عهد جدید به ویژه انجیل های چهارگانه و همچنین صحت عهد عتیق، یعنی تورات...»

این پدر روحانی فقط به فرضیه صحت تورات و انجیل قناعت کرده و دلیلی برای تحریف نشدن تورات و انجیل نیاورده است، تا مخالف خود را تسلیم سازد. در صورتی که اگر چنین کاری می کرد، ما نیز ممکن بود هم عقیده وی شویم.

ولی باز ما با این پدر روحانی همکاری کرده و به طور فرض می گویم که تورات و انجیل تحریف نشده است! و به دنبال وی درباره آیات عهدین تحقیق می کنیم تا ببینیم آیا دلیل و برهانی که احتمال اثبات خدا بودن مسیح را در بر داشته باشد، موجود است؟! آیا دلیلی می یابیم که بگوییم خدا مرکب شده! و شریک دارد؟!.

وجوب یا امکان!!

این پدر روحانی می نویسد: «ما موقعی که از کلیسا نام می بریم، آن را به مثابه یک جمعیت دینی خالص، بدون در نظر داشتن خواص آن و جدایی آن از بقیه مجتمعات دینی، به حساب نمی آوریم.»

من به این پدر روحانی می گویم: اگر مقصود شما چنانکه آشکار است، این است که کلیسا یکی از اصول ثابت و ادله قطعی و امور حتمی است! باید گفت که دین مطلبی نیست که از اجتماع و اتفاق جمعیت و اکثریت آراء با تصویب هیأتی گرفته شود، زیرا اساس دین یک مطلب آسمانی و وحی الهی است و بر پایه برهان عقلی و مدارک وجدانی بنا گردیده و در اینجا به هیچ وجه محال تقلید نمودن از بشر، وجود ندارد.

و بنابراین، اعتمادی به قوانین کلیسا و دلایل و قراردادهای و مصوبات آن نیست. شما خود کلیسا را جزء دلایل ذکر نکنید، زیرا مخالفین شما، در مقابل قراردادهای و قوانین کلیسا تسلیم نمی گردند.

تازه اگر شما همه پای ها و کشیش ها را جمع آوری کردید و عصمت! آنان را از گناه نیز ثابت نمودید^(۱) تا یک خبری را نقل کنند، این خبر قابل اعتماد نخواهد بود و شاید گذاشتن تخم عقاب! در پیشانی ستاره **عیوق!** آسان تر از این کار باشد!

این پدر روحانی می گوید: «شخصیت حضرت مسیح دارای دو طبیعت است، طبیعت بشری و **خصلت خدایی**. چنانکه انسان دارای دو شخصیت است، شخصیت هیولایی که جسد اوست و شخصیت روحانی که همان نفس اوست. و همچنین دارای اعمال هیولایی است که با جسد انجام می گیرد مانند: خوردن و آشامیدن، و دارای اعمال روحانی نیز هست که باید با قوای عقلی مانند فکر و اراده انجام گیرد، و در عین حال هر دو حالت به خود انسان منتسب است. همین طور عیسی دارای دو جنبه است: جنبه بشری که مرحله ناسوتی وی می باشد مانند: خواب، راه رفتن، خسته شدن، ولادت و مرگ... و جنبه لاهوتی و اعمال الهی مانند معجزات فراوانی که نسبت به خود یا دیگران انجام داد، مانند: تجلی در طور و زنده کردن مردگان... منشأ این اعمال گوناگون یک شخصیت خدایی است که بدون کفر و گزاف گویی می تواند بگوید: «من نور عالم هستم» «من راه راست و حق زندگی هستم. من و خدا یک هستیم!» و اگر خدایی عیسی نبود، یهود حق داشتند عیسی را به دار بزنند و او را بکشند، زیرا سخن به این مهمی لایق بشر نیست...!!»

به خدای مهربان سوگند! که این سخن مرا تکان داد و سخت به حیرت انداخت! زیرا من این سه انگشت خود را مورد توجه قرار داده و آن را بهترین دلیل سخن خود قرار می دهم! شما بگویید چگونه **سه انگشت** هیچوقت **یک انگشت** نمی شود، ولی **سه خدا، یک خدا** می شود؟! و از اینجاست که باید گفت پایه و اساس این استدلال غلط است.

من نمی دانم این نویسنده که مطالبی را ادعا می کند، نمی داند که اساس خدانشناسی بر پایه **وجوب وجود** بنا گردیده است؟ آیا او نمی داند که «وجوب

۱- در این مورد رجوع کنید به تاریخ قرون وسطی و کتاب «دکامرون» و اعمال پدران روحانی مسیحی عصر ما!... (خ)

وجود» همدوش «قدیم و ازلی بودن» است که با **حدوث** و همدیفی با نیستی، سازش ندارد؟ و محال است که با چیز دیگری ترکیب یابد؟.

البته در جای خود ثابت شده که بازگشت ترکیب و حدوث و... به **امکان** است و امکان و وجوب، با یکدیگر ضد و بلکه نقیض هم هستند و مانند شب و روز، در یک جا جمع نمی شوند و نبود هیچ کدام هم تصوّر نمی شود و باید حتماً یکی از این دو، وجود داشته باشد.

بنابراین، آن طبیعت خدایی! که با بشریت جمع گردیده و در وجود عیسی آشکار شده است، حتماً متّصف به **حدوث** است، اگر متّصف به حدوث نباشد، بشریت، ازلی می گردد و این امر خلاف ضرورت است و همچنین خلاف مدّعی است.

خلاصه: جمع کردن بین طبیعت بشری و طبیعت خدایی امر **حادثی** است که باید به وجود آید و طبیعت الهی **واجب** است و طبیعت بشری **ممکن**، و در جای خود ثابت شده که واجب متّصف به ممکن نمی شود و محل برای حوادث نیز واقع نمی گردد، زیرا اگر بخواهیم واجب، متّصف به ممکن گردد، واجب، ممکن می شود... و این سخن در علم کلام ثابت شده که محال است.

ای پدر روحانی! داستان تشبیه به روح و جسد را نیز کنار بگذار! زیرا حقیقت آن بر شما روشن است و آن حقیقت این است که روح و جسد هر دو از حوادث و ممکناتی هستند که بین آن دو ترکیب و اتّحادی به وجود آمده تا انسانی تشکیل یافته است، و این مطلب ربطی به ترکیب واجب با ممکن و مخلوط شدن آن دو، ندارد...

اما معجزه!...

باید سخن خود را متوجّه این مطلب پدر روحانی نمایم که می گوید: «عملیات خدایی عیسی از معجزات وی آشکار می گردد»!

ای پدر! اگر معجزات - و من منکر نیستم که آنها کارهای خدایی است - مقتضی آن است که در مصدر و منبع آن، طبیعت خدایی باشد یا اینکه عامل آن، خود خدا باشد، پس چرا این منصب خدایی را فقط درباره معجزات عیسی مختص

دانسته اید؟ و درباره انبیاء دیگری همانند موسی که دارای معجزات فراوانی هستند (و شما و پیروانتان اعتراف به آن دارید) قائل نشده اید؟. مگر موسی دارای معجزات نبود؟ مگر خدا در **طور سینا** بر موسی تجلی نکرد؟! چه شد که موسی را از مقام خدایی که عیسی به آن رسیده است، پایین آوردید؟ اگر سبب حکم به خدایی مسیح، معجزات اوست - که به نام عملیات خدایی معرفی می کنید - چرا انبیائی چون موسی از این حکم محروم مانده اند؟! و اگر مقصود شما از معجزات و عملیات خدایی! مطلب دیگری است، بنویسید تا ما هم بدانیم!

نور عالم!

این پدر روحانی نوشته است که مسیح، خودپسندانه می گوید: «من نور عالم هستم، من راه راستم...». من فکر نمی کنم که کسی این جملات را دلیل بر خدا بودن مسیح بداند و اعتراف به خدایی مسیح نماید، زیرا الفاظ دارای احتمالات گوناگون و کنایه و مجاز است و تازه اگر ما این الفاظ را حمل بر حقیقت و اصل مدلول آنها هم بنماییم، باز هیچ کدام از این الفاظ دلالت بر خدایی مسیح نمی کنند. ناگفته نماند که به نظر ما همه پیغمبرانی که رسالت جهانی داشته اند، مانند **موسی، عیسی و محمد(ص)** نور عالم و چراغ هدایت توده ها هستند، ولی نه به آن معنی که این پدر روحانی به آن معتقد است. و باز به نظر ما همه پیامبران راهنمای بشر هستند و مردم را به سوی خدا دعوت می کنند و همه آنان از طرف خدا آمده و راه زندگی را به پیروان خود می آموزند و به آنچه که خدا دستور داده است، عمل می کنند. و باز به نظر ما گفتار و کردار همه پیغمبران از خدا و با اذن خداست، ولی این امر را هرگز نمی توان **الوهیت** و یا شرکت در خدایی نامید.

و شاید با این بیان، دیگر جایی برای خدا بودن پیغمبران باقی نمی ماند، زیرا خدا به طور کلی بی نیاز از بشر است و هرگز با مخلوق خود متحد نمی گردد.

کشتن مسیح جرم نیست؟

این پدر روحانی می گوید: «اگر خدایی مسیح صحیح نبود، شایسته بود که وی را بکشند و به دار بیاویزند!»

خوانندگان محترم! راستی چگونگی «دلیل روشن بر خدا بودن مسیح» را ملاحظه می فرمایید؟... آخر مگر عیسی لاقبل پیغمبر خدا و کلمه و نشانه ای از خدا نبود که کشتن وی در صورتی که خود خدا نباشد، جنایت و جرم محسوب نشود؟! بر فرض مصلوب شدن عیسی و کشته شدن وی، آیا باید گفت فقط وقتی این کار قبیح و زشت بود که او خدا باشد؟ آیا با این سخنان می توان خدا بودن عیسی را ثابت نمود؟...

به نظر ما جای تردید نیست که هدف اصلی و اساسی پیامبران الهی، با بیان های مختلف و مخصوص به خود، چیزی جز انجام وظیفه رسالت و رابط و واسطه بودن بین مردم و خدا، برای رساندن پیام الهی - نیست و آنها همیشه در فکر انجام رسالت خود هستند و می کوشند که اثبات کنند این ارتباط مخصوص به آنهاست و عیسی یکی از آنان بود.

این پدر روحانی می گوید: «چنین کلماتی شایسته بشر نیست!». ما مقصود این آقا را درک نکردیم که آیا عموم طبقات مردم نمی توانند چنین سخنی بگویند؟ و یا اینکه ممکن است عدّه مخصوصی که مأموریت الهی دارند، بتوانند چنین سخنی را بگویند؟.

اگر مقصود این باشد که افراد بشر به طور مطلق نمی توانند چنین سخنی بگویند، ما آن را تصدیق می کنیم و اگر مقصود این باشد که حتّی عدّه ای هم که خدا قدرت اعجاز را به آنان داده است و آنان دارای مقام «عصمت» هستند، باز نمی توانند چنین سخنی بگویند، ما نمی توانیم چنین سخنی را بپذیریم، و این مطلب جدّاً مورد انکار است. البتّه مشابه این گونه کلمات از موسی (ع) نیز - که به اعتراف این پدر روحانی، پیغمبر است - صادر گردیده است.

افلاطون و بودا!

سپس این پدر روحانی در چند صفحه دیگر، تاریخ قبل از مسیح را مورد بحث قرار داده و چنین می نویسد: «قبل از ظهور مسیح، ادیان مختلفی آشکار شده بود و مردم بت می پرستیدند و خرافات فراوانی در اعتماد حکما و فلاسفه و طبقات

عالی اجتماع به وجود آمده بود... افلاطون قایل به حلول... و بودا معتقد به تقمص بود...».

من معتقدم این پدر روحانی لااقل به **افلاطون** و **بودا** اعتراض نکند، زیرا خود این آقایان معتقد هستند که خدا پیراهن بشریت را پوشید و در جسد عیسی ظاهر گردید که همین جمله عین عقیده **بودا** است. مگر به نظر شما و همه فرقه های مسیحیت، خداوند در جسد عیسی به شکل بشر درنیامد؟! پس چرا به بودا اعتراض می کنید؟.

و تازه شاید برای توجیه عقیده **افلاطون** که به وی «شیخ الحکماء» نسبت می دهند، بتوان راهی را پیدا کرد و گفت که او در واقع مقصود صحیحی را عنوان کرده بود... و ای کاش شما نیز داستان **اقانیم ثلثه** را به آن تفسیر می کردید، تا بلکه ادعای **اقانیم** خود را به نحوی ثابت می نمودید و با توجیه و جیهی نزاع و اختلاف را برطرف می ساختید. اما افسوس که شما راه دیگری رفته اید و باب هرگونه توجیه و تفسیر عاقلانه ای را بسته اید! و در هر صورت، من فکر می کنم که شما دست به عیب دیگران نزنید که شاید اشتباه آنها برطرف و عیب خود شما برملا گردد.

البته صحت آنچه شما در «المشرق» درباره انحطاط ملل و فساد اخلاق و انحراف ادیان و نشر خرافات قبل از مسیح نگاشته اید، جای تردید نیست، ولی همه آن شواهد فقط اثبات می کند که جهان نیازمند مصلحی است و هرگز هدف اصلی نویسنده را - که اثبات خدا بودن مسیح است - تأمین نمی کند، زیرا اگر آن همه مفاسد، زمینه احتیاج به مصلح جهانی برای دور ریختن خرافات و تزکیه اخلاق را آماده ساخت و مصلحی آمد و حکمت و غرض اصلی عالم خلقت روشن گردید، اینها برای آن است که برای بشر اتمام حجت شده باشد و راه نجات از راه ضلال، مشخص گردد، ولی هیچ کدام از این مفاسد و آمدن مصلح و... مربوط به خدا بودن مسیح نیست و نتیجه این مقدمات چنین نخواهد بود که «عیسی مسیح، خدا بود»!

مجله «المشرق» پس از آنکه تاریخ ادیان و خرافات مذاهب باطل را به تفصیل

منعکس ساخته و آخرین کشف علمی! و نظریه جدید را در اثبات الوهیت مسیح بیان داشته (که به آن اشاره شد) می نویسد: «این آراء فاسد، اشاره به ظهور مسیح و رمز خدایی وی می باشد»، سپس پدر روحانی! در توضیح مطلب خود چنین ادامه می دهد: «چون **هند** و **ایران** نزدیک به مهبط وحی اوّل بودند و اکثر آنان معتقد بودند که سرزمین آنان جایگاه بهشت عدن است، اگر به رسوم و عادات و آداب آنان مراجعه کنیم، درک می کنیم که در مطالب خود جملات صریحی درباره هبوط جنس بشر، نقل نموده و می نویسد: «این بشر گرفتار شد و به دست خدای مهربان نجات یافت»!.

وی در «المشرق» درباره عقاید **هند** می نویسد: «هندیان معتقد بودند که ماری به نام «**شیکن**» و یا «**کالیوگ**» که زهر خود را در روی زمین منتشر نموده! وجود داشته و موجودات زنده زمین را هلاک نموده است! سپس خدایی از آسمان به نام «**شیفن**» به زمین نزول کرده و به صورت بشر درآمده و زهر مار را از زمین مکیده و جهان را نجات داده است»!.

بار خدایا! تو خود بهتر می دانی که این مسیحی که این آقایان معرفی می کنند، نه تنها زهر زمین را نمکید، بلکه زهری در روی زمین پخش نمود که به دنبال آن مصائب و ناگواری ها به وجود آمد و این حقیقت از گفتار این پدر روحانی و از رفتار و کردار **غریبان پیرو کلیسا با شرق روشن می گردد**^(۱).

این پدر روحانی درباره خرافات **هندوها** که منتظر مصلح جهانی هستند، می نویسد: «آنان معتقد هستند که خدای آنان، روزی به جسم بشری درمی آید تا مفسد جهان را برطرف سازد و **ایرانیان** سابق هم از این عقیده تقلید نموده و برای جهان، دو خدای مخالف در نظر گرفته اند، خدای شرّ، به نام «**اهریمن**» و خدای خیر، به نام «**اهورا مزدا**»! خدای خیر، برای برطرف کردن مفسد جهان

۱- ربودن معادن، صنایع، بازار، دین، زبان، آثار ملی و خلاصه هستی ملت های شرق یکی از وظایف غریبان نسبت به شرق، مخصوصاً ممالک اسلامی است. آنان سعی می کنند ملل ضعیف را در حال خمود و جمود نگاه دارند و به غارت و چپاول و استثمار ثروت آنها ادامه دهند و پدران روحانی هم در این کارها پیشقراول هستند... (خ)

که اهریمن ایجاد کرده و دامن بشر را گرفته بود، در جسدی آمد و دامن بشر را گرفته و برای بشر در شکل «میترا» ظهور کرد و به کمک اهورا مزدا شتافته و بر شر و بدی پیروز گردید و جنس بشر را دریافت!».

می گویم: به خدا سوگند! این گفتار مرا بیش از پیش متأسف و متعجب ساخت. واقعاً که این پدر چگونه جرأت پیدا کرده که کاغذ سفید را با این کلمات سیاه کند؟ آیا فکر نمی کند که ممکن است این مطالب را هواداران داروینیسیم و ماتریالیسم نیز بخوانند و ما دینداران را مسخره کنند و بگویند که کمونیستی بهتر از این دینداری و دینی است که بر پایه این خرافات استوار است، یا لااقل با این خرافات پشتیبانی می گردد؟... راستی دینی که نیازمند چنین موهوماتی است، مورد نیاز هیچ کس نیست!...

و تازه باز من نفهمیدم که با این همه اعتراض به بودائیان و ایرانیان، چرا باز ۷ صفحه از مجله المشرق را، عین همین خرافات و افسانه ها، برای اثبات خدا بودن عیسی مسیح اشغال کرده است؟.

پدر روحانی می نویسد: «اهریمن و هرمزد خدایان ایران، و فشنو و شیفن خدایان هند، همانند این خدایان رومیان و یونانیان و امثال آنها، همه و همه اشاره به مسیح و نجات دهنده بودن وی می باشد!! راستی که من نمی دانم به این برهان صددرصد صریح و روشن! (که در صدر مقاله، وعده آن را به ما داده بود که برای اثبات خدایی مسیح بیاورد و من هم قول دادم جواب آن را بنویسم) چه جوابی بدهم؟...»

بهتر است که در این باره و برای تفریح، داستانی بیاورم: گویند که زنی ادعای پیامبری کرد، از او پرسیدند که علامت پیغمبری تو چیست؟ جواب داد که محمد(ص) به پیغمبری من بشارت داده است! آنجا که فرمود: «لا نبی بعدی»^(۱) و اسم من «لا» است و پیغمبر فرموده «لا» بعد از من پیامبر است! به او گفتند: معنی جمله آن است که بعد از من پیامبری نیست نه آنچه که تو

۱- معنی جمله این است: پس از من پیغمبری نیست.

می گویی! زن فکری کرد و گفت: پیامبر فرموده است: **لا نبی بعدی** (به صیغه مذکر) و فرموده است: **لا نبیة بعدی!**... راستی که استدلال های این زن مدعی پیامبری، از استدلال های این پدر روحانی برای الوهیت مسیح، محکم تر است! ما درباره استدلال های منطقی!! آقای لویس - پدر روحانی - که در مجله المشرق نوشته است، بیش از این شرح نمی دهیم.

میزان اطلاعات پدر

برای به دست آوردن میزان اطلاعات این پدر، همین نمونه شاید کافی باشد که او در همین شماره از مجله اش می نویسد: «در استان **کربلا** دو مزار بزرگ برای عجم ها - ایرانیان - همانند **مکه** و **مدینه** وجود دارد، این دو مزار **نجف** و **کربلا** است»^(۱)!!

البته اگر پدر فرموده بود که دو مزار برای **شیعه** امامیه، اعم از عرب و عجم و ترک و فارس و هندی و کابلی و کشمیری و تبتی و ایرانی وجود دارد، به حقیقت نزدیک تر بود، زیرا ایرانیان فقط یک گروه از شیعه هستند...
حتماً تعجب شما بیشتر می شود وقتی بدانید که پدر، در همان مجله می نویسد: «در **نجف** قبر **علی بن ابیطالب** و در **کربلا** قبر دو فرزندش **حسن** و **حسین** قرار دارد».

آخر پدر! برای یک مجله شرقی مانند «المشرق» زیننده نیست که یک چنین امر روشنی را نداند و آن وقت برهان، برای خدایی مسیح اقامه کند!
پدر جان! قبر امام حسن(ع) در کربلا نیست و در بقیع (در شهر مدینه) است و در کربلا فقط قبر امام حسین(ع) و برادرش عباس و سایر شهدا از یاران و اهل بیت وی، قرار دارد و بنابراین لازم است آنگاه که می خواهید درباره مسلمانان همسایه خود^(۲)، مطلبی بنویسید، نخست حقیقت را سؤال کنید و بدون اطلاع سخن نگویند که اشتباه شما روشن خواهد شد.

۱- مجله المشرق، سال ۱۱، شماره ۲، صفحه ۱۴۹.

۲- این جناب کشیش در لبنان - بیروت - به سر می برد.

«المشرق» در شماره دیگری از همین سال خود، تحت عنوان «برهان صریح در اثبات خدایی مسیح» درباره «اخباری که دلالت بر ظهور عیسی می کند و اوصاف شخص وی...» سخن می راند و پس از ذکر عنوان فوق، داستان دعا کردن **بلعم** ساحر را درباره نسل **یعقوب** متذکر شده که می گوید: «ستاره ای از یعقوب اوج می گیرد و قدرت وی زیاد می شود و دو طرف سرزمین موآب را زیر نظر خود آورده، و اولاد شیث را آزاد می سازد»^(۱).

پدر روحانی پس از ذکر این جملات، مقداری از جملات **تورات** را که درباره **داود** و **سلیمان** است ذکر نموده و بناء هیکل به دست سلیمان و ادامه سلطنت وی را به میان آورده و این گونه مطالب را از **مزامیر** و امثال آن نقل نموده و چنین نتیجه می گیرد: «این گونه گفتاری که از دهان خدا صادر گردیده است دلیل روشن برای سلطنت عیسی است که ملائکه به مریم بشارت دادند که به زودی فرزندی می آوری و نام او را عیسی می گذاری و خدا به زودی تخت داود، پدرش را به وی اعطاء خواهد کرد و ملک وی ابدی خواهد بود»^(۲).

آری! این پدر روحانی سطوری از آیات کتاب مقدس را نوشته و به خیال خود مقدماتی ذکر کرده و نتایجی گرفته است، ولی من نمی خواهم اشکالات سخن او را بیان کنم و به همه مقدمات آن، اعتراض نمایم و به وی بگویم که هیچ کدام از این مقدمات ارتباطی به نتایج آن ندارد.

ما درباره تزلزل و آشفتگی انجیل ها و تناقض آنها درباره نسبت عیسی و پدرش **یوسف نجار** و مادرش، سخن نمی گوئیم، زیرا اگر بخواهیم همه این مطالب را بنویسیم و درباره همه این افسانه ها و موهومات بحث کنیم، از هدف اصلی خود خارج می گردیم. بلکه ما فقط از دانشمندان، نویسندگان و صاحبان نظر، (و از خود این پدر روحانی!) سؤال می کنیم: بر فرض اینکه مقدمات این پدر روحانی را پذیرفتیم و ادعاهای بدون دلیل وی را قبول کردیم، آیا «دلیل روشن برای

۱- مجله المشرق، سال ۱۱، شماره ۳.

۲- انجیل لوقا، باب ۱، آیات ۲۱ تا ۲۳.

خدایی مسیح» در میان این همه مقدمات به چشم می خورد؟! آیا اگر خدا بخواهد که تخت **داود** را به عیسی بدهد و سلطنت وی ابدی گردد، **عیسی** خدا می شود؟!.

سپس این پدر روحانی وعده های سایر پیغمبران را درباره خدایی مسیح بیان داشته، و از **اشعیاء** چنین نقل می کند: «اشعیاء سخن گفت، که به گوش آحاز سلطان بنی اسرائیل و همه مردم آن روز رسید. آن سخن این است: مسیح ظهور خواهد کرد و علامت آن این است، باکره می زاید و فرزند پسری می آورد و نام او را **عمانوئیل** می نامد»^(۱). سپس عین همین جمله را از انجیل متی نقل می کند^(۲) تا آنجا که برای اثبات دلیل خود و تأیید اشعیاء و انجیل متی از سوره آل عمران قرآن استشهاد کرده و این آیه را نقل می کند: «اذ قالت الملائكة: یا مریم، ان الله یبشرك بکلمه منه اسمہ المسیح... کن فیکون»...

از این پدر روحانی سؤال می کنیم، که شما به مسلمانان اعتراض داشتید که چرا به آیات **عهدین** استناد می کنند و با اینکه اعتقاد به آن ندارند و معتقد به تحریف آن هستند، چرا به آن استدلال می کنند؟!... و اکنون با همه اعتراضاتی که به مسلمانان می کردید، چه شد که خود شما به **قرآن** استدلال می کنید؟

من فکر می کنم که عمل شما به هیچوجه صحیح نباشد، زیرا مسلمانان به انجیل صحیح و تورات واقعی عقیده دارند، ولی شما که اصولاً اعتقادی به قرآن ندارید، نمی توانید به آن استناد بجوئید.

و بر فرض که عمل شما صحیح باشد، آیات اشعیاء و قرآن و انجیل متی چه ربطی به «**برهان صریح در اثبات خدایی مسیح**»! دارد؟ به نظر من در هدف اصلی و موضوع بحث اشتباه شده است، زیرا موضوع بحث خدایی مسیح است، ولی دلیل های ذکر شده کوچک ترین ارتباطی با این موضوع ندارند و در

۱- کتاب اشعیاء نبی، باب ۷، آیه ۱۴.

۲- انجیل متی، باب ۱، آیه ۲۳. زاییدن باکره علامت پیروزی آحاز بوده و بین آن پیروزی و عیسی، قرن ها فاصله بوده است و این تفسیر متی بیجاست. برای توضیح بیشتر به کتاب «به سوی اسلام یا آیین کلیسا» صفحات ۱۵۰ و ۱۵۱ مراجعه فرمایید. (خ)

واقع نه تنها دلیلی برای خدایی مسیح ذکر نشده، بلکه آنچه که درباره وی نقل می‌کنید، علامت بندگی و احتیاج و عجز است، زیرا باردار شدن مریم، ولادت عیسی، مصلوب شدن وی و غیره، بهترین نمونه‌های ناتوانی و عجز بشری است. من از این مغالطه کاری‌های روشن و وارونه جلوه دادن حقایق در مقابل چشم مردم، تعجب می‌کنم و از این ادعاهای بی‌دلیل در شگفتم! و راستی نمی‌دانم که این ظاهرسازی‌ها و هیاهوهای بی‌مبنی، برای چیست؟

نبوت مسیح

این پدر روحانی پس از این آیات بینات!! به بحث درباره **پیامبری عیسی** پرداخته و می‌نویسد: «عهد قدیم و انبیاء گذشته به پیغمبری عیسی تصریح نموده‌اند...» وی سپس به مبارزه با **یهود** برخاسته و چند جمله از سفر «**حجای**» و «**ملاخی**» نقل نموده و می‌گوید: «شما یا باید به نبوت مسیح ایمان بیاورید و یا اینکه پیشگویی‌های حجای و ملاخی را از اسفار مقدسه‌ای که در دست شماست، حذف کنید!».

وی سپس چندین صفحه هم درباره **پیغمبری عیسی** بحث نموده که نه تنها دلیل بر خدایی مسیح نیست، بلکه کوچک‌ترین ربطی هم به «برهان برای خدایی» وی ندارد.

گویا نزاع با صاحب «**المنار**» - که منکر الوهیت عیسی مسیح بود - به بحث و اثبات پیغمبری عیسی مسیح تبدیل می‌شود و برای پیروان یهودی‌گری، سخن از اثبات پیغمبری و پاکی مولد عیسی، به میان می‌آید!

ما به نام علم و حقیقت، از این پدر تشکر می‌کنیم که وقتی خود، درک کرد که ادعای خدایی مسیح مشکل بوده و قابل قبول نیست و نه تنها مردم از درک آن عاجزند، بلکه خود وی نیز نمی‌تواند حقیقتاً آن را درک کند، آهسته آهسته بحث را به مطلبی که قابل تصور و اثبات است، می‌کشاند و به بحث از **پیامبری عیسی بن مریم** می‌پردازد.

اکنون او اثبات می‌کند که عیسی مانند سایر پیغمبران، از طرف خدا آمده است... ولی بالاخره عنوان اصلی مقاله پدر: «**برهان صریح در اثبات خدایی مسیح**»

با خطّ درشت در بالای صفحه اوّل مجلّه **المشرق**، همچنان جلوه می کند و همچنان پا در هوا، باقی می ماند و کوچک ترین ربطی با متن مقاله پیدا نمی کند. زنده باد **الوهیتی** که در واقع پل عبور برای رسیدن به قبولاندن **پیغمبری عیسی** بود!

خدایی مسیح!

بی انصافی نباید کرد، پدر در ضمن کلمات خود چند جمله هم از انجیل متی نقل می کند که می گوید: «عیسی خدای شماست... و می آید و شما را نجات می دهد»^(۱). مانند همین جملات را از اشعیا نقل نموده که می گوید: «فرزندی به دنیا می آید که سلطنت به دست او افتاده و نام او **عجیب** و خدای قدیر و پدر سرمدی خواهد شد و رئیس صلح خواهد گشت»^(۲).

ولی بر فرض اینکه این آیات، دلالت بر خدا شدن بنده ای بنماید، یهودیان نمی توانند بپذیرند که درباره خدایی عیسی ناصری باشد که مانند دزدان فراری به دارش آویخته اند!... و یا مسلمانان می توانند بگویند که مقصود از آن آیات، اشاره به محمد(ص) و پیغمبر اسلام است.

و علاوه، بر فرض اینکه آن جملات مربوط به عیسی باشد، ما نمی توانیم بپذیریم که در آن اشاره به خدایی مسیح شده باشد، کجا مانده که صراحتی در کار باشد و البته همه می دانیم که در اصطلاح عهد قدیم و جدید - کتاب مقدّس - لفظ خدا را بر صاحبان قدرت و رؤسا و بزرگان اطلاق می کرده اند، چنانکه درباره **هارون و موسی** هم اطلاق شده است.

جای تعجب است که برای مسائل عقلی و فکری، با الفاظ توخالی استدلال کنیم!، زیرا الفاظ، خود دارای احتمالات گوناگونی هستند و اگر دست تحریف و نسخ و مسخ و غیره نیز با آنها بازی کند، در آنوقت به هیچوجه نمی توان کوچک ترین ارزشی برای معانی ادّعایی بر آنها، قائل شد و اصولاً این گونه حوادث اگر در مسائل جزئی و فرعی رخ دهد، ما را در اصالت آنها مشکوک می سازد، چه رسد

۱- انجیل متی، باب ۱۱، آیه ۵.

۲- کتاب اشعیا نبی، باب ۹، آیات ۶ تا ۹.

به احکام اصولی و اعتقادی، که پایه دین بر آنها بیان شده باشد.

این پدر روحانی اگر از استدلالات عقلی و برهان صریح، صرف نظر می کرد و به جستجوی دلالت های عقلی کلمات می پرداخت و به همین مقدار از برهان صریح! قناعت می کرد، ممکن بود که کار به جایی منتهی گردد و مشکل آسان شود؛ ولی این پدر روحانی صفحات زیادی از مجله خود را اشغال کرده و حجت و دلیل و مدعی و دلالت های عقلی را به هم مخلوط کرده است؛ و ما محملی برای عمل این پدر روحانی نداریم، جز اینکه بگوییم: از علم منطق و قواعد معقول فلسفی و طریق مناظره و احتجاج، بی اطلاع بوده است. زیرا ادعا و دلیل و مقدمه و نتیجه و... با یکدیگر تفاوت فاحشی دارد و نباید با یکدیگر مخلوط شود. از این رهگذر است که ما پاسخ طولانی دادن به این پدر روحانی را لغو و بیهوده می دانیم.

عیسای لاهوتی!

بسیاری از اوقات، مسلمانان از ما سؤال می کنند که: دلیل پیروان کلیسا برای اثبات خدایی مسیح چیست؟ و **اقانیم ثلاثه** را چگونه تصویر می کنند؟ و با چه مقدمات عقلی و منطقی این راه را می پیمایند؟

ما در پاسخ این سؤال متحیریم و هر چه به کتاب های پیروان کلیسا، برای به دست آوردن پاسخی صحیح و قانع کننده، مراجعه کرده ایم، کمتر مطلب یافته ایم.

بهترین کتابی که در این باره نوشته شده و در واقع دایرة المعارفی در پنج جلد قطور است، کتاب «**خلاصة اللاهوتیة**» که در این کتاب هم دلیل معقول و متصور برای خدایی مسیح به چشم نمی خورد، و ما صرف نظر از استدلال های عقلی و منطقی، نتوانستیم وجه معقولی را پیدا کنیم که لااقل در ذهن خود تصویر نموده و یا بتوانیم آن را بیان کنیم.

این پدر روحانی: **لويس شیخو**، از بزرگان کلیسا و برگزیدگان اسقف ها و کشیش های کلیساست! این پدر روحانی در عصر علم و دانش و فرهنگ و

تملن، زندگی می‌کند، عصری که با اطلاعات و علم کافی، در آن تصمیم گرفته اند خرافات و معانی غیرمعقول و موهومات را کنار بریزند و مطالب اساسی را مورد بحث قرار دهند.

این آقا، در این عصر و با این موقعیت، نتوانست دلیل قانع کننده ای برای خدایی مسیح بیاورد، و وقتی وضع این گونه افراد چنین باشد، از دیگر مسیحیان چه توقعی می‌توان داشت؟.

ناگفته نماند که این کوتاهی بیان و نقص استدلال، از کم اطلاعاتی این پدر روحانی نیست، بلکه اصولاً الوهیت و خدا بودن عیسی مسیح، مطلبی قابل درک و استدلال نیست و اگر همه مردم پشت به پشت هم داده و بخواهند دلیلی را برای اثبات شریک برای خدا بیاورند، به چنین کاری موفق نخواهند شد، زیرا این موضوع، جزء آن مطالبی است که بطلان آن از بدیهیات است و برای مطلب بدیهی البطلان، استدلال آوردن بی نتیجه است.

اکنون به یاری خدا و با اجازه شما **باب دوم** را پایان داده و به **باب سوم** می‌پردازیم.

باب سوّم:

آشنايي با:

نويسندگان اناجيل

نویسندگان انجیل ها را بشناسیم

باب سوّم در شرح چگونگی انجیل ها و احوال مؤلفین آنها - از نظر اینکه آنان تا چه حد مورد اطمینان و طرف وثوق و اعتماد توانند بود؟ - و همچنین در کیفیت پیدایش و رشد هسته اوّلیه دعوت مسیحیت...

به طوری که در **لوقا** مندرج است، هنگامی که عیسی شروع به دعوت کرد، سی ساله بود^(۱) و نیز موقعی که مصلوب شد، سی و سه سال بیشتر نداشت و از این قرار کلیه مدّت دعوت او فقط **سه سال** بوده است و به زعم این اناجیل، توده های وسیعی از مردم شاهد عجایب معجزات عیسی بوده اند، اما به طور حتم هم نمی دانند که بیش از هفتاد نفر به او ایمان آورده باشند! و از این هفتاد نفر هم عیسی فقط دوازده نفرشان را برای خود، شاگرد انتخاب کرد و آنان از خواص ملازمین وی بوده اند و اکثر اوقات از او جدا نمی شدند و عجایب معجزاتش را می دیدند و از آنان یکی به تصریح نصّ انجیل ها «**سمعان**» است - که او را «**پطرس**» نامگذاری نموده و او از نزدیکترین و باسابقه ترین شاگردان اوست - و دیگران عبارت اند از: «**یعقوب بن زبدي**» و «**یوحنا**» برادر «**یعقوب**» و «**اندرواس**» و «**فیلپس**» و «**برئولمارس**» و «**متی**» و «**توما**» و «**یعقوب بن حلفی**» و «**تداوس**» و «**سمعان القانوی**» و «**یهودای اسخر یوطی**»!

پطرس:

این **پطرس** همان کسی است که مسیح او را جانشین و وصی خود قرار داد و به او گفت که کلیسای مرا بر بالای صخره بنا کن! و از نظر تحقیق، این یازده نفر رأس زاویه دین مسیح محسوب می شوند و سنگ اوّل این زاویه، **پطرس** و سنگ دوّم آن، شاگردش **پولس** می باشد. نخست از پطرس و میزان ایمان و مقدار یقین و صبر و استقامتش در راه علاقمندی به خدایش عیسی سخن می گوئیم و شاهد روشن این جریان را از خود انجیل ها می آوریم:

اوّل: در انجیل **متی** منصوص است: «و پطرس او را گرفته، شروع کرد به منع

۱- انجیل لوقا، باب ۳، آیه ۲۳.

نمودن، در حالی که می گفت: حاشا از تو ای خداوند! این بر تو هرگز واقع نخواهد شد، اما او برگشته، پطرس را گفت: دور شو از من ای شیطان، زیرا که باعث لغزش من می باشی، زیرا نه امور الهی، بلکه امور انسانی را تفکر می کنی»^(۱).

دوم: همان قضیه ای است که تمام انجیل ها در آن متفق اند و مثلاً در انجیل متی درباره آن چنین نوشته است:

«در این وقت عیسی به ایشان گفت شما که عموماً درباره من، امشب لغزش و شک می کنید، زیرا که من شبان را می زنم و گوسفندان گله پراکنده می شوند، پس پطرس گفت هرگاه همه درباره تو شک نمایند، من هرگز شک نمی کنم. عیسی به وی گفت هر آینه به تو می گویم که در همین شب قبل از بانگ برآوردن خروس سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد، پطرس بدو گفت: هرگاه مردنم نیز با تو لازم آید، هرگز تو را انکار نمی کنم، و سایر شاگردان نیز همچنین گفتند»^(۲).

اما متأسفانه همان طوری که گفته اند، یهودی ها مسیح را دستگیر می کنند و شاگردانش بزرگترین کمک و فداکاری را که در راه وی به عمل می آورند همین می شود که **فرار** را بر قرار ترجیح می دهند! به طوری که دشمنان مسیح حتی به گردشان هم نمی رسند...

آری! پطرس استقامت به خرج می دهد! اما چه استقامتی که اگر آن هم روگردان می شد، از این استقامت بهتر بود، زیرا که خیلی زود و بدون فاصله عیسی را انکار کرد و از او دوری بنمود (و تبری کرد) و حتی به همین مقدار نیز اکتفا نکرده شروع به **لعن کردن** مسیح نمود و سوگند خورد که او را نمی شناسد، چنانکه در انجیل متی صریحاً می گوید: «اما پطرس در ایوان بیرون نشسته بود که ناگاه کنیزکی نزد وی آمد و گفت: تو هم با عیسی جلیلی بودی. او روبه روی همه انکار نموده و گفت: نمی دانم چه می گویی. و چون به دهلیز بیرون رفت کنیزی دیگر او را دیده به حاضرین گفت: این شخص نیز از رفقای عیسی

۱- انجیل متی، باب ۱۶، آیات ۲۲ و ۲۳.

۲- انجیل متی، باب ۲۶، آیات ۳۱ تا ۳۶.

ناصری است. باز قسم خورده و انکار نمود که این مرد را نمی‌شناسم. بعد از چندی آنانی که ایستاده بودند پیش آمده پطرس را گفتند: البتّه تو هم از اینها هستی، زیرا لهجه تو بر تو دلالت می‌نماید. پس آغاز لعن کردن و قسم خوردن نمود که این شخص را نمی‌شناسم و در ساعت، خروس بانگ زد. آنگاه پطرس سخن عیسی را به یاد آورد که گفته بود: قبل از بانگ زدن خروس سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد، پس بیرون رفته زار زار بگریست»^(۱)!

اکنون ای برادر مسلمان! در این قضیه به خوبی دقت و تأمل بنما و نیکو بنگر که **نکته ها** از بین نرود و کاملاً بر تو روشن گردد که این **پطرس** که وصی و جانشین عیسی بود، تا چه حد در راه خدای خود استقامت و فداکاری به خرج داد! و یا میزان و مقدار ایمانش! تا چه پایه بود؟...

یهودای اسخر یوطی:

این شخص یکی دیگر از حواریون دوازده گانه ای است که «خداوند عیسی مسیح»! آن را برگزید و شما در صفحات گذشته وضع کار و کیفیت امر او را دانستید و بدین ترتیب حال حواریون بزرگ و کوچک و شاگردان خاص عیسی مسیح را فهمیدید و از اینجا، باید به وضع شاگردان دیگر و اصحاب طبقه اول مسیح پی ببرید.

پولس:

اما طبقه دوّم آنها، یعنی شاگردان شاگردان نیز وضع خوبی ندارند، به عنوان نمونه مثلاً از «پولس» نام می‌بریم:

پولس از بزرگترین و مشهورترین آنهاست و به قول کتاب **اعمال رسولان** - که مهمترین اناجیل پس از اناجیل اربعه است - او بزرگترین مجاهد در راه نشر رسالت مسیحیت است، و در واقع، همین **پولس** بود که مسیحیت را در **سوریه**، **روم** و **یونان** تبلیغ کرد و در داخل **اروپا** تا حدود **اسپانیا** آن را پیش برد و در این راه با هرگونه مانع و مصیبت و مشکلی مبارزه کرد و چنانکه در «**اعمال**

۱- انجیل متی، باب ۲۶، آیات ۶۹ تا ۷۵.

رسولان آمده بارها در معرض هلاک قرار گرفت... چنانکه شاگرد او «**مرقس**» نیز از وی پیروی نمود و در بعضی از مسافرت ها همراه وی بود... البته این گفته «**اعمال رسولان**» است^(۱)، ولی اگر با نظر دقت موضوع را بررسی کنیم و به عمق مطلب توجه کنیم، می بینیم که این یهودی نصرانی شده! مردی است که اصولاً پایبند دین و شریعتی نیست، بلکه با همه ادیان بازی می کند و یک هدف بزرگی در زیر پرده دارد که آن، از بین بردن شرایع آسمانی و نوامیس الهی است.

او در زمان حیات مسیح و پس از مصلوب شدن وی!، یهودی سنگدلی است... او زبان های **عبری**، **رومی** و **یونانی** را به خوبی می داند و همین امر باعث تشویق وی به تبشیر گردید. او هنگامی که یهودی بود **شاول** نام داشت و وقتی که مسیحی شد، نام خود را به **پولس** تغییر داد. او در موقعی که مسیح را دید، بیست سال بیشتر نداشت، ولی به او ایمان نیاورد و بلکه از دشمنان سرسخت مسیحیت و نصاری بود و بر آنها فشار می آورد، تا بلکه اساس آنان را ریشه کن سازد.

او یکی از کسانی بود که برای سنگسار کردن **استیفان** شهادت داد و استیفان کسی است که مسیحیان او را **شهید اول!** می نامند و یکی از هفت نفری است که حواریون دوازده گانه او را برای تبشیر مسیحیت انتخاب کردند، پس از اعدام «استیفان» گروهی از مسیحیان از ترس **شاول** به **دمشق** فرار کردند و او آنها را تعقیب کرد تا به مجازات برساند... ولی در وسط راه مسیح بر او تجلی کرد و گفت: چرا مرا فشار می دهی؟ و **شاول** از نور او سه روز کور گردید، اما پس از آنکه به **دمشق** وارد شد، از نو بینا گردید و به مسیحیت روی آورد! و با کمال جدیت، در راه نشر تعلیمات مسیحیت می کوشید و با شاگردان بالخصوص با **پطرس** تماس می گرفت و او با اینکه به صورت ظاهر شاگرد آنها بود، اما در واقع استاد آنها گردید و قرائن و اماراتی که در دست است نشان می دهد این

۱- اعمال رسولان، پس از انجیل یوحنا، در عهد جدید چاپ شده است. (خ)

تعلیماتی که هم اکنون در دست نصاری است، به طور کلی به او برمی گردد و همه آنها بالخصوص مسئله تثلیث و اقانیم سه گانه که اساس دین مسیحیت فعلی است، از مخترعات اوست.

این یهودی، هنگامی مسیح را پذیرفت که شریعت مسیح هنوز رشد نیافته و پایه های آن استحکام نگرفته و فروع آن منظم و مرتب نگشته بود. و پولس آن طور که می خواست با شریعت مسیح و دین یهود، بازی کرد.

او در دوران یهودی گری، همه احکام را زیر و رو ساخت و دین خدا را تغییر داد و یک اباحه مطلق به وجود آورد، و در فروع مسیحیت نیز چنین کرد و اصول آن را نیز با جعل اقانیم سه گانه و اینکه: یک به اضافه یک، به اضافه یک، مساوی است با سه و یک! (امری که به طور وضوح و آشکار باطل و محال است) تباه ساخت.

شاهد ما بر این مدعا، آن است که شما اگر رساله های او را بررسی کنید، می بینید که چگونه تورات را مورد اهانت و تحقیر قرار می دهد، در رساله به عبرانیان می گوید: «زیرا که حاصل می شود هم نسخ حکم سابق به علت ضعف و عدم فایده آن، از آن جهت که شریعت هیچ چیز را کامل نمی گرداند»^(۱) و باز می گوید: «زیرا اگر آن اوّل بی عیب می بود جایی برای دیگری طلب نمی شد»^(۲).

و در غلاطیان در جلوگیری از عمل به تورات می گوید: «اما الحال که خدا را می شناسید بلکه خدا شما را می شناسد! و چگونه باز برمی گردید به سوی آن اصول ضعیف و فقیر که دیگر می خواهید از سر نو آنها را بندگی کنید، روزها و ماه ها و فصل ها و سال ها را نگاه می دارید، درباره شما ترس دارم که مبادا برای شما عبث زحمت کشیده باشم»^(۳).

به نظر من پولس در ادیان پیشین نظر افکنده و از خود فلسفه ای بافته است،

۱- رساله به عبرانیان، باب ۷، آیه ۱۸.

۲- رساله به عبرانیان، باب ۸، آیه ۷.

۳- رساله پولس به غلاطیان، باب ۴، آیات ۹ تا ۱۱.

ولی فلسفه ای که به کفر و الحاد و زندقه نزدیک تر است، چنانکه از اکثر کلمات او می توان آن را به دست آورد. آری! گفته های او به کلمات ملحدان **بابی گری** و **بهائی گری** و موهومات و افسانه های آنها که در **بیان و اقدس** آورده اند، بیشتر شباهت دارد تا به مطالب منطقی و قابل قبول...

پولس در رساله به **تیطس** می گوید: «و گوش نگیرید به افسانه های یهود و احکام مردمانی که از راستی انحراف می جویند، هر چیز برای پاکان پاک است»^(۱). در رساله **کولسیان** می گوید: «بر شما فرایض نهاده می شود که لمس مکن و مچش، بلکه دست مگذار که همه اینها محض استعمال فاسد می شود»^(۲) و از این باطیل فراوان دارد، چنانکه در همین کتاب باز می گوید: «کسی درباره خوردن و نوشیدن و درباره عید و هلال و سبت، بر شما حکم نکند»^(۳).

می گویم: این منتهای الحاد و زندقه و از بین بردن همه شرایع و قوانین و ادیان است، نه روزه ای و نه نمازی، نه آدابی و نه مقدّساتی... او نظریه سخیف و زندقه آشکار خود را در رساله اول به **قرنتیان** نیز اظهار نموده و می گوید: «زیرا چرا ضمیر دیگری بر آزادی من حکم کند و اگر من به شکر بخورم چرا بر من افتراء زنند به سبب آن چیزی که من برای آن شکر می کنم»^(۴)!

از این نمونه ها و امثال آن که در رساله های مشهور پولس - ملحقات اناجیل - وجود دارد، به خوبی روشن می شود که این یهودی می خواسته دیانت را پس از آنکه در یهودیت جسمانی محض بود! روحانی خالص! بگرداند، و او در مسیحیت میدان وسیعی برای پرورش دادن این فکر یافته و آن را عملی ساخته است و در واقع مسیحیت را فاسد و باطل نموده است.

در هر صورت: هر کسی که حتی به طور سطحی در احوال این مرد و گفته های وی بنگرد دیگر شک و تردیدی در او باقی نمی ماند که «پولس» زندیقی است که دیانت **موسی** و **عیسی** را به هم ریخته و بلکه بلایی بزرگ

۱- رساله پولس رسول به تیطس، باب ۱، آیات ۱۴ و ۱۵.

۲- رساله پولس به کولسیان، باب ۲، آیات ۲۱ و ۲۲.

۳- رساله پولس به کولسیان، باب ۲، آیه ۱۶.

۴- رساله اول پولس به قرنتیان، باب ۱۰، آیات ۲۹ و ۳۰.

برای همه پیروان ادیان گشته است.

و با اینکه من در میان رجال قدیم و جدید مسیحیت بزرگ تر از او نیافته ام - بالخصوص از نقطه نظر کوشش و فعالیت در راه تبشیر مسیحیگری - ولی باز هم زوایای تاریک زندگی وی، بیشتر از گوشه های روشن شده آن است. مؤلف «قاموس کتاب مقدس» می گوید: «همه! کارهای بزرگ این رسول غیور در **اعمال رسولان** مدون است... برای اولین بار در روم زندانی شد و دو سال - از سال ۶۱ تا ۶۳ میلادی - در آن زندان محبوس بود...». تا اینجا سیره او در کتاب مقدس روشن است و بعد از آن، دیگر از تاریخ حیات وی اطلاع دقیق و صحیحی در دست نیست... او همچنان به تبشیر مشغول بود تا آنکه به **اسپانیا** رسید و در آنجا دستگیر و به روم اعزام شد و در سال ۶۷ یا ۶۸ میلادی در آنجا به شهادت رسید!! کشته شدن او در روم مسئله ای است که اکثریت مسیحیان در آن اتفاق دارند و می گویند که او را به خارج شهر برده و در آنجا در میان مردم بسیاری که اجتماع کرده بودند، سرش را بریدند.^(۱)

از مجموع آنچه که به طور اجمال شرح دادیم، می توانید به دست بیاورید که نخستین سنگ بنای اساس مذهب مسیحیت به دست همان **پطرس** جانشین و وصی! مسیح گذاشته شد و شما به خوبی دیدید که میزان ایمان او به خدایش عیسی مسیح تا چه اندازه بود و چگونه منکر او گردید و از او تبری جست و در آخرین لحظه حیات، بر او لعن و نفرین فرستاد، **گویی که لعن و نفرین سلام وداع و جمله تودیع بود!**... سنگ دوم این بنا هم به دست همان **پولس** رسول گذاشته شد که دیدید او با اینکه به صورت ظاهر شاگرد پطرس بود، ولی در واقع استاد او به شمار می رود، زیرا فکر و معلومات او بلندتر و بیشتر بود و کوشش او دامنه وسیع تری داشت. دین مسیح در روزی که عیسی به دار آویخته شد، نقطه کوچکی بر روی کاغذی بود که زودتر قابل زوال و نابودی

۱- شرح حال پولس را در کتاب «قاموس کتاب مقدس» ترجمه و تألیف «مستر هاکس آمریکایی»، چاپ بیروت، صفحه ۲۲۸ به بعد مطالعه نمایید. (خ)

بود، ولی پولس با کوشش های مداوم خود توانست آن را تا امروز بر پا نگاه دارد! ولی باید گفت که پولس در واقع دین جدیدی به وجود آورد که مسیح واقعی و شاگردانش آن را نمی شناسند، و او برای تحکیم موقعیت خود آن را به عیسی نسبت داد، زیرا پولس روح بدعت را در دل مسیحیان و رهبرانشان جای داد و همیشه پطرس را هم مورد انتقاد و طعن قرار می داد و بر او ارزشی قائل نمی شد.

پولس در رساله به غلاطیان می گوید: «اما چون پطرس به **انطاکیه** آمد او را روبه رو مخالف نمودم زیرا که مستوجب ملامت بود، چونکه قبل از آمدن بعضی از جانب یعقوب با امت ها غذا می خورد ولی چون آمدند از آنانی که اهل ختنه بودند ترسیده باز ایستاده و خویشان را جدا ساخت و سایر یهودیان هم با وی نفاق کردند به حدی که **برنابا** نیز در نفاق ایشان گرفتار شد»^(۱).

ملاحظه می فرمایید که **پولس** چگونه **پطرس** را ریاکار و دروغگو معرفی می کند، ولی جای هیچ گونه تعجب نیست، زیرا خود پطرس هم استاد خود مسیح را لعن کرد و از او تبری جست! و مسیح نیز پطرس را لعن کرد و او را شیطان نامید و در واقع رهبران!! هر کدام دیگری را تقبیح و تکفیر می کنند. این صفت پست، یعنی ریاکاری که **پولس** استاد خود پطرس را با آن معرفی می کند، در خود جناب پولس نیز وجود دارد.

در **اعمال رسولان** می گوید که: چگونه مخالف ختنه است، ولی برای آنکه یهودیان را خشمناک نسازد، اقدام به ختنه کردن **تیمو تاوس** نموده است. آیا نام این کار را جز ریاکاری و مداهنه در مسایل دینی، چیز دیگری می توان گذاشت؟ آری! اینان در انجیل متی آیه ای دارند که راه بازی با ادیان و تغییر و تبدیل احکام را آنطور که خود می خواهند، باز گذاشته است: «...تویی پطرس و بر این صخره کلیسای خود را بنا می کنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهند یافت و کلیدهای ملکوت آسمان را به تو می سپارم آنچه بر زمین ببندی در آسمان بسته

۱- رساله پولس به غلاطیان، باب ۲، آیه ۱۱ و به بعد.

گردد و آنچه در زمین گشایی در آسمان گشاده می شود»^(۱)!!
راستی با این اختیارات تامّه، چه کارها که نمی توان انجام داد!...
فکر می کنم آن مقداری که درباره احوال بنیادگذاران مسیحیت و سران این دین
گفتیم، برای شناخت ماهیت و میزان ایمان و مقدار اعتماد آنان به همدیگر و
نشان دادن امانتداری و یقین آنان، کافی باشد و به نظر من، با شناختن رهبران
بزرگ و سران قوم، وضع بقیّه، که نه سر پیاز بودند و نه ته آن!، به خوبی برای
شما روشن شده باشد.

بحثی کوتاه درباره:

اناجیل

ای مسلمان! خداوند تو را به راه راست و طریق هدایت راهبر باشد! اکنون که شرح حال رسولان و شاگردان و طبقات نخستین حواریون را شناختی، لازم است که مختصری هم درباره اناجیل به بحث پردازیم. اناجیل بر دو قسمت تقسیم می شوند: اناجیل چهارگانه که در نزد مسیحیان دارای اهمیت هستند و اناجیل بعدی که این اهمیت را دارا نیستند و اینک به شرح اجمالی درباره اناجیل چهارگانه می پردازیم.

۱ - انجیل متی

انجیل متی از حیث مرتبه و وضع، نسبت به سایر انجیل ها مقام اول را حائز بوده و بر آنها مقدم است، زیرا مؤلف آن کسی است که عیسی او را برای دعوت و تبلیغ از میان شاگردان دوازده گانه اش برگزید، پس حق دارد که نسبت به سایرین مقدم باشد و سهم بیشتری از اعتماد و اطمینان در مورد او بشود، اما با توجه به دلایل ذیل، این اعتماد و اطمینان به انجیل متی زایل شده و از بین می رود:

۱ - مسیحیان نخستین، در صحت نسبت این انجیل به متی اتفاق قول ندارند، چنانکه نسبت به اناجیل دیگر نیز همین تردید را دارند و این موضوع را از کتاب «**قاموس کتاب مقدس**» می توان به دست آورد.

۲ - در اینکه این انجیل نخست به چه زبانی نوشته شده باز اختلاف دارند. بعضی می گویند که در اول، به زبان **عبری** و برخی گفته اند به زبان **سریانی** و عده ای را عقیده بر این است که به زبان **یونانی** بوده است.

۳ - چنانچه در بخش های گذشته ملاحظه نمودید، این کتاب علاوه بر تناقضاتی که در مطالب خود دارد، با سایر انجیل ها هم متناقض است.

۴ - در زمان تألیف آن هم اختلافاتی وجود دارد، بعضی نگارش آن را **هشت سال** بعد از صعود عیسی و بعضی **پانزده سال** پس از صعود دانسته اند، اما

صاحب نظران معتقدند که بین **شصت** یا **هفتاد سال** پس از مصلوب شدن عیسی، این کتاب تدوین شده... و اینها اجمالی از عللی است که موجب سلب اعتماد و اطمینان، از **انجیل متی** می گردد.

۲ - انجیل مرقس

جوانی **یهودی**، که معاصر مسیح بود، او را دید و ایمان آورد! و از **پطرس** اخذ تعلیمات کرد، این شخص از گروه دوازده نفر نیست و انجیل خودش را در اواخر **قرن اول میلاد مسیح** نوشته است و کتاب او ترجمه گفتارهای **پطرس** است. در اینکه این انجیل ابتدا به چه زبانی بوده و همچنین در اینکه چه کسی آن را به **یونانی** ترجمه کرده است، اختلاف وجود دارد و تمامی اشکالاتی که بر انجیل متی وارد است، به همین کتاب نیز وارد است. و تازه خود مرقس نیز کاملاً مورد وثوق نیست و از احوالات او، جز اینکه با **پولس** مشاجره تندی کرده است، چیز دیگری در دست نیست و چنانکه در **قاموس کتاب مقدس** است: «از زندگی حقیقی او اطلاعی به دست نیامده است»!.

۳ - انجیل لوقا

لوقا از بت پرستان بود که به دست **پولس** قبول نصرانیت کرد و او نه از شاگردان دوازده گانه است و نه از آن هفتاد نفر، او فقط با پولس در بعضی مسافرت ها همراه بود، ولی باز اطلاعات کافی از زندگی او در دست نیست و همین برای بی ارجی این کتاب کافی است و گذشته از این، اشکالات سابق الذکر بر کتاب او نیز وارد است.

۴ - انجیل یوحنا

انجیل **یوحنا** آخرین انجیلی است که در اواخر **قرن اول میلاد مسیح** نوشته شده و مؤلفش همان جوانی است که به **سینه عیسی** تکیه می کرد!! و عیسی

چون او را بیش از حد دوست می داشت، روی زانوانش می نشاند!... و در هر صورت، او از جمله مقررین می باشد، ولی نداشتن بعضی از وقایع و حوادث در آن انجیل و مخالفت آن با سه انجیل دیگر - در بعضی موارد - و همچنین داشتن مطالبی که در اناجیل دیگر وجود ندارد، از جمله چیزهایی است که از این کتاب سلب اعتماد می کند... روی این حساب است که گروهی از مسیحیان آن را به رسمیت نمی شناسند و آن را کتاب داستان می دانند نه یک کتاب دینی... و در این باره مشاجرات طولانی داشتند تا آنکه کلیسا وضع آن را تثبیت کرد و آن را به رسمیت شناخت!

از مجموع آنچه که در بالا به آن اشاره شد - و البته فقط گوشه ای از حقایق بود - به خوبی روشن می شود که همه این اناجیل دارای شباهت گوناگونی هستند که به مثابه تاریکی های متراکم، آنها را از درجه اعتبار و صحت ساقط کرده اند و بدین ترتیب هرگز نمی توان آنها را وحی خداوندی یا کتاب آسمانی نامید! و تازه اگر **یوحنا** و **متی** از رسولان دوازده گانه باشند که عیسی مسیح آنان را برگزید، تا وحی را به مردم ابلاغ کنند، **مرقس** و **لوقا** این مقام بزرگ را از کجا به دست آورده اند؟

و البته سزاوار بود که انجیل یوحنا، به مناسبت نزدیکی آن به دوران مسیح و ملازمت وی با عیسی، بیشتر مورد وثوق و اعتماد باشد، ولی با آن وضعی که این انجیل در نزد خود مسیحیان دارد، وضع واقعی دیگران را نیز می توان فهمید. به نظر ما نیز انجیل یوحنا را به علت موهوماتی که دارد، باید به کلی دور انداخت، زیرا از این انجیل، چنین فهمیده می شود که مسئله **تعدد خدایان** را خود مسیح گفته است!

او می گوید: «عیسی در جواب ایشان گفت آیا در تورات شما نوشته نشده است که من گفتم **شما خدایان** هستید. پس اگر آنانی را که کلام خدا بدیشان نازل شد خدایان خواند و ممکن نیست که کتاب محو گردد، آیا کسی را که پدر تقدیس کرده بجهنم فرستاد، بدو می گوید کفر می گویی، از آن سبب که گفتم

پسر خدا هستم»^(۱).

چنین است وضع **اناجیل چهارگانه** که اصول و اساس هستند و از اینجا وضع اناجیل دیگر را که ۱۴ رساله از پولس و یک رساله از یعقوب و ۲ رساله از پطرس و ۳ رساله از یوحنا و غیره است^(۲) به خوبی می توان فهمید... و البته اینها هیچ کدام ارزش اناجیل اربعه - در نزد مسیحیان - را ندارند، ولی **اعمال رسولان** نیز در نزد آنها بی اعتبار نیست و می گویند که گویا آن را **لوقا** صاحب انجیل سوّم، تألیف کرده است و آن گوشه هایی از تاریخ پطرس و پولس و شاگردان آنهاست که البته به طور کامل هم نتوانسته حقّ مطلب را ادا کند... آری! چنین است وضع منابع اصلی و اصول اساسی مسیحیت که کوچک ترین استحکام و اعتباری ندارند!.

۱- مرحوم کاشف الغطاء مدرک کامل این مطلب را نوشته بود و متن آیات آن را از انجیل یوحنا، باب ۱۰، آیات ۳۴ تا ۳۹ نقل کردیم. (خ)

۲- تعداد اناجیل در دست مسیحیان از ۶۰ انجیل بیشتر است که خودشان اغلب آنها را قبول ندارند. به کتاب «تاریخ کوچکی از مذاهب بزرگ» تألیف دانشمند فرانسوی «فیلسین شاله»... و رساله کوچک ما که تحت عنوان «اناجیل را بشناسیم» منتشر شده است، مراجعه فرمایید. (خ)

اشکالات کودکانه

این مبلغین و مبشرین شوم که به آفاق پراکنده شده اند و در این اواخر به مراکز **عراق، مصر و ایران** هم روی آورده اند و سرمایه دروغ و بار بی حیایی را با خود به هر کجا که می روند، می برند و مردم را به آیین خوک و خمر و ترویج کالای مکر و تزویر می خوانند و گاهی برای تشویق اذهان مسلمانان عوام و ساده، کلماتی مطرح می کنند تا رشته ایمانشان سست و گسسته گردد و البته این سخنان، خیلی ناچیزتر از آن است که ذکری از آنها بشود و کمتر از این است که در اینجا نقل گردد، به طوری که جواب آن شبهات پوچ و بی پایه، حتی به مردم عوام نیز در سایه فضل خداوند - که صفای قریحه و سلامت فطرت و حسن ذوق به ایشان داده است - پوشیده نیست.

مثلاً می گویند که **محمد(ص)** نزد مسلمانان **حبیب الله** است، در صورتی که **عیسی** طبق اقرار خودشان **روح الله** است و روح از دوست شریف تر و عزیزتر است، در صورتی که تردیدی نیست که هر مسلمانی به خوبی به این مغلطه واقف است که:

اولاً: حبیب از روح عزیزتر است و خیلی ها روح خود را در راه حبیب فدا کرده اند، همچنان که در راه عرض و شرافت نیز روح را فدیة می دهند.

ثانیاً: منظور از این قول که عیسی روح الله است، نه چنین است که خداوند تبارک و تعالی را بدن و جسمی مانند ابدان و اجساد ماست، تا عیسی روح همان بدن باشد که خدا با آن احساس می کند! و می فهمد! و قدرت انجام امور را دارد! بلکه حتماً مقصود این است که عیسی از نفخه خداوندی در رحم **مریم** پدید آمده و از این نفخه، بدن حسّاس و پیکر ذی حیاتی به وجود آمده است و این صفت اختصاصی عیسی نیست که از روح خداوندی و مشیّت الهی به وجود آمده است، بلکه همان طوری که فرموده: «**و نفخت فیه من روحی**»، این موهبت عمومی است، ولی صفت حبیب بودن، ویژه برگزیده پروردگار یعنی حضرت **محمد(ص)** است که کسی را در این خصوص با وی مشارکتی نیست.

و نیز می گویند که محمد(ص) مرده و از دنیا رفته است، در حالی که طبق اعتراف مسلمانان، عیسی زنده است و البتّه زنده، اشرف از مرده است! در حالی که این گونه استدلال ها به مغلطه اطفال و مضحکه کودکان، بیشتر شباهت دارد تا به استدلال، برای اینکه:

اولاً: محمد(ص) هم نزد خداوند زنده است و می بیند و می شنود، چنانکه در زیارات پیشوایانی که از اوصیاء و اولاد او هستند گفته می شود: «گواهی می دهم که گفتارم را می شنوی و پاسخم را می دهی» و خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «**و لا تحسبنّ الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون**»: (چنان مپندارید که آنان که در راه خدا کشته می شوند می میرند، بلکه زنده اند و نزد خدای خویش روزی می خورند). پس جایی که اولاد و اصیاء خدا چنین باشند، راهبر و رهنمای بزرگوارشان چگونه چنین نباشد؟.

ثانیاً: اینکه می گویند زنده از مرده برتر است، البتّه همواره چنین نیست، بلکه چه بسا مرده ای هست که از زنده والاتر است و گاهی زنده پست تر... چنانکه گفته اند: **بسا زندگی هست که مرگ از او بهتر و راحت تر است.** و... از این دو سؤال و اشکال، بقیّه را نیز قیاس باید کرد، سؤالاتی که وجه مغالطه آنها نه تنها بر مردم عالی قدر، حتّی بر افراد طبقات پایین نیز مستور نیست و خداست که توفیق هدایت را بر بندگان می بخشد، صاحب توفیق، اوست و از اوست که مدد می طلیم.

نکته دیگر:

ای مسلمان! اگر مسیحیان یا مبشرین! به آیه ای از آیات قرآن مجید استدلال کردند، از آنها بپرسید: یا به همه مطالب قرآن ایمان دارید و یا به هیچ یک از آیات آن ندارید؟ اگر همه آیات آن را باور دارید، پس در «**تثلیث**» که با صدای بلند در قرآن مجید مورد تقبیح قرار گرفته، چه می گوئید؟ آنجا که خداوند بزرگ می فرماید: «**یا اهل الكتاب لا تغلوا فی دینکم و لا تقولوا علی الله**

اللّٰه الحق، انّما المسيح عیسی بن مریم، رسول الله وکلمته القاها الی مریم و روح منه، فآمنوا بالله و رسله و لا تقولوا ثلاثه. انتهوا خیراً لکم، انّما الله اله واحد، سبحانه ان یکون له ولد، له ما فی السّموات والارض، و کفی بالله وکیلاً: (ای اهل کتاب! در دین خود گزاف گویی نکنید و درباره خدا جز حق نگویید، مسیح، عیسی پسر مریم فقط فرستاده خدا و کلمه او بود که به مریم سپرد و روحی از او بود، پس به خدا و به پیغمبران وی بگروید و مگویید که سه چیزند، بس کنید که مایه خیر شماسست، خدا، فقط خدای یگانه است که از فرزند داشتن منزّه است و هر چه در آسمان ها و زمین هست از اوست و خداوند برای تکیه گاه بودن کافی است)^(۱).

و علاوه: راجع به نبوت پیامبر اسلام، محمد(ص) که قرآن بالصّراحه آن را اعلام می دارد، چه می گوید؟.

و اگر به هیچ یک از آیات قرآنی ایمانی ندارید، دیگر منطقی نیست که به بعضی از آنها استناد بجوئید و استدلال بکنید و اگر بعضی را قبول دارید و بعضی را نمی پذیرید، از جمله کسانی هستید که خدا و مردمان باایمان، همگی او را معلون می شمارند و گفتن اینکه ما به عنوان الزام مخالف، به آن استناد می جوئیم، در اینجا کاملاً بی مورد بوده و سخن پوچی است که از راه حکمت و منطق حق، به دور است.

والسلام علی من اتبع الهدی

درود خداوند به کسانی که راه هدایت می پیمایند: «آمین»

پایان

۱- قرآن مجید، سوره نساء، آیه ۱۷۱.

سيدهادي خسروشاهي

بررسی:

اندیشه مسیحیت و اسلام

به نام خدا

... حدود بیست سال پیش، هفته نامه ای به نام: Young Pakistan از پاکستان به دستم می رسید که شامل مقالات و مباحث جالبی در زمینه های گوناگون اسلامی بود... در چند شماره از این نشریه، بحث جالبی در نقد و بررسی اندیشه مسیحیت و اثبات برتری تفکر اسلامی درج شده بود که به تناسب اوج گیری فعالیت میسیونرهای مسیحی بیگانه در کشور ما، که هم زمان با سلطه سیاسی امپریالیسم آمریکا بود، نشر متن و ترجمه آن ضرور و یا یک تکلیف بود... همکاری ما در آن برهه از زمان، با مرحوم استاد سید غلامرضا سعیدی در قم، در ترجمه فارسی این بحث، راهگشا بود و توفیق امکان نشر متن انگلیسی و ترجمه فارسی آن را نصیب ما کرد... و اکنون، به موازات تجدید چاپ پژوهش مربوط به انجیل و مسیح، آن بحث را نیز پس از تجدید نظر کلی، به تناسب موضوع و برای استفاده بیشتر علاقمندان، ضمیمه این کتاب منتشر می سازیم. به امید آنکه مورد قبول حق تعالی قرار گیرد.

قم: حوزه علمیه ۶۹/۱۱/۱۲

سیدهادی خسروشاهی

اندیشه مسیحیت

شرح زیر برگزیده گزارشی است که خبرنگار روزنامه «تایمز لندن» (LondonTimes) در شهر «تل آویو» برای روزنامه «تایمز» نوشته است و سپس خبرگزاری ها آن را منتشر ساخته اند:

«پژوهشگران دانشگاه عبری^{۱۱)} در شهر بیت المقدس، دعوت کرده اند که بررسی مجدّد و ارزیابی علمی تازه ای راجع به اوایل ظهور مسیحیت در پرتو متون خطّی تازه ای که در هزاروپانصد سال پیش نوشته شده و متعلّق به فرقه ای از مسیحیان یهوی نژاد بوده است، به عمل آید. این فرقه مدّعی بوده اند که از اخلاف شاگردان شخص حضرت مسیح بوده اند. گفته می شود که این متون، وضع نخستین مسیحیانی را که در بیت المقدس می زیسته و به کنیسه های یهود می رفتند و حضرت مسیح را پیغمبر می دانسته اند - نه خدا - و به رعایت تمام الفاظ و کلمات قانون یهود، مقید بوده اند، نشان می دهد. مهمترین تضادی که افشا شده است، مربوط به یکی از گفته های یوحنا - مندرج در عهد جدید - که به حضرت مسیح نسبت داده شده است. جمله مندرج در «انجیل یوحنا» این است که می گوید:

«زیرا پدر، کارهای بشر را رسیدگی و داوری نمی کند، بلکه هر نوع رسیدگی و قضاوتی را به پسر سپرده است». در صورتی که نسخه خطّی قدیمی که تازه کشف شده، چنین می گوید: «من حساب های اشخاص را رسیدگی نخواهم کرد، بلکه کسی که مرا فرستاده است این کار را خواهد کرد».

این نسخه خطّی، به طوری که خبرنگار روزنامه «تایمز» گزارش می دهد، به طور جدّی تأیید می کند که «یهودای اسخر یوطی یهودی دیگری را با دقت انتخاب

کرده و او به جای مسیح مصلوب شده است».

در هر صورت: خواه رهبران مسیحیت به پیشنهاد دانشگاه عبری، بررسی نوین تعلیمات مسیحی را به عهده بگیرند یا نگیرند، این نسخه خطی، نظریه اسلامی را مبنی بر اینکه تعلیمات مسیح به وسیله پیروانش تحریف شده است، تأیید می کند.

قرآن کریم یهود و نصاری را همیشه به عنوان «اهل کتاب» مورد خطاب قرار داده و آنها را بدین سان اندرز می دهد: «ای اهل کتاب، در دین تان غلو و مبالغه نکنید و گزاف مگویید و جز حق و حقیقت درباره خدا به زبان میاورید. **مسیح** پسر مریم، فقط پیامبر خدا بود و کلمه خدا، که به مریم، القاء شد و روح خدا بود. بنابراین به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید و نگویید «سه تا» و از چنین گفتاری خودداری کنید که برای شما بهتر است، **خدا فقط یکی است** و مقام و عظمت و برتری او، بالاتر از آن است که **پسری** داشته باشد، آنچه در همه آسمان ها و سراسر روی زمین است، از آن اوست و خدا به تنهایی برای اداره امور کافی است»^(۱).

موضوع شخصی که به طور اشتباه به جای حضرت مسیح به دار آویخته شده نیز مؤید آیه قرآن است که می گوید: «و حرف آنها این است که می گویند: ما مسیح پسر مریم، پیغمبر خدا را کشتیم، نه آنها او را کشتند و نه به دار آویختند، بلکه امر بر آنها مشتبه شد. و البته کسانی که در این باره اختلاف دارند دچار شک و تردیدند و هیچ نوع علمی در این باره ندارند، جز اینکه از گمان خودشان پیروی می کنند، بدون تردید آنها او را نکشتند، بلکه خدا او را نزد خویش برد»^(۲).

اصل و ریشه مسیحیت و یونانی شدن آن

اسلام و مسیحیت با توجه به اینکه هر دو سامی هستند و در یک ناحیه ظهور کرده اند، در روابط با یکدیگر چندین نقطه عطف داشته اند. این روابط آنقدر که از لحاظ برخوردهای سیاسی نامطلوب و گزنده بوده است، از لحاظ اختلافات

۱- قرآن مجید، سوره ۱۴، آیه ۱۶۷.

۲- قرآن مجید، سوره ۱۴، آیه ۱۵۵.

معنوی و روحانی نبوده است. اسلام ششصد سال پس از مسیحیت آمد و حضرت مسیح(ع) را محترم دانست و کیش عظیمی را که آن حضرت تأسیس کرده بود، به رسمیت شناخت.

اینکه اسلام مسیحیت را به رسمیت شناخت، ناشی از مفهوم کلی دین اسلام است و مبتنی بر این اصل که اسلام انبیاء ابراهیمی را که در همه اعصار و در محیط های مختلف برای هدایت بشر آمده اند و کوشیده اند تا افکار بشر را از غل و زنجیر شرک و بت پرستی آزاد کنند، محترم می شمارد. بدین ترتیب اسلام خود را حلقه آخرین از سلسله نبوت می داند و می گوید: حلقه های این رشته عظیم که مرگب از وجود پیغمبران خداست و همه برای ابلاغ پیام الهی آمده اند تا بشر را هدایت کنند، امری است مسلم و مقطوع... ولی متأسفانه اسلام در همان آغاز پیدایش با مسیحیتی روبه رو شد که پس از به اصطلاح مصلوب شدن **حضرت مسیح!** بر اثر تماس با فرهنگ یونانی، به رنگ یونانی در آمده بود.

مسیحیت، کیشی شده بود که از سرزمین خود هجرت کرده و در دخمه های امپراطوری روم که از لحاظ فرهنگی رومی نبود - بلکه یونانی بود - رشد و پرورش یافته بود. ارباب انواع یونانی وارد سرزمین های یونانی شده بودند و مسئله «ثلیث» که در مسیحیت راه پیدا کرد، در واقع نتیجه تأثیر این ارباب انواع یونانی بود و اگر مسیحیت در سرزمین اصلی خود مانده بود، ممکن بود وضع دیگری به خود گرفته باشد.

مسیحیت در سرزمین های اروپایی که پر از ارباب انواع بود و فرهنگ آن از سرچشمه های یونانی آبیاری شده بود، رواج یافت و ماهیت اصلی خود را از دست داد و به شکل بیگانه ای درآمد. شورای دینی نیکیه^(۱) که در سال ۳۲۵

۱- Nicaea در سال ۳۲۵ شورای به دستور امپراطور روم در شهر «نیکیه» نزدیک قسطنطنیه جهت حل اختلاف «آریوس» و «الکساندر» در مورد عیسی مسیح که خدا یا پیامبر است تشکیل گردید.

در این شورا، سرانجام عقاید آریوس و هوادارانش مردود شناخته شد و اعتقادنامه ای با اکثریت آراء صادر گردید که در آن چنین آمده است:

«ما ایمان داریم به خدای پدر و خداوند عیسی مسیح پسر خدا مولود از پدر یگانه، مولود که از ذات پدر است خدا از خدا نور از نور، خدای حقیقی از خدای حقیقی که مولود است نه مخلوق. از یک ذات با پدر، به وسیله او همه چیز وجود یافت، آنچه در آسمان است و آنچه بر

میلادی تشکیل شد، درباره حضرت مسیح حکمی صادر کرد که به موجب آن حضرت مسیح را از اسلام دور نمود و به جای آن، بت پرستی رومی‌ها و یونانی‌ها را تحت عناوین و اصطلاحات سامی زنده کرد. به گفته انجیل موجود، حضرت مسیح(ع) فرمود: «آنچه سهم قیصر است، به قیصر بدهید!» ولی پیغمبر اسلام(ص) بشر را یک واحد کلی دانست و همه فعالیت‌ها و جنبه‌های معنوی و دنیوی او را به صورت یک ترکیب تلقی کرد و این منظور را عملاً نشان داد و خود نمونه چنین حکومتی را تأمین و تثبیت نمود.

فلسطین که سرزمین اصلی مسیح بود و تا اندازه‌ای از داشتن یک نوع حکومت خودمختار تحت ریاست و فرمانروایی علمای یهود، که از هر جهت مقتدر بودند، برخوردار بود و کار بزرگی را که حضرت مسیح انجام داد، این بود که به ستمگری‌های این دسته از علمای یهود، که شعائر و مراسم دینی آنها خدا را «مستور» ساخته بود، پایان داد. منظور مسیح اصلاح کیش یهود بود که در مادیگری محض غوطه می‌خورد و مسیح خود در میان آنها متولد شده بود، در صورتی که رسالت پیغمبر اسلام به طوری که از قرآن کریم به دست می‌آید، وضع دیگری داشت.

قرآن کریم در این باره می‌گوید: «ما تو را نفرستادیم مگر اینکه برای جهانیان رحمتی باشی»^(۱)، از اینجا بود که مسیر دو آیین از یکدیگر جدا شد. مسیحیت که در زادگاه خود سرکوب شده بود، در جستجوی پناهگاهی بود تا به سرزمین مناسبی برود، ولی این عمل گران تمام می‌شد و مسیحیت ناچار بود غرامتی بپردازد. این غرامت! یونانی شدن! بود و تثلیث هم بدون شک نتیجه

زمین است و او به خاطر ما آدمیان و برای نجات ما نزول کرده و مجسم شده انسان گردید! و زحمت کشید و روز سوم برخاست و به آسمان صعود کرد...!! این اعتقادنامه که بعداً توسعه یافت و امروز مورد پذیرش مسیحیان است، «اعتقادنامه نیکه» خوانده می‌شود (تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم، تألیف د.م.میلر، چاپ تهران، صفحه ۲۴۴). م.
برای آگاهی بیشتر در این زمینه، به فصل اول کتاب «عدالت اجتماعی در اسلام» تألیف سید قطب که از طرف ما ترجمه و بارها چاپ و منتشر شده است، مراجعه شود.

۱- «و ما ارسلناک ألاً رحمةً للعالمین»: قرآن مجید، سوره ۲۱، آیه ۱۰۷.

یونانی شدن مسیحیت بود. ولی اسلام برعکس مسیحیت، در سرزمین اصلی و زادگاه خود پیروز شد. مسیحیت در خارج از محیط حکومت خود رشد کرد، و حال اینکه اسلام، به وسیله موفقیتی که در سرزمین اصلی اش به دست آورد، از خود، دولت و حکومتی به وجود آورد.

آری! اسلام از همان آغاز امر برای خود حکومتی تأسیس کرد، در صورتی که مسیحیت، ناگزیر بود سه قرن در انتظار تأسیس حکومتی بماند، تا اینکه کنستانتین پس از آنکه به سال ۳۱۳ میلادی کیش مسیحیت را پذیرفت، دولت مسیحی به وجود آورد و این حکومت به نام دولت «روم شرقی» نامیده شد.

این دولت امپراطوری شرقی، سنت ها و رسومی را که از دوران بت پرستی به ارث برده بود، در مسیحیت وارد ساخت و بدین طریق این کودک، فرزند خوانده «مسیحیت» ناگزیر بوده و بسیاری از نیروهای غیرمسیحی از جمله: قداست و الوهیت امپراطور! را بپذیرد! و با کمال تعجب می بینیم بسیاری از رموز و نشانه هایی را که از مواریث دوران بت پرستی بود، از قبیل «صلیب» که یکی از شعائر عبادات بت پرستها بود، و همچنین جشن عید «فصح» و اکلیل نورانی، و هاله نورانی دور سر تمثال، و غیره، جزء شعائر مسیحیت قرار گرفت.

به هر حال، پیروان مسیح (ع) پس از وفات حواریون، این شعائر و سنت های غیرمسیحی را پذیرفتند، و به مرور ایام، این امور و تشریفات اقتباس شده، به عنوان سنت های مسیحی قبول شد و تا عصر حاضر، اکثر مسیحیان این شعائر را رعایت می کنند، گو اینکه ریشه این شعائر، در کیش های بت پرستی بود که «مسیحیت» با آنها مخالفت می ورزید. این واقعیت تکان دهنده را مورخین تصدیق دارند. «ویلینز»^(۱) در کتابی که به نام «خلاصه تاریخ تمدن»^(۲) نوشته است، نکات و ملاحظاتی را در این زمینه یادآور می شود:

«مسیحیت به طور طبیعی، ندانسته و نسنجیده، مجبور شد شیوه های علمی! و مذهب های عمومی و رایج این عصر را بپذیرد و سپس شعائری بر کیش مسیح

H.G. Wells - ۱

۲- رجوع شود به کتاب: A Short History Of Civilisation، صفحه ۲۰۹.

افزوده می شد، تا جایی که تعلیمات اصیل مسیحیت (بدون اینکه خود مسیحیان متوجه باشند) زیر این آداب و عادات اکتسابی، دفن شد!^(۱) کتاب تاریخی دیگری به نام «تاریخ مختصر تمدن»^(۲) تألیف «لین ترندیک»^(۳) نظیر همین معنی را خاطر نشان می سازد: «کسانی که نام مسیحیت را روی خودشان می گذاشتند، بسیاری از عادات و رسوم دنیوی و حتی روش های بت پرستی را که گروندگان اول همراه داشتند، پذیرفتند. ارباب انواع یونانی به صورت قدسین قرون وسطی درآمد و بسیاری از عادات و رسوم دوره بت پرستی، چهره مسیحیت را فرا گرفت و روپوشی روی آن گذاشت.»

تعصب و تعهد مسیحیت در غرب

کلیسا که در اوایل امر، مظهر خضوع و فروتنی و عشق و محبت و رأفت بود، عبد از مسیحی شدن «کنستانتین» وضع دیگری به خود گرفت و تا زانو در خون فرو رفت. کلیسا برای قرن ها، روش خونریزی را ادامه داد، و انواع تعصب و فشار و تضییق را که تا امروز ادامه دارد، در پیش گرفت. بلافاصله پس از آنکه مسیحیت به صورت «قدرت دنیایی» درآمد، حیات بشر را روی دستگاه سست بنیان معنوی و عرفی خود پایه گذاری کرد. قانون کلیسا می گوید: «سهم قیصر را به قیصر و سهم خدا را به خدا بدهید». بدین طریق مسیحیت جاده را برای «حکومت عرفی» صاف کرد و نتایج آن برای بشریت به صورت کریه و تیره و تاری درآمد، و همین عامل بود که پس از رنسانس، بین مسیحیت و روش آزادی فکر آتش جنگ را برافروخت. به طوری که آشنایان به تاریخ می دانند، مسیحیت وقتی به جهان آمد که مشعل دانش و تمدن یونان و روم روشن و پُرفروغ بود، ولی مسیحیت از همان آغاز امر، به جای اینکه این مشعل را فروزنده نگاه دارد و در پرتو آن رشد کند، در

۱- The Outline Of History، صفحه ۵۱۳.

۲- L. Thorndike

برابر دانش و فلسفه، جنگ خونینی به راه انداخت، و در نتیجه این عمل است که قرون بین پیدایش مسیحیت در اروپا و ایجاد رنسانس را، همه مورخین غرب به نام «**قرون تاریک**» نامیده اند. طولی نکشید که این اعصار تاریک، از بین رفت و آن وقتی بود که خورشید درخشان خیر و برکت از کوه «**فاران**» در قرن هفتم مسیحی، درخشیدن گرفت و رسول اکرم محمد(ص) عصر تازه معرفت را برای پیشرفت دانش ایجاد کرد. مسلمانان بودند که نه فقط گنجینه های علم و معرفت را از دخمه های متروک تمدن های **یونان و روم** استخراج کردند، بلکه سهم اصیل و مستقل خودشان را در سر پیچ تاریخ تمدن، به جهانیان اهدا کردند. مسلمانان مجموعه علوم و معارفی را که در دانشگاه های «**دمشق، بغداد، قاهره و قرطبه**» گرد آورده بودند، به **اروپا** انتقال دادند، و بر اثر همان انتقال بود که رنسانس در اروپا به وجود آمد و رونق گرفت. این حقیقت مورد تصدیق متفکرین و محققین غربی است.

«مارکوئیس» ضمن خطابه هایی که به سال ۱۸۹۰ میلادی، در هندوستان و سپس در لندن ایراد کرده و سپس به صورت کتابی در آمده، چنین می گوید: «اینکه اروپا توانست از تاریکی اعصار قرون وسطی نجات یابد، به مقدار زیادی مدیون مسلمانان است، زیرا علم و هنر و ادبیات اسلام بود که اروپا را از تاریکی های قرون وسطی نجات داد»^(۱).

و نیز «رابرت بریفولت» در کتابی به نام «**ساختار انسانیت**» تألیف کرده، می گوید: «بر اثر احیای فرهنگ «**عرب**» و «**مور**»^(۲) بود که رنسانس به وجود آمد، نه اینکه در قرن پانزدهم به وجود آمده باشد، و اسپانیا مهد ولادت مولود جدید اروپا بود، نه ایتالیا...».

رنسانس در حقیقت ضربه شدیدی بر پیکر مسیحیت وارد ساخت و چون مسیحیت در آن تاریخ تمام قدرت سیاسی را در اختیار داشت، با تمام توان و

۱- مراجعه شود به کتاب:

Marquis Of Dufferin And Ava Speches Delivered In India، چاپ لندن،

صفحه ۲۴.

۲- Moorish

نیرو عکس العمل نشان داد، به این معنی که رهبران رنسانس تا جایی تحت مجازات و فشار قرار گرفته بودند که **بعضی از آنها را زنده زنده آتش زدند!**... رهبران دیگری پیدا می شدند که نظریاتشان را مجبور بودند پس بگیرند و کسانی که در ابراز نظریاتشان پایداری می کردند، ناگزیر بودند شکنجه هایی را تحمل کنند و این نوع درباره وضع افراد، بندرت در تاریخ های پیشین دیده شده است.

اداره منظّمی به نام «انکیزیسیون»^(۱) - محکمه تفتیش عقاید - به وجود آمد تا صدمات و لطمات جبران ناپذیری را بر هواخواهان علم وارد سازد. نتیجه قطعی این آزارها و شکنجه ها، این شد که رهبران رنسانس دشمنان خونین کلیسای مسیحی شدند و طولی نکشید که عداوت و خصومت نسبت به **کلیسا**، مبدل به عداوت و خصومت با **مسیحیت** شد و کار به جایی کشید که آنچه اساس کلیسا وابسته به آن بود، مورد نفرت و عداوت قرار گرفت.

پیشرفت های بی سابقه علمی و فنی پنجاه سال اخیر، همان طوری که بر پیکر مجهز کیش هایی مانند مسیحیت ضربه زد، مانع رشد و پیشرفت اسلام نیز گردید، ولی هم زمان با اینکه پیروان سایر ادیان، به صورت روزافزونی به واسطه ناسازگار بودن عقایدشان با فکر علمی جدید از مذهب روگردان می شوند^(۲)، مسلمانان بیشتر از پیش، به نیروی شگف آور اسلام متوجه می شوند، زیرا اسلام درست برعکس سایر ادیان، کیشی است برای همه ازمنه و اعصار، زیرا تعلیمات آن عملی است و جنبه واقع بینی دارد. این معنی را دوران گذشته مدلل ساخته و زمان آینده نیز به طریق اولی اصالت آن را ثابت خواهد کرد.

۱- Inquisition

۲- مطابق مندرجات مجله هفتگی «تایم» (Time) مورخ ۲۹ مه ۱۹۶۴ م ضمن آخرین آمار، هفتاد میلیون آمریکایی اعلام کرده اند که به مذهب رسمی پایبند نیستند، این وضع در پاره ای از کشورهای اروپایی بدتر است، کلیساهای خالی و نیمکت های بی صاحب، دلیل واضح و برهان گویایی از وضع بحرانی مسیحیت است.

ارزیابی عقاید مسیح

کیش واقعی و مذهب حقیقی حضرت مسیح (ع) غیر از اسلام نبود و این پولس مقدس! بود که افکار موهومی را در این کیش ساده و بی آرایش وارد کرد و این حقیقت مسلم، در نتیجه بحث و فحص های تازه در علوم الهی افشا شده است. دکتر «آرنول میر»^(۱) استاد علوم الهی در دانشگاه «زوریخ» در کتابی به نام «مسیح و پولس» نگاشته، به طور روشن و آشکاری، این مطلب را بررسی کرده و می گوید: «اگر مسیحیت این است، پس این چنین مسیحیتی به وسیله پولس تأسیس شده، نه به وسیله خدای ما مسیح!» استاد مزبور این مطلب را پس از مطالعه عمیق در اصول و عقاید کلیسایی اظهار کرده است. محقق مسیحی و بزرگ دیگری، به نام دکتر «جوهانس ویس» استاد دانشگاه «هایدلبرگ» همین نظریه را در کتابی که به نام «پولس و مسیح»^(۲) نوشته، تأیید می کند و می گوید:

«ایمان و عقیده ای که به وسیله پولس درباره مسیح اظهار شد، در مقایسه با تعلیمات مسیح چیز جدیدی بود! و یا یک نوع مذهب تازه ای». پس آنچه را که تحقیقات و بررسی های امروزه به دست آورده، در ۱۴۰۰ سال پیش اسلام آن را اعلام نموده است. قرآن مجید می گوید: «آیا شما انتظار دارید (ای گروندگان) که به شما ایمان بیاورند؟ و حال اینکه می بینید گروهی از آنها هستند که کلام خدا را شنیدند و بعد از دانستن و درک کردن، آن را تحریف نمودند»^(۳)، و بعد می گوید: «وای بر آنهایی که کتاب را خودشان می نویسند و سپس می گویند این کتاب از طرف خداست، تا اینکه بهای کمی از آن به دست آورند، پس وای بر آنها از آنچه دست های آنها نوشت و وای از آنچه کسب می کنند»^(۴).

۱- «Jesus and Paul» تألیف Dr. Arnold Meyer، صفحه ۱۳۲.

۲- «Paul and Jesus» تألیف Dr. Johanne Weiss، صفحه ۱۳.

۳- قرآن مجید، سوره ۲، آیه ۷۵.

۴- قرآن مجید، سوره ۲، آیه ۷۹.

حضرت مسیح مسئله فدا شدن به خاطر بخشوده شدن بشر را به نحوی که امروز مسیحیان به آن ایمان دارند، بیان نکرده است، بلکه برعکس، تعلیماتش عین تعلیمات اسلام بوده است که به عقل بشر احترام می‌گذارد و این نظریه را رد می‌کند، زیرا منطق و عدالت با چنین عقیده‌ای موافق نیست.

نظریه اصالت گناه

مسیحیت پولس مبتنی بر اندیشه گناه است و به موجب این عقیده، انسان مخلوقی است که ذاتاً گناهکار است! و آثار گناهی را که آدم مرتکب شد، به تمام فرزندان آدم سرایت کرده است و از آنجایی که به اقتضای عدالت خدا، بایستی غرامت و فدیة‌ای برای گناهان موروثی و غیرموروثی پرداخته شود، فرزند خدا! به صورت بشر درآمد و روی صلیب جان داد و برای گناهان مردم فدا شد!!.

و به موجب این اندیشه، هیچ فردی نمی‌تواند نجات یابد! مگر اینکه به خون مسیح معتقد باشد! از این عقیده چنین معلوم می‌شود که خدای مسیح بیشتر از آنکه خدای محبت باشد، خدای بی‌عدالتی است، زیرا وقتی که شخصی بدون تعصب به مسئله هبوط بشر و اصالت گناه و محکومیت دائمی اکثریت بشر و عقیده به فدیة و غرامت می‌نگرد، جز این نتیجه‌ای به دست نمی‌آورد، و ناگفته پیداست که این مجموعه افکار و اندیشه‌ها، تصویر مطلوبی از دین و مذهب را نشان نمی‌دهد. بدون تردید خدای مسیح، شباهتی به این گونه عقاید کلیسا نداشت، بلکه خدای مهر و محبت بود.

این مفهوم در بسیاری در آیات قرآن جلوه گر است، زیرا محبت و رحمت اولین صفت خداست. اسلام عقاید مربوط به اصالت گناه را محکوم می‌داند و فرزندان انسان که از مادر متولد می‌شوند، پاک و بی‌گناه هستند. اسلام می‌گوید: گناه، معنایی است اکتسابی، نه ذاتی و ارثی، و به هر حال گناه یا فضیلت، با بیدار شدن عقل بروز می‌کند، و در این صورت این دو معنی فقط به کسی نسبت داده می‌شود که بتواند صحیح را از خطا تمیز دهد، و چون کودک این تشخیص را ندارد، نسبت دادن گناه به ذات کودک معقول نیست. اسلام بشر را ذاتاً بی‌گناه می‌داند و به ما می‌آموزد که مرد و زن از یک گوهر آفریده شده و همه دارای

یک روح هستند و برای تعقل و ادراک و تحصیل مزایای اخلاقی و معنوی، آمادگی دارند.

چهره مشخص اسلام، نظری را که در این باره ابراز می‌دارد، مبتنی بر عدالت محض و سلامت عقل و نورانیت هر دو جنس است. اسلام راه تحصیل سعادت حقیقی را نشان می‌دهد و از آنجایی که خدا **خیر محض** است، پس آنچه از طرف او برسد، باید خوب تلقی شود. شرّ و فسادى که مردم را رنج می‌دهد، مربوط به اشتباهات خود انسان و انحراف وی از راه راست است. در این صورت اگر مردم زندگی خودشان را با احکام خدا تطبیق دهند، به تعبیر قرآن: «**نه ترس و بیمی آنها را فرا خواهد گرفت و نه اندوهی**». در اندیشه اسلام، ما همه باید خود را در حضور خدایی ببینیم که سرچشمه نور و حقیقت و سعادت است. نور الهی ظلمت نادانی را زایل خواهد کرد و چون وجود خدا سرچشمه همه فضایل است، پس با حضور و نظارت خدا، هیچ شرّی به ما نخواهد رسید و چون خدا سرچشمه خرسندی و اطمینان خاطر و سعادت است، در این صورت اگر دل‌های ما همیشه به یاد او باشد، انوار مسرت و سعادت بر روی ما خواهد درخشید، آیه شریفه: «ما برای خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم»، در روح ما انعکاس خواهد یافت و ما را از هر نوع رنج و اندوهی نجات خواهد داد.

اندیشه الوهیت و پسر خدا بودن

اندیشه خدا بودن بشر، در نظر «ژانتیل‌ها» عجیب نبود، زیرا افسانه‌هایی که آنها داشتند، وضعی داشت که خدا را مجسم معرفی می‌کرد. تحمل رنج و شکنجه پسر خدا، برای نجات بشر و رستخیزش، و همچنین گناه بشر و کفاره دادن بهوسیله فدیة شدن خدا، مضامین و مفاهیمی بود که در ادبیات **یونان و روم** شیوع کامل داشت. به طوری که «گیبون» مورخ معروف معتقد است: ژانتیل‌های دوره «پولس مقدّس» کسانی بودند که این معانی و مفاهیم را، به سهولت می‌توانستند در وجود حضرت مسیح ببینند و این مضامین و مفاهیم صورت و جلوه‌ای بود از خدای خودشان که «پولس» آن را در وجود حضرت مسیح مصوّر می‌ساخت، و نیز ژانتیل‌ها «پولس» را فرستاده‌ای می‌دانستند که نماینده

طبقه ای است که در روزگار قدیم، از آسمان به زمین آمده و در کارهای زندگی بشر، با مردم همکاری کرده است!

چشم بیدار و مراقب پولس مقدس و رهبانانی که پایه گذاران حقیقی کلیسا بودند، به سهولت می توانست جنبه روانی بشر را ببیند، بنابراین آنها لباس الوهیت را بر قامت مسیح پوشانیدند و نوشته های خودشان را با اصطلاحات رایج در بت پرستی و ادبیات فلسفی آن عصر، اشباع کردند.

شاید تعصب افراطی آنها در این زمینه، آنها را وادار کرد که در نشر و تعمیم تعلیمات خود، روشی را اتخاذ کنند که از این جهت مفید و مؤثر باشد^(۱)، در صورتی که یک نفر مسیحی که به حضرت مسیح(ع) عشق می ورزد، باید متوجه و مراقب کلمات آن حضرت باشد، زیرا نجات او و رضای خدا، در پیروی از کلمات حضرت مسیح خواهد بود، نه در پیروی از کلمات پولس، که خود مسیحیان او را «دومین مؤسس مسیحیت» می شمارند.

با توجه به اینکه مسیحیتی را که حضرت مسیح بشارت داد، با کمال شکوه و عظمت اصلی در صفحات قرآن، جلوی نظر ما می درخشد، چرا ذهن خود را با مسیحیتی که پولس آورده آلوده کنیم؟ اگر مسیحیان عصر حاضر درباره این مسائل تعمق کنند، برای گشودن افق تازه - یعنی افق واقعی و حقیقی - بصیرت کافی کسب خواهند کرد و اگر با نظر بصیرت، به اهل حقیقت بنگریم، این بصیرت به ما اجازه نخواهد داد که مسیح را فرزند خدا بدانیم، زیرا وقتی که آدم(ع) بدون پدر و مادر به وجود آمد و او را کسی پسر خدا ندانست، چگونه می شود که مسیح در روی زمین پسر خدا خوانده شود؟.

آیه ای از قرآن کریم، مفهوم اعجازآمیز وجود مسیح را به وضوح تشریح می کند، آنجا که می گوید: «چون فرشتگان به مریم گفتند ای مریم؛ خدا تو را بشارت می دهد به کلمه ای از خودش که اسم او مسیح، عیسی پسر مریم است و در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان درگاه خداست و او در گهواره در حال کودکی و در بزرگی، با مردم سخن می گوید و از اشخاص صالح خواهد بود. مریم گفت: پروردگارا؛ چگونه ممکن است فرزندی داشته باشم در حالی که هیچ بشری مرا

۱- این بحث در کتاب «Sources of Christianity» (منابع مسیحیت)، تألیف خواجه کمال الدین، چاپ پاکستان، به تفصیل آمده است.

لمس نکرده است؟ (فرشته) گفت: آنچه خدا بخواهد این گونه خلق می کند و همین که اراده او به امری تعلق گرفت، پس هر آینه به او می گوید «موجود» باش و آن، همان دم موجود می شود»^(۱).

این است مفهوم و معنای قدرت خلاقه و عظمت و شکوه خدا از نظر اسلام. قدرت فایقه خدای متعال، اقتضا ندارد که بذری را بگیرد و آن را کشت کند، بلکه قدرت او فقط در این است که امر کند به اینکه: «باش، پس بشود» (کن فیکون). مطابق تعلیمات اسلام، مسیح(ع) پیغمبر و فرستاده خدا و کلمه او بود که بر مریم القاء شد. روح او مانند آدم یا دیگران، تابع اراده خداست. قرآن کریم می گوید: «کسانی که گفتند عیسی فرزند مریم، خداست، کافر شده اند و حال آنکه مسیح گفت: ای فرزندان اسرائیل؛ خدایی را که پروردگار من و شماست، پرستید و به طور قطع و مسلم هر کسی برای خدا شریک قائل شود، خدا بهشت را بر او حرام می کند و سرانجام جایگاه او جهنم است و برای ستمکاران یار و یآوری نخواهد بود، و البته کسانی که گفتند خدای متعال یکی از خدای سه گانه است، کافر شدند و هیچ خدایی جز خدای یگانه وجود ندارد و اگر مسیحیان از این گفتارشان دست برندارند، کسانی که کفر ورزیده اند، به عذاب دردناک مبتلا خواهند شد. آیا نزد خدا توبه نمی کنند و استغفار نمی نمایند؟ در صورتی که خدا آمرزنده و بخشنده است. مسیح پسر مریم، کسی نیست جز اینکه پیغمبری باشد که پیش از او پیغمبرانی آمده اند و مادرش تصدیق کننده خدای متعال بوده و هر دو غذا می خورده اند. بین چگونه برای آنها آیات را توضیح می دهیم و سپس نگاه کن که تا چه حد در کفرشان پایداری می کنند، بگو آیا غیر از خدا چیزی را می پرستید که برای شما نه زیانی دارد و نه سودی و حال اینکه خدا شنوا و بیناست»^(۲).

مسیح، خدا یا پسر خدا؟

«الوهیت» یعنی خدا بودن یا پسر خدا بودن، مسیح(ع) نیز به چهار دلیل، که یکی از پژوهشگران اسلامی آنها را شرح داده، مردود است:

۱- قرآن مجید، سوره ۳، آیات ۴۵ تا ۴۷.

۲- قرآن مجید، سوره ۵، آیات ۷۵ تا ۷۹.

۱ - همه می دانند که **مسیح** از **مریم** متولد شد... در این صورت کسی که از زنی متولد شده باشد، نمی تواند خدا یا پسر خدا باشد، زیرا پرورش یافتن کودکی در رحم مادر، با الوهیت سازگار نیست و ولادت امری است که از همان آغاز، مسبوق به **عدم** است و اگر چیزی بعد از اینکه وجود نداشته، پیدا شود، این دلیل آن است که او قابل فناست و محکوم به مرگ و زوال. در صورتی که وجود خدا، جاوید است و ابدی، و فناپذیری برای او نمی توان فرض کرد.

۲ - اگر حضرت مسیح(ع) خدا بود، چرا بنی اسرائیل را خطاب کرد و گفت: «ای بنی اسرائیل؛ پروردگار فقط یک خداست و به پروردگارتان با تمام قلب و تمام روح و تمام فکر و تمام نیرویی که دارید، عشق بورزید»^(۱).

۳ - مسئله یگانگی خدا موضوعی است که پیغمبران و متفکران، همه آن را قبول دارند و یگانگی خدا نکته ای است که قرآن کریم به شدت بر آن تکیه دارد و می گوید هر پیغمبری یگانگی خدا را به مردم تعلیم داده و در همه زمان ها و عصرها این عقیده، پایه تعلیمات اسلام بوده است، بنابراین، این عقیده در سراسر تعلیمات همه پیغمبران تشریح شده است و بدیهی است که **توحید** اصولاً با **تثلیث** یا تعدد خدایان، مخالف است و دو عقیده متضاد در آن واحد و در مسئله واحد، با یکدیگر جمع نمی شوند. ولی چه باید کرد؟ گویا مسیحیان خود را به چنین معنایی قانع ساخته اند! ولی قرآن کریم باطل بودن چنین عقیده ای را این گونه تشریح می کند: «و آن زمانی که خدا به عیسی بن مریم گفت: آیا تو به مردم گفته ای که غیر از خدا، من و مادرم را خدا قرار دهید؟ عیسی گفت: خدایا! تو از شرک منزهی و سزاوار من نیست که چیزی را بگویم که حق ندارم و اگر چنین حرفی را گفته باشم تو می دانی و تو به مکنونات قلب من آگاهی، ولی من آنچه را در ذات اقدس تو است، نمی دانم. در حقیقت دانای غیب تویی، من جز آنچه که تو به من امر کرده ای به آنها چیزی نگفته ام، بلکه

۱- مراجعه شود به انجیل مرقس ۱۲ تا ۲۹.

آنچه بدان‌ها گفتم این است: خدایی را که پروردگار من و شماست پرستید و مادام که در میان آنها بودم من شاهد و ناظرشان بودم و زمانی که تو مرا میراندی، تو ناظر آنها بوده‌ای از اعمال آنها خبر داری، البته تو به هر چیز عالم و گواهی^(۱).

۴ - حضرت مسیح(ع) مانند همه پیغمبران، پیغمبری بود و بنده‌ای از بندگان برگزیده خدا، و مانند هر پیغمبری معجزه‌ای داشت ولی آوردن معجزات دلیل خدایی نیست، بلکه دلیلی است برای پیغمبری و رسالت و اگر ولادتش بدون پدر، دلیل الوهیت(خدایی) باشد، پس همانطور که گفتیم آدم و فرشتگان هم که بدون پدر و مادر خلق شده‌اند، به دلایل قوی‌تر می‌توانند ادعای الوهیت بکنند، و اگر زنده شدن مردگان به دست او دلیل خدایش باشد، پس باید معجزه «الیشع» در حال حیات، درباره کودک مرده نیز دلیل خدایی وی شناخته شود^(۲) و یا معجزه او در قبرش، پس از مرگ خودش، دلیل قوی‌تری برای خداوندی او باشد. و این معجزه چنین بود که مرده‌ای را در قبر «الیشع» انداختند و او دوباره زنده شد و روی پای خودش ایستاد^(۳). این معجزه‌ای بود که به وسیله پیغمبری که مرده بود، انجام شد.

در واقع تا جایی که مربوط به معجزات است، مسیح کار فوق العاده‌ای که سایر پیغمبران نتوانسته باشند نظیر آن را انجام بدهند، انجام نداده است. اگر بگویند مقام او بالاتر از مقام همه مخلوقات است که فانی می‌شوند، می‌توان گفت: در این صورت او باید در مقامی بالاتر از نیازمندی‌های اشخاصی که فانی می‌شوند، قرار گرفته باشد! و مهمترین نیازها، خوردن غذاست که بدون آن، هیچ بشری نمی‌تواند زندگی کند، ولی خدا به غذا احتیاج ندارد.

اما حضرت مسیح(ع) درست همانطور که همه ما نیازمند به خوردن و نوشیدن هستیم، او نیز محتاج بود. الوهیت و احتیاج، دو معنای متضاد می‌باشند که

۱- قرآن مجید، سوره ۵، آیات ۱۱۹ و ۱۲۰.

۲- مراجعه شود به کتاب مقدس، قسمت دوم «پادشاهان»، فصل ۴، آیات ۳۲ تا ۳۵ (ترجمه فارسی، چاپ لندن، صفحه ۵۸۰).

۳- کتاب مقدس، قسمت دوم «پادشاهان»، فصل ۱۳، آیات ۲۰ و ۲۱ (ترجمه فارسی، چاپ لندن، صفحه ۵۹۹) م.

نمی‌توانند با یکدیگر آمیخته شوند. خدا وجودی است که به هیچ چیز احتیاجی ندارد، در صورتی که همه چیز محتاج به اوست. از این گذشته، قرآن کریم ثابت می‌کند که اصلاح بشر به مردانی سپرده شده است که خدا به آنها وحی و الهام می‌نماید، تا مردم سرمشقی داشته باشند و حتی سرمشق بودن از عهده فرشته ساخته نیست.

در این صورت چگونه خدای بشری! برای موجوداتی که صدها نوع هوی و هوس و شهوت دارند، می‌تواند سرمشق باشد؟ و همه می‌دانیم که هوی و هوس و شهوت برای خدا امکان ندارد.

عقل نیز نمی‌تواند مردی را که از رحم زنی درآمده و از نیازمندی‌های بشری رنج‌ها برده و مانند همه افراد بشر، رشد کرده و دارای قد و قامت و قدرت و حکمت شده است، به عنوان خدایی بپذیرد.

اعتقاد به محدودیت خدا و عقیده به اینکه خدا کاملاً به صورت بشر درآمده، مانند این است که کمال خدا را انکار کرده باشیم و بدون شک این مطلب، از عقاید قدیمی بت پرستی است که مسیحیت نیز اسیر آن شد و تصور کرد که مرد بزرگی به صورت خدا مجسم شده است!

به طور کلی دیدگاه اسلام این است که همه پیغمبران «بشر» بوده‌اند و در سایه فضیلت و تقوی و خداپرستی و بی‌گناهی، ارزش آن را پیدا کرده‌اند که از برگزیدگان و پیغمبران او باشند و البته چون مردمانی بسیار بزرگ و ممتاز بوده‌اند، خدا امر خودش را به آنها ابلاغ کرد، تا بتوانند مطابق امر خدا زندگی کنند و دیگران را به حقیقت و درستی رهبری نمایند. خداوند به آخرین و بزرگترین پیغمبر خود حضرت محمد(ص) فرمود:

«بگو من بشری هستم مانند شما و به من وحی شده است که خدای شما یکی است، در این صورت راه مستقیم به سوی او را بگیرید و بخشش و رحمت او را جلب کنید»^(۱).

۱- قرآن مجید، سوره ۱۸، آیه ۱۱۰.

معمای تثلیث

پدر + پسر + روح القدس!

تثلیث واقعاً یک معمایی است؛ یعنی سه گانگی خدا، که پایه و مبنای دینی مسیحی شده، شخصیت های برجسته، از جمله رجال مذهبی مسیحی، فلاسفه، دانشمندان و علمای همه اعصار را مبهوت ساخته است.

پروفسور «ارنست میکل» دانشمند آلمانی در کتابی که به نام «معمای جهان» تألیف کرده، می نویسد: «عقیده تثلیث که سه رکن عمده اندیشه مسیحیان را تشکیل می دهد، به این بیان منتهی می شود که خدای مسیحیت در حقیقت از سه شخصیت مختلف به وجود آمده است: خدای پدر؛ عیسی مسیح؛ روح القدس. و این در واقع به صورت رمز و معمایی درآمده و فکر میلیون ها علمای مسیحی را به خود مشغول داشته و آنان در طول هزارونهصد سال اخیر افکارشان را در این باره خسته کرده اند. مندرجات انجیل ها که تنها منبع و مدرک این «شرک سه گانه» است!، درباره ارتباط این سه شخصیت با یکدیگر، کاملاً مبهم و تاریک است و نمی تواند جواب رضایت بخشی به چگونگی مسئله «وحدت» آنها بدهد. از طرف دیگر، باید با کمال دقت، توجه کرد که این مسئله مرموز و اندیشه مبهم تثلیث، به طور طبیعی فکر کودکان ما را در سال های اول تحصیل مشوش و مغشوش می سازد. کودکان ما یک روز صبح ضمن تعلیمات مذهبی شان می آموزند که سه مساوی است با یک! و ساعتی بعد، همین که به مدرسه می روند و درس ریاضی می خوانند، به آنها گفته می شود که سه بار یک، مساوی است با سه!... خوب به خاطر دارم که انعکاس این آشفتگی، در روزهای اول تحصیل مدرسه، مرا به کجا برد و با من چه کرد؟! البته مسئله تثلیث مانند بسیاری از عقاید مسیحی، عنصر اصلی در مسیحیت نیست، بلکه همه می دانند که این مسئله از مذهب های دیگر گرفته شده است»^(۱).

پس از مسیح، مسیحیان برای خود رب النوعی درست کردند که در کتاب های موسی و پیغمبران دیگر، اثری از آن نیست و چگونگی آن، برای همه اسرائیلی ها

۱- «The Riddle of the Universe» (معمای جهان)، تألیف MaeckehErnest ،

امری مجهول بود.

عقیده به «خدای پسر» یا رب النّوع جدید، تمام عقاید عهد عتیق را به هم زد و کلیه عقایدی را که پیغمبران خدا، قرن ها به مردم ابلاغ کرده بودند تا اینکه مردم بتوانند زندگی پاک و پاکیزه ای داشته باشند و از قید و بند گناه آزاد شوند، از میان برد و پاکی از گناه، به صورت نظریه نامعقولی درآمد، مبتنی بر این نظریه که مسیح(ع) در واقع خدا بود و مرگ را روی صلیب استقبال کرد! تا اینکه جهان را نجات بدهد! و مسیحیان در ایجاد عقیده به خون مسیح(ع) که آن را شرط اصلی تطهیر از گناهان دانسته اند، عملاً از استغفار و توبه در پیشگاه خدا، بر کنار مانده و راه دیگری در پیش گرفتند.

مسیحیان در این نقطه توقف نکردند و در راستای پریشانی های فکری، تا آنجا پیش رفتند که مسیح(ع) را به مرتبه خدایی رساندند، ولی هیچ شخص اندیشمندی، هرگز حاضر نیست از عبادت خدای یگانه منصرف شود و به جای آن در برابر موجودهای بشری خاضع گردد و آنها را با خدای حقیقی مساوی بداند، و سه شخصیت مشخص و متمایز را از لحاظ قدرت و عظمت یکسان بداند و سپس با فرمول غیر قابل قبولی، این سه شخصیت را به صورت فرد واحدی درآورد! ولی اکنون متأسفانه باید بدون تردید، سه شخصیت به اصطلاح در یک فرد را، اصل مخصوصی از منطق مسیحی دانست.

اسلام وقتی که مفهوم حقیقی خدا را به ما تعلیم می دهد، بی نظیر بودن خدا را نیز اعلام می دارد و می گوید خدا شریک ندارد و خود به تنهایی، وجودی است کافی و کامل که آفریننده و روزی دهنده همه بوده و دانا و مهربان و رحیم و مستغنی از همه چیز است؛ خود مولود نیست و هیچ چیز از او زاییده نمی شود و هیچ چیز در خدایی با او مساوی و شریک نیست... او ذاتی است یگانه و قدرت ذاتی و نیروی اراده او منحصر به خود اوست: «**بگو خدا یکی است و خدایی است مستغنی از همه چیز و همه کس، نه می زاید و نه زاییده شده است و هیچ چیز همانند او نیست**»^(۱).

و نیز می گوید: «خدا؟ جز او خدایی نیست که زنده است، نه او را چرت فرا

۱- قرآن مجید، سوره ۱۱۲، آیات ۱ تا ۴.

می گیرد و نه خوابی، آنچه در آسمان ها و در زمین است از آن اوست. کیست که نزد او جز به اجازه او شفاعت کند؟ آنچه که پیش روی ایشان و پشت سرشان هست، می داند و به هیچ مقدار از علم او، جز آنچه خودش بخواهد، احاطه پیدا نمی کنند. کرسی او آسمان ها و زمین را فرا گرفته است و نگهداری این دو، بر او گران نیست. و اوست بلند و برتر و بزرگ. در دین اکراه و اجبار نیست (زیرا) به طور مسلّم راه رشد از گمراهی آشکار شده است، پس اگر کسی به ستمگران کفر بورزد و به خدا ایمان بیاورد، همانا به دست اویز استواری چنگ زده است که برای آن سستی وجود ندارد و خداست شنوای دانا. خدا دوست و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند و آنها را از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون می آورد و کسانی که کفر ورزیدند، دوستانشان ستمگران اند که آنها را از روشنایی به تاریکی بیرون می راند، آنها یاران آتش اند و در آتش همیشه می مانند»^(۱).

نقشه مسیحیان برای نجات

عقیده مسیحیان درباره اینکه: «خدای پسر(مسیح) چنان مرگ پُر مشقّتی را برای گناهان ما تحمل کرد» فکر روشن و کنجکاو هیچ فردی را اقناع نمی کند، زیرا باور کردن آن برخلاف عقل و خرد است. **آیا چنین موضوعی با عدالت خدا سازگار است که: یکی گناه کند و دیگری برای گناه او، کیفر**

بیند؟

مسیح برای گناهان بشر جان نداد، بلکه آمد که قانون موسی و سایر انبیاء ابراهیمی را پیاده کند و به طوری که قرآن کریم در آیات زیر روشن می کند، خدا شدن مسیح از ساحت آن حضرت به دور است.

قرآن مجید می گوید: «یهودیان به واسطه کفرشان و گفتارشان، بر مریم تهمت بزرگ زدند و گفتارشان به اینکه ما عیسی مسیح پسر مریم پیغمبر خدا را کشتیم، و حال اینکه نه آنها او را کشتند و نه به دار آویختند، بلکه امر بر آنها مشتبه شد و همانا کسانی که درباره او اختلاف کردند، راجع به او در شکّ و تردید هستند و

۱- قرآن مجید، سوره ۲، آیه ۲۵۴.

هیچ نوع علمی درباره او ندارند، جز پیروی از گمان و پندار و به طور قطع و مسلّم او را نکشتند، بلکه خدا او را به سوی خود فرا خواند و بالا برد و خدا عزیز و حکیم است»^(۱).

بنا به گفته «جرج سیل» این حقیقت مسلّمی است که فرقه های مسیحی به فاصله زیادی قبل از زمان پیغمبر اسلام، معتقد بودند که مسیح به دار آویخته نشده است. «بزیلیدان ها»^(۲) در آغاز مسیحیت منکر مصلوب شدن مسیح بودند و عقیده داشتند که «سیمون سریانی» به جای مسیح مصلوب شده است. پیش از این فرقه های «کرنی تین ها»^(۳) و «کرپکراتین ها»^(۴) همین عقیده را داشتند که فرد مصلوب، مسیح نبود، بلکه یکی از پیروانش بود که به او شباهت داشت و هم او بود که مصلوب شد.

«فوتیوس»^(۵) می گوید در کتابی به نام «سفر رسولان» که مربوط به وقایع پطرس، یوحنا، اندرو، توماس، پولس و مطالب دیگر است، خوانده است که این مسیح نبود که به دار آویخته شد، بلکه کس دیگری به جای او مصلوب شده است و بنابراین، این شخص به کسانی که تصوّر می کنند او را به دار زده اند، می خندید. علاوه بر این، در مورد بشر بودن مسیح نیز فرقه هایی در مسیحیت ابراز عقیده کرده و او را خدا ندانسته اند.

مسیحیان امروز برای اثبات اینکه گفتار مسیح بر روی دار: «کار تمام شد»^(۶)، از ناحیه شخص دیگری که به قول مسلمانان به طور اشتباه به صلیب میخکوب شده بود، صادر نشده است، مدّعی می شوند که مقصود مسیح این بود که کار او برای نجات بشر انجام شد و به کمال رسید! مسیحیان می گویند این در حقیقت صدای فاتح بود و بنابراین غیرممکن است معتقد شویم به اینکه مردی که مصلوب شد، کسی جز شخص مسیح بوده است!...

۱- قرآن مجید، سوره ۴، آیات ۱۵۵ تا ۱۵۷.

۲- Basilidans

۳- Coornithians

۴- Carpecratieons

۵- Photius

۶- انجیل یوحنا، باب ۱۹، آیه ۳۰.

ولی حقیقت این است که چون پاسبانان آمدند تا مسیح را در محلی که در آنجا حضور داشت دستگیر کنند، کس دیگری قبل از سایر افراد وارد خانه شده بود و اتفاقاً پاسبانان، اولین شخصی را که وارد شد و به حضرت مسیح شباهت داشت، دستگیر نموده و یهودیان به تصوّر اینکه او مسیح است، او را محکوم به مرگ کردند. ولی طولی نکشید به اشتباهشان پی بردند و به آواز بلند گفتند: «**اوه! این**

قربانی مسیح نبود!».

دیگران گفتند: «پس مسیح کجا رفته است؟ مسیح در خانه بود! و اگر ما فرض کنیم که این قربانی عیسی مسیح بود، پس آن مردی که نخست وارد خانه شد کجا رفت؟ و اگر تصوّر می کنید که او همان مردی بود که به دار آویخته شد، پس عیسی مسیح کجاست؟».

قرآن کریم می گوید: «نه او را کشتند و نه به دارش آویختند، بلکه امر بر آنها مشتبه شد و کسانی که در این باره اختلاف دارند و در شکّ و تردیدند، هیچ گونه علمی جز پیروی از گمان و توهم ندارند»^(۱).

اگر ما برای یک دقیقه، فرضیه فدیّه شدن را صحیح بدانیم، باید از خود پرسیم چه آثاری بر آن مترتب می شود؟.

ما می پرسیم آیا کودکانی که از مادر متولد می شوند بی گناه هستند یا نه؟... اگر بی گناهند چرا آنها را غسل تعمید می دهند؟ و اگر غسل تعمید شرط بی گناهی آنها باشد، پس همه مسیحیانی که غسل تعمید داده شده اند، باید بی گناه باشند و پس از آن باید پرسید در میان این همه مسیحی چه شخصی می تواند ادعا کند که بی گناه است؟... این فساد همه جانبه و گسترده در غرب و دو جنگ گذشته و تهدید جنگ تخریبی «اتمی»، برای نسل ما دلیلی است روشن و آشکار که خون یک نفر معصوم (بی گناه) نمی تواند فدیّه باشد و ارواح بشر را تطهیر کند، و در این صورت چرا مسیح باید مصلوب شود؟.

مطابق مندرجات «عهد عتیق» مجازات و تنبیهی که برای زن و مرد مقرر گردیده

۱- انجیل «برنابا» نیز گفته قرآن را تصدیق می کند و ما در کتاب مستقلى که تحقیق علمی درباره «انجیل برنابا» است، آیاتی از آن نقل خواهیم کرد.

بود، این بود که، مرد باید روزی اش را با عرق جبین به دست آورد و زن کودکش را با تحمل رنج و مشقت بزیاید!^(۱)

حالا ما از مسیحیان می پرسیم که، آیا پس از مصلوب شدن مسیح، این عذاب و مجازات از بین رفته است؟ تصور نمی کنیم هیچ کس بتواند وجود و بقای این مجازات و عذاب! را تکذیب کند. در این صورت باز باید پرسید: پس چرا مسیح مصلوب شد؟ آیا فدیة ای برای گناهان جهان بشریت، پرداخت شد؟! اگر چنین باشد پس این عذاب و شکنجه بایستی از میان افراد بشر رخت بر بسته باشد، در صورتی که هنوز وجود دارد. و همچنین باید گناه آدم و حوا از بین رفته باشد. و باید پرسید اگر خدا، رحیم است و جهانیان را دوست می دارد، چرا بدون اینکه فدیة ای و غرامتی بدهیم ما را عفو نکند؟! شاید در جواب بگویند، عدالت اقتضا ندارد که بی جهت بشر را ببخشد! در این صورت چطور می توانیم معتقد شویم که خدا عادل است و مجازات گناهی را که هیچوقت مرتکب نشده ایم، بر ما تحمیل کند؟!.

بدون اینکه خود ما خواسته باشیم خدا ما را آفریده است و اگر آنطور که مسیحیان می گویند، او ما را در زیر **گناه** آفریده، پس چگونه می توانیم معتقد شویم که او خدای مهربان است؟ و برخلاف این حرف ها، اسلام خدایی را به ما معرفی می کند که رحیم و غفور است و هیچ کس را به جرم گناه دیگری، مجازات نمی کند.

در اینجا ما نمی خواهیم درباره تشخیص حدود عدالت خدا بحث کنیم، زیرا مسئله عدالت بین خالق و مخلوق امری است بسیار دقیق، و ما نمی توانیم عقیده داشته باشیم که عدالت خدا مانع از عفو و بخشش او خواهد بود. یعنی ما نمی توانیم بگوییم که خداوند هیچوقت بدون غرامت و فدیة ما را عفو نخواهد کرد، زیرا قرآن مجید می گوید: «**ای بندگان من که بر خود اسراف روا داشته اید، از رحمت خدا نومید نباشید، به طور قطع و مسلم خدا همه گناهان را می بخشد، اوست آمرزنده و مهربان و قبل از آنکه**

۱- سفر پیدایش، باب ۳، آیه ۱۴ تا ۱۹.

عذاب بر شما نازل شود توبه کنید و به سوی پروردگارتان روی آورید...»^(۱).

پس عقیده مصلوب شدن مسیح، بدعتی است که بعداً پیدا شد و جزئی از آیین مسیح(ع) نیست. و نیز در قرآن کریم آشکارا خاطر نشان شده است که: «مسیح(ع) روی صلیب جان نداد» و روزی به دنیا خواهد آمد... اصولاً باید گفت همه عقاید و تصوّراتی که مصلوب شدن مسیح را تأیید می کند، بدین منظور رواج گرفت که بقایای یهودیت و کیش یهود را تحمیل کند و قدرت پنهانی آن را رونق دهد:

«شائول» یک محقق یهودی یونانی شده، که اسمش را عوض کرد، و خود را پولس نامید، در اثر یک سلسله حوادث، مؤسس مسیحیت فعلی شد و نقش خود را به بهترین شکل ایفا کرد و دستگاه وحی الهی مسیح را ویران نمود تا اینکه تمیز و تشخیص بین یهودیان و «ژانتیل»ها باقی نماند و مذهب خود را بر جهان یونان و روم تحمیل کرد. به هر حال بزرگترین سهمی که پولس در این عمل دارد، این است که عقیده مصلوب شدن مسیح را ترویج داد و شکست اخلاقی یهودیان را به دست مسیح(ع) به صورت دیگری جبران کرد و آن را برای یهودی ها پیروزی دانست و این پیروزی، برای یهود، استمرار یافت. «وج.شرد»^(۲) در یک رساله تحقیقی به نام «چه کسی مسیحیت را تأسیس کرد، مسیح یا یهودیت؟»^(۳)، نکات جالبی دارد و می گوید: «من به طور قطع و مسلم معتقدم که عقیده مصلوب شدن مسیح را یهودیت به منظور بقای خود، اختراع کرد و تبلیغ نمود و در نشر این فکر اهتمام ورزید. از خوانندگان می پرسیم: اگر این داستان در غرب، شایع و پذیرفته نشده بود که عیسی اسرائیلی، پسر خدا به وسیله مصلوب شدن با رنج و مشقت جان داد تا اینکه برای گناهان همه جهانیان شفاعت کند، و سپس از گور در آمد و به آسمان رفت و در آنجا زنده است و

۱- قرآن مجید، سوره ۳۹، آیات ۳ تا ۵۹.

۲- W. J. Sheard

۳- «Who Founded Christianity, Jesus Or Jewry?»

مانند خدا حکومت می کند، یهود و یهودیت، امروز چه وضعی می داشت؟ و اگر داستان نجات ملت های غیریهودی به وسیله مصلوب شدن مسیح شامل داستان مسیح (ع) نمی شد، وضع یهود امروز چه بود؟ و نیز وابسته بر این بحث است، که یهود دین خود را نماینده مقدس خدا می داند، و معتقد است که ملت برگزیده خداست، و یهودیان انتقال دهنده مقاصد مقدس به ملت های غیریهودی هستند و گذرنامه ای در دست دارند که آنها را به عرش خدا رهبری می کند! باری اگر مقرر شده است که یهود و یهودیتی زنده بماند، عیسی بایستی روی چوبه دار جان داده باشد!!».

و نیز دکتر «هولوک ایس»^(۱) این افسانه را به بیان بلیغی مانند بمبی منفجر می سازد، آنجا که می گوید: **مذهب مسیح اختراع آن قومی بود که خود هیچ گاه آن را نپذیرفت (یهود).** عاملی حتی قوی تر از علوم الهی یا ماوراءالطبیعه در کار بوده است که ما را از روح مسیح جدا کند، و آن عامل «روح پولس» است که به طور قطع و مسلم مؤسس مسیحیت بود و ما این معنی را به خوبی می دانیم، زیرا «جروم، اگوستینگ و لوتر»^(۲)، همه فرزندان پولس هستند و به هیچوجه فرزندان مسیح شناخته نمی شوند. پس در واقع این یهودی زاده عجیب و غریب چهره مسیحیت را در صحنه نمایشخانه این جهان به صورتی نقاشی کرد که قرن ها رابطه ما را با مسیح واقعی قطع نمود... کاستی ها و زشتی های موجود در مسیحیت فعلی، اعم از تحقیر نیروی حیات و بی اعتنائی به زندگی، تعصب منفور و ملعون و بی جا، ناچیز شمردن عقل، توجه به روحانیت مطلق! و آنچه شامل مفهوم عجیب اخلاق (مسیحی) است، به طور مستقیم از سرچشمه تعلیمات پولس تراوش می کند.

پس «این پولس است که صخره و پایه کلیسای مسیح شده است، نه پطروس». مسیح (ع) فرمود: «مراقب پیغمبران کاذب باشید که در لباس گوسفند نزد شما می آیند، آنها در باطن گرگ اند و آنها را از ثمره شان خواهید شناخت». اگر مسیحیان با نیت خالص این محک را در مورد مسیحیت پولس، که با تعلیمات

اصلی ساده و عالی مسیح(ع) فرق دارد، به کار بردند، به طور قطع تشخیص خواهند داد که پولس همان گرگ حریص بوده است.

پولس در این باره نه فقط مسؤول شکنجه های بی رحمانه شاگردان مسیح است، بلکه به کتاب مقدس، ضربه شدیدی وارد آورده است. باید گفت الهام اصیل ملکوتی و الهی پس از این تاریخ یا به کلی از بین رفت و یا اینکه با تعبیرها و مداخلاتی آمیخته شد که الهام ملکوتی اصلی و تعبیرات ضعیف بشری، به طوری در یکدیگر تأثیر بخشید که بالمآل مسیحیت، تماس و رابطه خود را با شکل اصلی تعلیمات انجیل مسیح از دست داد».

تحریف انجیل ها

متأسفانه باید گفت که مسیحیت کتاب های الهی اصیلی که بتوان آن را مدرک دانست، در دست ندارد و هیچ نسخه اصیلی از کتاب های عهد جدید - انجیل - باقی نمانده است. در بین مسیحیان، چهار انجیل به رسمیت شناخته شده است: **متی، لوقا، مرقس و یوحنا** که بر حسب حکمیت شورای نیقیه در قرن چهارم بعد از میلاد، انتخاب شد و شامل هیچ نوع رابطه الهامی با مسیح نیست. زبانی را که مسیح با آن سخن گفته است زبان «آرامی»^(۱) بود و با اینکه مردم آن حدود از زبان یونانی، یک کلمه هم نمی دانستند، اناجیل نخست به زبان یونانی به دست آنها رسید!

و نیز هرج و مرجی که در طبقات مختلف مسیحیت به وجود آمده بود، مندرجات کتاب مقدس را به صورت دیگری درآورد و اضطراب و اغتشاش پایان ناپذیری را بر وضع پیچیده آن روز افزود، در صورتی که این گونه جمود و رکود و بیهودگی در اسلام وجود ندارد، زیرا **قرآن کریم در حال حاضر، به همان شکلی که هزار و چهارصد سال قبل بر پیغمبر، محمد(ص) نازل شده، دست نخورده باقی مانده است**، خداوند در قرآن کریم می فرماید:

«ما قرآن را فروفرستادیم و آن را (از هرگونه تحریف و دست خوردگی) نگهبانیم»^(۲) و از نخستین روزهایی که قرآن از زبان پیغمبر نقل شده است، حتی یک کلمه هم تغییر و تبدیلی در آن رخ نداده و به همان صورتی که وحی شده، باقی مانده است.

الهاماتی که به حضرت محمد(ص) می رسید گاه به گاه و بخش بخش بود و به محض اینکه بر او آیه ای وحی می شد، آن را به اصحابش ابلاغ می کرد و از آنها می خواست که نه فقط آن را به حافظه خود بسپارند، بلکه آن را بنویسند و نسخه های آن را تکثیر کنند.

۱- Aramaic

۲- قرآن مجید، سوره ۱۵، آیه ۹.

پیغمبر اسلام تعیین می کرد که وحی جدید متعلق به چه قسمتی از متن کلی قرآن است و در چه محلی باید ثبت شود. ولی اشخاص را مجبور نمی کرد که آیات را به ترتیب نزول ثبت کنند.

با توجه به اختلالی که دامن همه کتب الهامی گذشته را فراگرفته بود، و انسان وقتی که مرتبه و میزان فرهنگ آن روز عرب را در نظر می گیرد، نمی تواند این سبک و اسلوب، یعنی ثبت و ضبط آیات را به ترتیب نزول، نستاید و بدین ترتیب، قرآن کریم در زمان حیات خود پیغمبر(ص) نوشته شد و صدها نفر آن را حفظ کردند و در دل ها سپردند.

واضح است که افراد غیرمسلمان، بهویژه نویسندگان غربی گاه به گاه تلاش هایی کرده اند تا به خیال خود نشان دهند که گویا قرآن دچار تغییر یا تحریف شده است؛ ولی شواهد و دلایل تاریخی ثابت کرده است که این کوشش ها بی اساس و مغرضانه بوده است.

البته گروهی از دشمنان اسلام هم - مانند یهودیان - در سال های اخیر کوشش هایی کرده اند تا پاره ای از کلمات قرآن کریم را تغییر دهند، ولی این اعمال نیز کشف شده و خطای آنان روشن و آفتابی گردیده است.^(۱)

قرآن کریم که سخن خداست، و اصولاً به وسیله جبرئیل بر مرد درس نخوانده ای به نام محمد(ص) القا شده و وحی الهی بودن و حفظ و نگهبانی آن را نیز به وسیله خدا، تضمین می کند.

در برابر کسانی که راجع به اصالت و اعتبار قرآن کریم شک دارند، یا آن را نمی پذیرند، خدای متعال راه مبارزه و تحدی را برای همه قرون و اعصار باز گذاشته و با توجه به همین نکته است که قرآن کریم می فرماید:

«یا می گویند به اینکه دروغ به آن بسته اند، بگو اگر چنین است پس ده آیه مانند آن دروغ های پرداخته بیاورید و هر کسی را جز خدا که بتوانید، بخوانید اگر شما راستگویانید»^(۲).

۱- طبق اطلاعی که ما به دست آورده ایم در «آفریقا» قرآن هایی توزیع شده که در اسرائیل چاپ شده و در الفاظ و عبارات آن دگرگونی هایی دیده می شود...

۲- قرآن مجید، سوره هود، آیه ۱۳.

اسناد و طومارهای بحرالمیت

کتاب مقدس «عهد عتیق و عهد جدید» در طول مدّت تقریباً ۱۴۰۰ سال - از هزار و سیصد سال قبل از مسیح تا صد سال بعد از مسیح - به وسیله مؤلفان زیادی که شخصیت اکثرشان مبهم و مجهول است، نوشته شده است. متون اصلی آنها و دست خط نویسندگان اصلی مدّت ها قبل از بین رفته است و هیچ نسخه اصلی در دسترس محققین نیست و آنچه موجود است گویا استنساخی از نسخه های اصلی است و نسخه های موجود، با یکدیگر اختلاف دارند و همین اختلاف و تضاد، اشتباه و تحریف در آنها راه یافته است.

مسیحیان متدین و مخلص در سال ۱۹۴۵ میلادی، یعنی موقعی که برای نخستین بار این طومارها و نسخه های قدیمی در غارها و زیرزمین های نهانی در محلی که ۲۰ کیلومتر با «بیت المقدس» فاصله دارد، کشف شد، به شدت خوشحال شدند و تصور می کردند که خدای پدر!، بایستی نسخه اصلی کتاب های مقدس را حفظ کرده باشد! تا اینکه اصالت و اعتبار تمامیت کتاب مقدس موجود را ثابت نماید.

از آن تاریخ به بعد، تعداد زیادی از طومارها و نوشته ها و هزاران اوراق، از صدها نسخه کتاب های خطی قدیمی ترجمه شد و رموز آن کشف گردید. این طومارها برای اولین بار قسمت هایی از کتاب های قبل از عهد مسیح را در اختیار محققین گذاشت... و همچنین کتاب های دیگری که مربوط به کتاب مقدس نیست و شامل تعلیمات اوایل دوران مسیحیت است، به دست آمد که تاریخ بسیاری از این نوشته ها به قرن دوم قبل از مسیح می رسد.

این نسخه ها نشان می دهند که بسیاری از فصول کتاب عهدین که مقدس و قابل اعتماد شناخته شده اند، بی اعتبار و تحریف شده بود و اصولاً نادرست است و اگر نگوییم همه کتاب های **عهد عتیق** نیازمند به تصحیح و اصلاح مجدد هستند، اکثر آنها در معرض این احتیاج قرار گرفته اند.

عهد جدید و کلیدهایی که برای فهم عقاید مسیحیت در دستشان هست، باید به شکل دیگری تفسیر و تأویل گردد، زیرا به طور کلی آن مفهومی که در آن عصر از این کتاب ها و نوشته ها به دست می آمده، اکنون مجهول و مبهم است.

اظهارات علمای مسیحی راجع به محتویات اسناد و طومارهای جدید، تاکنون به طور انحصاری رنگ مخالفت و عدم تمایل داشته است و عدّه ای از این علماء معانی آن را به میل خود تفسیر می کنند.

این طومارها افشا کرده اند که عقاید و اصول و پیچ و خم ها و الهامات علمی که مغایر با این متون است، نیازمند تجدیدنظر لازمی است و نیز آشکار شده است که آنچه در قرن های بعد، بر دین حقیقی و ساده مسیح (ع) افزوده شده است، مانند جامه های پُر زرق و برق فرسوده ای است که برخی از مردمان ساده لوح دهاتی در روزهای جشن می پوشند!... و اینکه مسیحیان مخلص، خودشان اهمیّت کشف این طومارها را، که از حسّاس ترین کشفیات باستانی در عصر جدید شناخته می شود، ناچیز می انگارند، علل و جهاتی دارد که خودشان آن را بهتر می دانند: ضمن طومارهایی که کشف شده کتاب هایی وجود دارد که مربوط به کتاب مقدّس نیست و شاید بسیاری از مسیحیان اسم آنها را هم نشنیده باشند، مانند «ادریس»^(۱) و «جوبی لی»^(۲) موجب آن گردیده است که کتاب مقدّس را که «جیمس پادشاه»^(۳) رسمیت داد و سایر نوشته های کتاب مقدّس مسیحیان یا یهودیان که در دست دارند (و تا کنون در دسترس همه قرار دارد) بی اعتبار شناخته می شود.

وقتی که این طومارها ارزیابی شود و به رسمیت شناخته شود، بسیاری از عقاید عمده مسیحیان، از ریشه تغییر می کند و اندیشه های مشابه آن نیز حذف و الغاء می شود.

البته باید اشاره کرد که متأسّفانه **واتیکان** به احتمال اینکه محتویات این طومارها تمام بنای کلیسای مسیحیت را که مبتنی بر افسانه ها و موهومات است، زیر و رو خواهد کرد، این اسناد را همچنان محرمانه نگهداری می کند. ولی حقیقت مانند آتشی است که باید سر از زیر خاکستر درآورد و مذهب مسیح با آن صفا و نزهتتش، به طوری که در قرآن کریم توضیح داده شده است، باید روزی بدون هیچ گونه مانعی، آشکار شود و شایع گردد.

Enoc - ۱

Jubi Lee - ۲

King James - ۳

قرآن کریم از هزار و چهارصد سال پیش ادعا می‌کند که انجیل اصلی تحریف شده و از بین رفته است، و ما مقداری از دلایل مربوط به این ادعا را قبلاً توضیح دادیم.

همچنین قرآن کریم عقیده ای را که می‌گوید پیغمبران فقط از میان عبری‌ها یا ملت یهود برگزیده شده‌اند، تکذیب می‌کند، آنجا که می‌گوید: «ما در میان هر امتی پیغمبری را برانگیختیم»^(۱).

قرآن کریم اسامی برخی از پیغمبران را از جمله: آدم، ادریس، نوح، ابراهیم، اسحاق، اسماعیل، یعقوب یوسف، موسی، هارون، داود، سلیمان، زکریا، یونس، مسیح و محمد(علیهم السلام) را ذکر می‌کند.

محمد(ص) آخرین فرد از این پیغمبران است و پیغمبر دیگری پس از او نخواهد آمد، زیرا دینی که به او وحی شده است، دینی است کامل و محمد(ص) به امر خدا تعلیمات انسانی حضرت مسیح(ع) را احیاء کرد.

به طوری که قرآن کریم به ما می‌گوید «کلمه الله» یعنی سخن خدا، از دوران قدیم به یهودیان ابلاغ شده بود، ولی یهودی‌ها آن را «پشت سر انداختند» و به شکل خودپسندی نژادی و ملی درآوردند، همان کلمه خدا دوباره بر مسیح الهام شد و زنده گردید، ولی به وسیله پولس، مبدل به دینی شد که با کمال سهولت با خودپسندی ملت‌ها سازگار بود! و در این دین ساخته و پرداخته پولس، چهره حقیقی حضرت مسیح فقط سایه ای است و کلمه الله در میان حیرت زدگی‌های بیانات نیمه عرفانی و نیمه فلسفی، که از منابع «مرموز» بت پرستی ناشی شده بود، مخفی گردید.

یکی از ناظرین شرقی و محققینی که در ادیان جهانی مطالعاتی دارد می‌گوید: «کتاب مقدس نسخه ثانی «وداهای» هندو و برهمن‌ها و شاستراها و تانتراها و پوراناها است، و هیچ گونه فرقی با آنها ندارد، جز اینکه «کتاب مقدس» در غرب شایع و رایج است، ولی «وداها» در هندوستان فعلاً منسوخ شناخته می‌شود، همان شرک؛ همان پوچی و زشتی؛ همان سنگدلی؛ همان عامیگری و همان ادعای وحی الهی!...»

۱- قرآن مجید، سوره ۱۶، آیه ۳۵.

حمله و تعرض بر اسلام

خوشبختانه امروز اسلام در نیم کره غربی پیروان زیادی دارد و عوامل متعددی برای این تغییر وضع در کار بوده است. یکی از این عوامل، عدم خرسندی روزافزون مردم از عقاید و اعمال مذهبی خودشان است. در عصر حاضر با اینکه برای این منظور وسایل ماهرانه و فریب کارانه ای به کار برده می شود، نشر و تبلیغ سوءتعبیرهایی راجع به اسلام، برای منصرف کردن مردم، قدری مشکل شده است.

یکی از وسایل معمولی خاور شناسان غرب در این زمینه این است که حقایق را وارونه و دگرگون سازند و نیمی از حقایق را به طرزی درآورند که خواننده از اسلام منزجر گردد. پاره ای از نوشته های «گیب»^(۱)، «لوی»^(۲)، «وات»^(۳)، «کراک»^(۴) و «اسمیت»^(۵) این تمایل را نشان می دهند، و اکنون اکثر نشریات ضداسلامی از ناحیه کشیشان و مبشران مسیحی منتشر می گردد و پاره ای از تحریفات، آنقدر آشکار و علنی است که فقط ناآگاه ترین خواننده، آنها را باور خواهد کرد! نمونه هایی از این نوع در آثار «بورتون»^(۶)، «براون»^(۷)، «کریستی ویلسن»^(۸)، «سنگرتی دال»^(۹)، «اوبری منن»^(۱۰) و گروه دیگری دیده می شود. هدف این همه انتشارات این است که چهره وارونه ای از اسلام برای اروپاییان ترسیم شود. این منظور به صورت شدید و حادّی در کتاب «اسلام و غرب»

Gibb - ۱

Levy - ۲

Watt - ۳

Cragg - ۴

Smith - ۵

Burton - ۶

Brown - ۷

Christy Wilson - ۸

St Clairtidell - ۹

Aubrey Menon - ۱۰

تألیف «دانیل»^(۱) (منتشره در سال ۱۹۶۱ م) به چشم می خورد.

در واقع این نقشه ها بدین منظور طرح شده است که اندیشه اروپایی و غربی را از توجّه به اسلام منصرف نماید تا اینکه برتری عقاید اسلامی بر مسیحیت آشکار نشود. ولی باید گفت که مبشران مسیحی، به جای حمله و تعرّض بر اسلام و مغشوش ساختن اصول کامل و پاک اسلام، بهتر این است که اگر می توانند، به کیش مرده خودشان روح و روحانیتی بدهند. در عین حال این گروه به قدری به این دگرگونی و وارونه گویی دلبستگی نشان می دهند که گویی مقصد و هدف اصلی مذهبی را که تبلیغ می کنند، همین بوده است. آنها باید نخست به انسانیت توجّه کنند و بیاندهند و بدانند که این کیش مسیحی، خود به طوری وارونه گشته و مسخ شده و به طوری دچار تغییر و تبدیل گردیده که اگر شخص مسیح امروز برگردد، در همان نظر اوّل در برخورد با وضع موجود مسیحیت، بر خود خواهد لرزید!

فکر روشن و کنجکاو نمی تواند مسایل مربوط به اصول اندیشه مسیحی از قبیل **تثلیث، الوهیت مسیح، الوهیت فرزندان، اصالت گناه، شفاعت و دوگانگی مطلق بین ماده و روح، معصومیت پاپ و مؤسسه خواهران تارک دنیا** و ماهیت انجیل ها و مسایل مغشوش و غیرمنطقی دیگر که متأسفانه جزء اصول مسیحیت شده است، بپذیرد و در نتیجه، چون این سازمان نمی تواند در برابر اعتراضات عقل و منطق پایدار بماند، به طور کلی اساس مسیحی گری به شکل یک **خانه مقوایی** درآمده که هر آن در معرض ویرانی است.

فیلسوف معروف غربی «برتراند راسل»^(۲)، حیثیت و ماهیت مسیحیت را این گونه تشریح می کند:

«در عصر به اصطلاح ایمان، وقتی که مردم واقعاً به تمامیت مذهب مسیحی اعتقاد داشتند، انکیزیسیون با همه شکنجه ها و آزارها مشغول کار بود، و میلیون ها مرد و زن بدبخت به عنوان جادوگری، طعمه آتش می گردید! و انواع ستمگری ها، بر

Daniel - ۱

B. Ruttell - ۲

همه طبقات مردم به نام دین تحمیل می شد. هنگامی که به گوشه و کنار جهان نظر اندازید، می بینید که هر ذره ای از ترقیّات که به فکر بشر می رسید، و هر اصلاحی را که در قانون جزا طرح می کردند، و هر گامی را که برای از بین بردن جنگ برمی داشتند، و هر قدمی را که برای بهبود حال نژاد سیاه یا تخفیف مظالم بردگی عرضه می داشتند، و هر پیشرفت اخلاقی که در جهان وجود داشت به طور متوالی در معرض مخالفت سازمان های کلیسا درمی آید.

من پس از بررسی و تحقیق می گویم: «مسیحیت به طوری که در کلیساها سازمان یافته، همیشه دشمن ترقیّات اخلاقی در جهان بوده و خواهد بود»^(۱). و یک متفکر غربی به نام «وین وود رید»^(۲) چنین می نویسد: «من عقیده قاطع دارم که آنچه برای عقل مضر باشد برای حیات و اخلاق نیز مضر است و من روش احترام! آمیزی را که نسبت به دین مسیحیت در پیش گرفته ام بر این اساس قرار داده ام و می گویم: این دین برای عقل مضر است و از ما می خواهد که عقل در آستانه چنین مذهبی قربانی شود، و نیز به مردان متملّن حکم می کند که افسانه های نژادهای وحشی را باور کنند! و این آیین است که یک تصور مرموزی را که با خون پوشیده شده، در میان مقدّسات جای می دهد و همین کیش است که دو گونه پرده روی حقیقت می پوشاند و تعلیم می دهد که آفریننده جهان با آن مقام رفیع و قدرت نامحدودی که برای ما قابل ادراک نیست، رویش را از موسی برگرداند و به «هوزیا»^(۳) امر کرد که مرتکب زنا شود و به حزقیل دستور داد تا کثافت بخورد! بیش از این نیازی به گفتار نداریم چنین دینی کفر است و سفاهت! بگذارید کسانی که می توانند، آن را بستایند، ولی من به نوبه خود وظیفه خودم می دانم تا جایی که می توانم از این زنجیرها خودم را آزاد کنم»^(۴).

۱- نقل از کتاب «چرا من یک مسیحی نیستم؟»، صفحه ۱۵، به قلم برتراند راسل، ترجمه کامل فارسی این کتاب (Why I Am Not A Christian) در تهران چاپ شده است.

۲- Win Wood Reade

۳- Hozia

۴- از کتاب «شهادت بشر» (Martyrdom Of Man)، صفحات ۴۴۲ و ۴۴۳.

و «گیبون»^(۱) می نویسد: «مسیحیان قرن هفتم بدون اینکه خود بفهمند در یک نوع بت پرستی سقوط کردند، تعهدات عمومی و خصوصی شان متوجه افسانه ها و تصویرهایی شد که معبدهای شرق را بی آبرو کرد و تخت الوهیت، محصور در ظلمت گروهی از شهدا و قدسیین و فرشتگان گردید و مورد احترام عموم واقع شد و کفار و مشرکین «کلی ریدین»^(۲) که در سرزمین آماده عربستان پخش شدند، مریم عذرا را به صورت «رَبَّةُ النَّوعِ» درآوردند. به خوبی روشن است که اسرار و رموز تثلیث و تجسم، با اصول یگانگی خدا تضاد دارد و این جمعیت، به صورت محسوسی سه خدای مساوی و برابر به وجود می آورند، و عیسی مسیح را که بشری است، مبدل به فرزند خدا می نمایند! آنچه که عقل و فکر یک نفر مؤمن را می تواند اقناع کند، همانا تفسیر صحیح و اصیل است... **طریقه و عقیده محمد(ص) از تردید و ابهام مبرا است و قرآن شاهد و دلیلی عظیم بر یگانگی خداست.**

 Gibbon - ۱

Coili Ridian - ۲

جعل و تزویر در مسیحیت

بی شک «بشر» نمی تواند کار «خدا» را انجام دهد و چیزهایی را که بشر ساخته است، هرگز نمی توان جانشین چیزهایی نمود که ساخته خداست. وحی اصیلی که به «مسیح» اعطا شده بود، غیر از افسانه هایی است که دیگران ساخته اند و نتیجه اش آن شده که امروز مسیحیت، متأسفانه از هر جهت صفا و اصلتش را از دست داده است و البته این معنی در همه جنبه های مسیحیت به خوبی آشکار است.

در این باره نویسنده غیرمسلمانی به نام Muir در کتابی به نام «زندگانی محمد»^(۱) (ص) نگاشته، می نویسد: «مسیحیت قرن هفتم خود فرسوده و فاسد شده و در سایه شکاف ها و شقاق ها ناتوان گردیده بود و اوهام و خرافات کودکانه، جایگزین دین خالص اعصار نخستین گردیده بود!».

«ژوزف لیوس»^(۲) عضو «مجمع آزادفکران در نیویورک» در کتابی که به سال ۱۹۲۸ میلادی به نام «کتاب مقدس بدون پرده و نقاب»^(۳) نشر داده است، مسیحیت فعلی را به شدت مورد انتقاد قرار داده و می گوید:

«مسیحیت فعلی روی هم رفته تمامی آثار و اعمال بت پرستی را که با آیین اصلی مسیح سازگاری ندارد، ضمیمه مسیحیت کرده و سپس برای محو کردن کیش اصلی مسیح، تمام اسناد و کتاب های مربوط به بت پرستی را که محتویات آن با مسیحیت بیگانه است، از بین برده است، تا سند جرم در بین نباشد».

و همچنین «ژوزف هیلیس»^(۴) در کتابی که به نام «جعل و تزویر در مسیحیت»^(۵) نگاشته، کاملاً روشن نموده که مسیحیت امروز، ساخته و پرداخته دست کشیشان است. او می گوید:

«ای کاش این نوع پدران روحانی و کلیساها، اصولاً وجود خارجی نداشته تا

۱- «Life Of Muhammad»

۲- Joseph Lewis

۳- «The Bible Unmasked»

۴- Joseph Wheless

۵- «Forgery In Christianity»

تملّن به کمال خود می رسید».

دلیل و شاهد اینکه کلیسا به صورتی که به وسیله کشیش ها در اعصار تاریک قرون وسطی ساخته شده و همه چیزش مدیون جهان بت پرستی است و هیچ ربطی با نام مقلّسی که به خود گرفته ندارد، زیاد است و ماهیت آن به طوری آشکار است که شخص، مجبور می شود همان حرفی را بزند که «اسقف یورک»^(۱) گفته است و آن اینکه: «کلیسا چون جاذبه ای ندارد عقب نشینی می کند».

آری واقعیت چنین است، زیرا اگر توده مردم تشخیصی داشته باشند که در عبادت هایی که در کلیسا می کنند، فقط افسانه ها و خرافاتی را پرستش می کنند که ساخته و پرداخته «پولس» و «پطرس» و امثال آنهاست و اگر بدانند که با اعمال خود سنت ها و مراسم بت پرستی را حفظ می کنند، آیا از آن نفرت نخواهند کرد؟ در این صورت نباید تعجب کرد که صندلی ها و نیمکت های کلیسا خالی بماند و رجال کلیسا فقط با صندلی ها و نیمکت های خالی حرف بزنند!

اصولاً وضع مسیحیت به سختی بحرانی شده و مذهب کلیسا، به حدّ اعلاّی انحطاط رسیده و کشیش اعظم «کانتربری»^(۲) در فکر تهیه وسایل نگهداری آن است تا «گوسفندهای پراکنده را در داخل این محوطه» نگهداری کنند! در اوایل سال ۱۹۲۳ میلادی دکتر «سیمپسن»^(۳) در کنگره کلیسا که در «پلیموت» منعقد شده بود، اظهار کرد که از ده نفر افرادی که قبل از جنگ به کلیسا می آمدند، شاید حالا پنج نفر نمی آیند. او افزود: «در این کشور مسیحیت برای بقای خودش می جنگد، ولی به طور دائم زمینه را از دست می دهد. کلیساها دیگر در فکر و اندیشه افراد انگلیسی جدید نفوذ ندارند، هر چه فرهنگ پیشرفت می کند جوانان شکار زن ها می شوند»!

این بی توجهی به مذهب در غرب، افکار بسیاری را مشوّش و مغشوش ساخته و آنها را به جستجوی وسایل رضایت بخشی وادار کرده است، و از آنجایی که

۱- Archbishop Of York

۲- Conterbury

۳- Dr. Simpson

کلیسا در حال حاضر نمی‌تواند به بشر مذهبی را که مورد نیاز اوست، بدهد و راه روشنی را نشان دهد، بر مشکلات افزوده می‌شود.

این معنی را اسقف «هملتن»^(۱) با صراحت تمام چنین بیان می‌دارد: «در حالی که اسلام بشریت را در کارهای زندگی روزانه هدایت می‌کند، مسیحیت فعلی به طور غیرمستقیم از لحاظ نظری و همچنین علمی، به طوری که محسوس است، به پیروانش تعلیم می‌دهد که فقط در روزهای یکشنبه در پیشگاه خدا دعا کنند و باقی ایام هفته را به غارت کردن مخلوقات خدا پردازند»!

و نیز «جمز ایزا اوکیک»^(۲) می‌گوید: «از آنجایی که مسیحیت فقط یک نوع الهیاتی را ترویج می‌کند که به احتیاجات زندگی توجه ندارد، با حقیقت بشریت تطبیق نمی‌کند و طولی نمی‌کشد که مسیحیت باور کند که «مسیح» مؤسس این مسیحیت نیست! زیرا مسیحیت دین را به بی‌دینی و محبت را به بردگی و قوانین مذهبی را به بی‌قانونی و اخلاقیات مذهبی را به بداخلاقی و دعا را به غارت کردن بینوایان مبدل ساخته است، مسیحیت نژاد سفید را زیر نقاب مذهب و عشق و صلح برده ساخته است! این است که مسیحیت در آفریقا و در اروپا و همه فعالیت‌های کلیسا، به صورت تزیینات و تشریفات و رنج و ریاضت درآمد است. هیأت مدیره عالی کلیسا علیه کتاب‌ها و متون قدیم اعلان جنگ داده‌اند! کسانی را که در جستجوی کشف حقیقت بودند به چوبه دار تسلیم کردند! و در نتیجه همین عملیات است که اروپا در حال حاضر دچار مردم ملحد و بی‌دینی شده است، آیا این است معنی و مفهوم مذهب؟»

علمای مسیحی در آن صومعه‌ها و دیرهایی که غنوده بودند، یک نوع فلسفه مبهم و فرضیه‌ای را از جهان آفرینش برای مسیحیت ساخته‌اند که درخور اوهام خودشان است. بدین جهت است که مسیحیت کنونی کاملاً فرسوده و فاسد شده و ارتباط خودش را از هر جهت با مذهب واقعی مسیح(ع) از دست داده است. روح انسانیت بر اثر سنگینی اصول عقاید نامفهوم و مقررات خشک و بی‌روح لگدمال شده! و انسانیت زیر منافع و مصالح لردها و اربابان، چه از لحاظ معنوی و چه از لحاظ دنیوی، لگدکوب شده است!».

Hamilton - ۱

James Isaa Okeke - ۲

فرقه های مسیحیت

از دیگر سو، مسیحیت بر اثر اختلاف به فرقه های متعددی منقسم گردیده است که ایجاد خصومت و عداوت شدیدی بین آنها نموده و آنان به شدیدترین دردها و رنج ها مبتلا شده اند. **امروز در حدود سیصدوشصت فرقه در مسیحیت وجود دارد** که هر یک دارای عقاید خاصی هستند و نسبت به یکدیگر تعصب دشمنانه دارند.

تفرقه و پریشانی و از هم گسیختگی شدید و عظیم عقاید و افکار در دستگاه مسیحیت، به صورت روزافزونی مشخص و محسوس است و کشیش ها هر روز بر ابهام و غموض آن می افزایند، در نتیجه کار مسیحیت به جایی کشیده است که این گونه عقاید و باطیل در برابر ساده ترین و استدلالی ترین افکار و عقایدی که به تازگی در دسترس پیروان اندیشه های نو قرار گرفته، به سرعت به زانو در خواهد آمد. و در واقع **دژ متزلزل اندیشه مسیحیان به ضعف گراییده و مشرف بر سقوط است!** و شاید پس از چند ده سال، سقوط نهایی آن فرا رسد!

شاید دور نباشد که در ضمن سیر انحلال و سقوط مسیحیت، همانطوری که «مکه» پس از مغلوبیت قریش مرکز اسلام شد، شهر «رم» مرکز ثانوی اسلام شود، زیرا در حال حاضر روی هم رفته پنجاه درصد ایتالیایی ها ملحد یا کمونیست هستند و اینها در آینده به اسلام خواهند گروید.

واژه «بپتیزم»^(۱) یا غسل تعمید که گویا رمزی است برای تصفیه و تطهیر درونی و برونی! در قرآن به عنوان «صبغة الله» (رنگ خدا) از آن یاد شده است و ناگفته پیداست که برای رنگ کردن هر جامه ای باید نخست آن را بشویید و تمیز کنید، تا اینکه بعد از شستشوی کامل آن را به رنگی که می خواهید درآورید.

و شاید مسیحیان، پیش از آنکه به رنگ اسلام درآیند، به وسیله کمونیسم و افکار مادی دیگر از آلودگی به اوهام و باطیل قبلی شسته شوند و برای پذیرش حقایق

اسلام آماده شوند.^(۱)

بدین ترتیب شاید حدیثی که می گوید آفتاب از غرب سر خواهد زد، ناظر به همین معنی باشد. آفتاب در این مورد، رمزی است از نور اسلام و بدین معنی است که ظلمت و تاریکی جهان غرب، به وسیله آفتاب اسلام از بین خواهد رفت و این کشورها با تابش نور اسلام روشن خواهند شد و بسیاری از کشورهای غربی تعلیمات اسلام را خواهند پذیرفت، و اکنون نوبت آن است که مسلمانان بکوشند و برای گسترش این نور، در آن قسمت از جهان کمک کنند تا اینکه گفته های پیغمبر ما درباره خیر و صلاح گروه کثیری از افراد بشر گمراه و حیرت زده در آن سرزمین تحقق یابد.

برای اینکه راه واقعی اسلام را طی کنیم باید مراقب زشتی ها و خطاهای «دجال» ها باشیم تا اینکه با ایمان صحیح بمیریم و مسلمانی باشیم با دل و بدن پاک، و اگر بخواهیم فرزندانمان با تمدن و فرهنگ اسلامی صحیح تربیت شوند، نباید در انتظار پیش بینی هایی که شاید روزی رخ دهد، بنشینیم! بلکه باید بیدار شویم و به آنچه در اطراف ما می گذرد توجه داشته باشیم.^(۲)

البته قرآن کریم مانع ترقیات مادی نیست، ولی به مسلمانان اخطار شده است که ارزش های مادی را بر ارزش های معنوی ترجیح ندهند. ملت های اروپایی با موفقیت های مادی و روش های اشتباه آمیزی که در زندگی انتخاب کرده اند، جهان را مسخر ساخته اند و تا جایی مغرور موفقیت های مادی و درخشندگی آن شده اند که برای توجه به خدا و پیام های خدایی مجالی ندارند - یا کمتر وقت دارند - آنها فراموش می کنند که خدای متعال در قرآن کریم تصریح فرموده است

۱- اقبال لاهوری فیلسوف و شاعر بزرگ عصر ما می گوید: آنچه که تا کنون کمونیست ها و مادی ها انجام دادند، در حکم «لا اله» است و از این پس، مرحله «الاله» فرا خواهد رسیدم.
 ۲- «محمد اسد» (متفکر اتریشی که مسلمان شده) در کتابی که به نام «راه مکه» نوشته است، معتقد است که دجال کسی است که به زندگی فقط از یک جنبه نگاه می کند و آن جنبه، همانا جنبه ترقیات مادی است و از جنبه دیگرش که جنبه روحانی است بی خبر است. وضع غرب نیز اکنون چنین است که خود را از لحاظ ماده پرستی به عبادت «دجال» سرگرم کرده است و در نظر اشخاص ضعیف پیشرفت های مادی آنقدر جالب و درخشان جلوه می کند که عقیده دارند که همین ماده «خدا» است. (مراجعه شود به کتاب «الطریق الی مکه» چاپ بیروت، صفحه ۲۹۳ به بعد).م

به اینکه: «همانا آنچه را ما زینت زمین قرار داده ایم برای این است که آنها(مردم) را آزمایش کنیم تا معلوم شود کدامیک از آن افراد، نیکوکارترند»^(۱) و در جای دیگر فرموده است: «همه چیزهایی که در آسمان و زمین است از آن اوست و برای شما مسخر کرده است، همانا در این امر آیات و نشانه‌هایی است برای مردمی که فکر می‌کنند»^(۲) و نیز می‌فرماید: «آیا ندیدند آنچه در آسمان‌ها و زمین‌هاست و خدا برای شما رام کرده؟ و نعمت‌های ظاهری و باطنی را به شما بخشیده است»؟^(۳).

پس آنچه را قرآن کریم عملاً محکوم می‌کند تسلط و سیطره بر جهان طبیعت نیست، بلکه قرآن وضع بی‌تناسب و یک‌طرفی زندگی را که در ضمن آن خدا فراموش می‌شود، محکوم می‌نماید، و در این صورت مردم به جای اینکه در زندگانی عملی، بندگان خدا باشند، خود مدعی الوهیت می‌شوند و اگر چیزی را بپرستند همانا قدرت فرد یا قدرت دسته جمعی است یا ملت خودشان است. و در این جهت فرقی بین «آمریکا» و «روسیه» نیست، به این معنی که هر یک برای نشر مسلک و مذهب خود، در سراسر جهان می‌کوشد و تلاش می‌کند که آن را بر ملت‌های دیگر تحمیل کند. ملت‌های مسیحی همه این کار را می‌کنند تا به هدف‌های مادی خودشان برسند، ولی در ظاهر به نام بنده خدا مسیح... ولی در حقیقت و مطابق بیان قرآن و حتی انجیل، مسیح هیچ نوع رابطه‌ای با آنها ندارد، زیرا او فقط پیغمبری بود برای فرزندان اسرائیل...

اکنون مسیحیتی که در کشورهای مسیحی رواج دارد، کالایی شده است برای صادرات، تا اینکه در راه تأمین منافع سودپرستان غربی به کار رود... کشورهای مسیحی در آغاز امر، مبلغین مذهبی خود را به خارج می‌فرستند تا به مردم رشوه دهند و آنها را مسیحی نمایند و سپس فعالیت‌های بازرگانی‌شان

۱- قرآن مجید، سوره ۷، آیه ۱۸.

۲- قرآن مجید، سوره ۴۵، آیه ۱۳.

۳- قرآن مجید، سوره ۳۱، آیه ۲۰.

شروع می شود و بعد از آنکه به قدر کفایت اقتصاد را در دست گرفتند، فرمانروایان اروپایی و هیأت های نظامی اعزام می شوند تا مالک عملی این کشورها و ملت ها شوند.^(۱)

این نکته بسی شگفت آور است که با تحمل رنج و زحمت، میسیونرهای مسیحی می روند تا نژادهای رنگین و سیاهان را به مذهب خودشان درآوردند، ولی همین سیاهپوستان مسیحی وقتی که می خواهند وارد کلیساها شوند، یا مورد تمسخر و ریشخند قرار می گیرند! و یا اینکه آنها را از کلیسا طرد می کنند! و بدین جهت است که رسول اکرم محمد(ص) آنها را دشمن مسیح نامیده است، زیرا چیزهای را به مسیح نسبت می دهند که او هرگز نگفته است. اینها مخالف تعلیمات مسیح است و مسیح هیچ گاه عقیده «فرزند بودن خدا» یا عقیده «بخشش گناه» را به آنها نیاموخته است. قرآن کریم این گونه اندیشه ها را به طور وضوح رد می کند، آنجا که می گوید: «و گفتند خدا برای خود فرزندی گرفت، همانا ادعای بزرگی را طرح کرده اید! نزدیک است آسمان ها از یکدیگر بپاشند و زمین شکافته شود و کوه ها در هم فرو ریزند، از اینکه برای خدا فرزندی قایل شده اند و حال اینکه شایسته خدا نیست فرزندی را برای خود بگیرد»^(۲).

به گفته مسیحیان، حضرت مسیح روز جمعه به دار آویخته شد و جان داد! تا اینکه گناهان همه مردم جهان را شستشو دهد و سه روز بعد(یکشنبه) برانگیخته شد و به آسمان رفت و او هم اکنون در آنجا در کنار راست خدا نشسته است! البته قبلاً اشاره شد محتویات کتاب مقدس به خوبی نشان می دهد که به وسیله

۱- چه خوب گفت آنکه گفت: «اروپا برای تسخیر ملت ها سه ابزار دارد که اتفاقاً هر یک با حرف «M» شروع می شوند بدین قرار:
الف) Missionary: مبلغ مذهبی و کشیش،
ب) Medical: دارو،
ج) Military: نظامی و ارتش.
(در این باره به کتاب ما «دو مذهب» چاپ جدید، مراجعه شود).
۲- قرآن مجید، سوره ۱۹، آیات ۸۸ تا ۹۲.

بشر دست کاری شده است. همان طور که قرآن کریم تصریح می کند «وای بر حال کسانی که کتاب را با دست های خود می نویسند و سپس می گویند این کتاب از طرف خداست تا آن را به بهای اندکی بخرند، پس وای بر آنها از آنچه دست هایشان نوشته است و وای بر آنها از آنچه کسب می کنند»^(۱)، حتی کلمات حضرت مسیح بارها به طوری مسخ و تحریف شده است که نمی توان به درستی آنها را شناخت یا درک کرد، پس از روشن شدن این حقایق، به آسانی می توان فهمید که چرا ملت های اروپایی ضد مسیح شناخته می شوند.

وقتی که به قرآن کریم مراجعه می کنیم، چنین می خوانیم: «و هنگامی که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل همانا من فرستاده خدا هستم به سوی شما و تصدیق کننده هستم به آنچه پیش روی من از تورات هست، و بشارت دهنده هستم به فرستاده ای که بعد از من می آید و نام او احمد است، ولی پس از آنی که آیات و نشانه هایی را برای آنها آورد، آنها گفتند این جادویی است آشکار و کیست ظالم تر از آن کسی که بر خدا به دروغ افترا زند؟ و در حالی که به اسلام دعوت می شود و خدا گروه ستمگران را هدایت نمی کند. قصدشان این است که نور خدا را با دهانشان خاموش کنند، ولی خدا نورش را تکمیل می کند، گو اینکه کافران را خوش نیاید»^(۲).

و نیز قرآن کریم می گوید: «خدا آن کسی است که پیامبرش را برای هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه کیش ها چیره گرداند، اگر چه مشرکان کراهت داشته باشند»^(۳) و باز قرآن کریم می گوید: «و چه کسی ظالم تر است از آن شخصی که دروغی را به خدا نسبت دهد، یا حقیقتی را که برای او آمده است تکذیب کند؟ آیا در جهنم برای کافران جایگاهی نیست؟»^(۴).

۱- قرآن مجید، سوره ۲، آیه ۷۹.

۲- قرآن مجید، سوره ۶۱، آیات ۶، ۸ و ۹.

۳- قرآن مجید، سوره ۶۱، آیات ۶، ۸ و ۹.

۴- قرآن مجید، سوره ۲۹، آیه ۶۵.

اینجاست که باید گفت: ای مسیحیان؛ بیدار شوید و ببینید چه گنجینه ای در راستای ارشاد، در اختیار شماست؟ اینک وقت آن رسیده است که در پیشگاه ربوبیت استغفار کنید و به سوی خدای یگانه بیایید.

جهانی بودن تبشیر

روش معمولی میسیونرهای مسیحی این است که برای اندیشه‌های بی پایه و ناروای خود دلایل فریبنده و سفسطه آمیزی نقل می کنند. دو نوع نظریه ای که در زیر نقل می شود از آن نمونه است:

۱ - آنها می گویند: «مسیحیت مذهبی است تبشیری و جهانی و این وظیفه نژاد سفید است که سیاهپوستان را متمدن سازد»!

۲ - «مسیحیت به طوری که در جهان غرب منعکس است، همگام با ترقی، شناخته می شود». اکنون این دو ادعا را مورد بررسی قرار می دهیم.

بنا به طبقه بندی ادیان که توسط «ماکس مولر»^(۱) انجام یافته و نوشته شده است: مسیحیت و بوداییگری و اسلام، مذهب های جهانی هستند، در صورتی که طبق ادعای «عهد جدید» و تعلیمات حضرت مسیح(ع) مسیحیت دین تبلیغاتی نیست، بلکه رابطه این دین فقط با «گوسفندهای گمشده بنی اسرائیل» است، به هر حال با توجه به این که مسیحیت به ناگاه مبدل به یک کیش رنگارنگ گردیده است، این تعلیمات چندان ارزشی ندارد و در حقیقت با اینکه فعالیت های تبلیغی فعلی مسیحی، بیشتر از فعالیت های کلیه ادیان است، ولی با وجود آن همه کوشش های عظیم و نمایندگی های گوناگون و رنگارنگ، مسیحیت به طوری که مشهود و محسوس است، نتوانسته است در دنیا پیروان کافی به دست آورد، حتی در اروپا و آمریکا که اکثر جمعیت مسیحی در آنجاها متمرکز است، به طور روزافزونی، افراد خود را از دست می دهد و مردم از مذهب روگردان می شوند و بسی شگفت آور است که با آن همه قدرت و فعالیت کلیسای مسیحی در قاره های آفریقا، آسیا و آمریکا، که قرن ها زیر سیطره استعمار اروپایی بوده اند، چنین وضعی پیش آمده باشد!

مسیحیت در آمریکای شمالی و جنوبی و استرالیا، با هیچ یک از مذهب های متمدن بزرگ جهان روبه رو نشده است. مردم بومی این سرزمین ها مرکب از قبایلی بودند بت پرست و به انواع افسانه ها و خرافات معتقد بودند، در این

صورت تعجب آور نخواهد بود که قدرت نظامی و فرهنگ بالاتر مسیحیت، بت پرستی بومی و محلی را از بین برده باشد، ولی در مشرق زمین که مسیحیت با اسلام و سایر ادیان مواجه شده است، با وجود اینکه ملت های مسیحی بر همه سرزمین های شرق تسلط داشتند و با وجود منابع عظیمی که در اختیارشان بوده است، تبلیغات مسیحی کارساز نشده است! و از جهانی بودن مسیحیت نشانه ای به دست نیامده است! و در مغرب زمین هم که مسیحیت نفوذ داشت، کم کم نفوذ خود را از دست می دهد.

«کشیش و پرچم» از یکدیگر جدایی ناپذیرند! پروفیسور «آرنولد تواین بی»^(۱) در کتابی که به نام «سیر تاریخی مذهب» تألیف کرده، از «فرهنگ بیل» مطالبی به این شرح نقل می کند:

«مسیحیت مذهبی بود ملایم و لطیف و پر از شکیبایی... و موضوعاتی را توصیه می کرد تا زورمندان و امراء در برابر آن خاضع و متواضع باشند و در نظر نداشت که خودش را به وسیله طغیان و عصیان، به حکومت برساند، ولی مسیحیتی که در قرن شانزدهم برای کفار! تبلیغ می شد دیگر شباهتی به این مذهب نداشت، بلکه مذهبی بود قاتل و آغشته به خون که بر اثر خونریزی های پنج و شش قرن گذشته، خشن و سختگیر شده بود. در تلاش توسعه و کسب قدرت بود، و هر چه در برابر آن عرض وجود می کرد، با شمشیر و آتش از میان می رفت. ضرب و جرح با چوب و چماق پاپ!، اعدام و شکنجه های وحشت آور انکیزیسیون، جنگ های صلیبی و فرامین پدران روحانی که مردم را وادار به طغیان و شورش می کرد، مبلغین آشوب طلب و توطئه ها و جنایت ها و کشتارهای امراء و سلاطین... اینها همه وسایل و ابزار منظمی بودند که در قرن شانزدهم مسیحی در برابر کسانی که از اوامر و فرمان های صادره اطاعت نمی کردند، به کار برده می شد»^(۲).

با توجه به این سوابق و کردارها بود که تاریخ نویسان اخراج همه کشیش های

۱- Arnold Toynbee

۲- «Bayl's Dictionaire»، صفحه ۱۶۲.

مسیحی را در قرن هفدهم از ژاپن تجویز کردند.^(۱)

در زمان حاضر نیز کشیش‌ها دوباره دست به همان عملیات استعماری می‌زنند، ولی این امکان برای آنها فراهم نیست که مانند دوره‌های سابق از شمشیر هم استفاده کنند، زیرا در تلاش آن هستند تا به قدر کافی قدرت دنیوی تحصیل کنند، با این حال حوادث اخیر در **آفریقا** نحوه فکر و عمل کشیش‌ها را نشان می‌دهد!...

تاریخ شاهد این حقیقت است که این سازمان‌های تبلیغاتی مسیحی فقط به کشتار دسته‌جمعی سکنه بومی آفریقا و آسیا قناعت نکردند، بلکه سکنه اصلی سرزمین‌های استرالیا و آمریکا را طرد نمودند. نوع تبلیغاتی را که این میسیون‌های مذهبی بر عهده دارند و محصولی را که به دست آورده‌اند، به خوبی از وضع شخصیت‌هایی که در جنوب شرقی آسیا و یا آفریقا به روی کار آورده شده‌اند، محسوس و مشهود است و همه می‌دانند که این شخصیت‌ها، از هیچ نوع کوششی در برافروختن جنگ و در نتیجه آن، از کشتار میلیون‌ها جمعیت در «چین» و «هندوچین» خودداری نکردند. در حقیقت این میسیون‌ها یا هیأت‌های مذهبی، اجزاء و ارگان‌هایی هستند از دولت‌های جهانی که خود مرکز روحانیتی دارند، ولی زمام امورشان همیشه در دست یکی از کشورهای غربی است! اهمیت این هیأت‌های مذهبی در دستگاه غرب ضمن حمله‌های استعمار به کشورهای آفریقایی از جمله جمهوری «کنگو» فقط به بهانه نجات حیات چند نفر مبلغ مذهبی مسیحی! روشن گردید.

از روزی که رسول اکرم محمد(ص) تصمیم گرفت در میدان جنگ «تبوک» به دفاع از حمله و تعرض مسیحیان «بیزانطی» (روم شرقی) اقدام کند، مسیحیت با جهان اسلام همواره در جنگ و جدال بوده است و حتی دنباله همان جنگ، تا امروز ادامه دارد. و این جنگ نه فقط در کشتار مسلمانان «نیجریه»، «اریتره»، «حبشه»، «قبرس» و حتی «هند» به چشم می‌خورد، بلکه در تبلیغات تعرض آمیزی که علیه اسلام آماده شده است، محسوس و مشهود است و با

۱- در عصر حاضر نیز بسیاری از کشورهای آفریقایی و آسیایی و آمریکای لاتین که آزاد شده‌اند، همین روش را ادامه می‌دهند و چون وجود کشیشان را به ضرر جوامع خودشان تشخیص داده‌اند، مبلغین مسیحی را از کشورهای خودشان می‌رانند.

وجود ضعف ظاهری قوای استعمار، بر قدرت حمله و هجوم تبلیغاتی مسیحیت افزوده شده است. این نوع تبلیغات در واقع دو هدف دارد:

هدف اول این است که چون کشیش ها در برابر تحقیقات علمی صحیح محققین و مورّخین و حتّی پاره ای از علمای دینی که مخصوصاً بعد از انقلاب کبیر **فرانسه** بر اوهام و خرافات و معجزات و حرفه کشیشی و ابهام و غموض «تثلیث» و غسل تعمید و... خرده گرفته و حمله کرده اند، و همچنین از ورشکستگی اخلاقی و فساد و خودپسندی افراد و بالاخره از ضعف و انحطاط جنبه های روحانی مسیحی که در دل های غربی ها راه یافته، رنج می برند، و بدین جهت می کوشند تا در برابر این پیشامدها مقاومت ورزیده و عکس العمل نشان دهند، و نیز چون رجال کلیسا تشخیص می دهند که در میان مسیحیان اندیشمندان زیادی پیدا شده و در جستجوی آنند که برای مسیحیت جانیشینی پیدا کنند و این دسته از اندیشمندان، اسلام را از لحاظ اصول عقلی بر مسیحیت ترجیح می دهند، از این جهت نیز دچار نگرانی و تشویش خاطر گردیده اند!

عدّه زیادی از پژوهشگران عالی قدر غربی به صراحت می گویند که **فقط اسلام** می تواند به تبعیضات نژادی که برای اجتماعشان مشکلی ایجاد کرده، پایان دهد و با کمونیسیم مبارزه کند و بر اساس برابری و برادری، جامعه جهانی ایجاد نماید، و بدین جهت است که افرادی از قبیل «برنارد شاو»^(۱) «علیرغم محیط زندگی، توصیه و تأکید کرده و یا پیش بینی نموده که در قرن آینده، جهان غرب اسلام را خواهد پذیرفت»^(۲).

هدف دوم این تبلیغات ضداسلامی این است که در عصری که دوران استعمار به سرآمده، کلیسای غربی، حکومت سابق را ادامه دهد و استعمار بدین شکل تعدیل شده، جای حکومت های متعدّد و متنوّع استعماری سابق را بگیرد. باری با طرح نقشه پُردامنه ای که نئوکلنیالیسم (استعمار نوین) برای آفریقا و آسیا دارد، به شدّت کوشش می شود که آثار و علائم گوناگون مسیحیت با سیاست

Bernard Show - ۱

۲- در این باره رجوع شود به رساله «اسلام دین آینده جهان» تألیف نگارنده، چاپ قم.م

استعماری تازه هماهنگ گردد و کار اسلام پایان یابد! و مسلمانان از پیروی اسلام باز داشته شوند!...

رجال کلیسا پس از قرن ها تماس و تصادم با مسلمانان، تشخیص دادند که مقابله با اسلام از لحاظ اصول عقاید امری است غیرممکن و نیز قدرت هایی که مخصوصاً پشתיبان میسیونرها هستند، با مسیحی ساختن مسلمانان موافق نیستند، زیرا می دانند که چنین عملی به نفع آنها نیست، به دلیل اینکه اگر بر فرض هم افراد مسلمانی مسیحی بشوند، طولی نخواهد کشید که آنها نیز مانند مسیحیان غربی به طور کلی نسبت به مذهب بی علاقه خواهند شد. پس همان بهتر که به طور کلی افراد مسلمان را از پیروی اسلام باز داشته و این نوع افراد را مانند دوره های گذشته، تحت حکومت استعماری و اندیشه های غربی، نگاه دارند تا از اجرای وظایف خودشان غفلت داشته باشند و گاهگاهی لقمه نانی به آنها داده شود!!.

این وضع، خطاری است برای مسلمانان امروز، زیرا متأسفانه گروهی از مسلمانان، بنده شکم و برخی بنده شهوات شده اند.

مسلمانان به خوبی می دانند که اکثریت مسیحیان فعلی در حقیقت بی عقیده و بی ایمان اند و با این حال به فرهنگ و معایب اروپایی خود، مقید هستند. اینکه وقت آن رسیده است که ما مسلمانان به اصلاح خود بپردازیم و زندگانی خود را هر چه بیشتر با منطق و مفهوم، یعنی با کلمات و معانی قرآن تطبیق دهیم، این وظیفه به دولت های اسلام و پیروان اسلام حکم می کند که از خطرات غربی شدن و فرنگی شدن اجتناب کنند، و بت های کاذب لذت و عیش و نوش و تشریفات و تجملات را درهم شکنند، زیرا فقط در سایه به کار بردن اصول اسلام است که ما می توانیم جوامعی سالم و سعادت مند به وجود آوریم.

ما به خوبی دیده ایم که ماهیت تبلیغات مسیحی از تبلیغات اصلی یا تاریخ دوران نخستین مسیحیت سرچشمه نمی گیرد. برعکس اسلام آیینی است که در سایه تعلیمات قرآن و حدیث وظایف تبلیغی را به عهده دارد و عملاً از صدر اسلام چنین خصلتی را داشته است. مثلاً در قرآن کریم به پیغمبر اسلام بدین گونه خطاب می کند: «ما تو را نفرستادیم مگر اینکه رحمت برای همه

جهانیان باشی»^(۱).

و همچنین قرآن کریم امت اسلام را این گونه معرفی می کند: «شما بهترین مردمی هستید که برای نفع و صلاح و سداد بشریت قیام کرده اید و آنچه را خوب است، مردم را به آن امر می کنید و آنچه را بد است، مردم را از آن باز می دارید و به خدا ایمان دارید»^(۲).

و در جای دیگر می گوید: «همه مردم را با حکمت و موعظه صحیح و نیکو به سوی خدا دعوت کنید و با بهترین روش با آنها مناظره و محاوره کنید»^(۳).

نکته دیگر این است که مسلمانان، بعد از دوران صدر اسلام، از توجه به اوامر قرآن کریم دور شده و بیشتر از تمایلات خودشان پیروی کرده اند، ولی اینک، وقت آن فرا رسیده است که مسلمانان از خواب بیدار شوند و نقش صحیح و اصیل خود را ایفا کنند، زیرا ما فقط به وسیله اسلام می توانیم به جهان آشفته بشری، حیاتی آمیخته با صلح و آرامش و شور و شوق بدهیم.

اسلام می تواند پیام امید و آسایش و نجات را به طبقات محروم و تیره بخت مردم کشورهای آفریقایی و آسیایی و آمریکایی ابلاغ کند و برای به دست آوردن زندگی نو و ایجاد جامعه انسانی صحیح کمک کند. اسلام بزرگترین نیرویی است که در برابر تبلیغات نژادی و مظالم غربی و تجاوز علیه سیاهان، می تواند قیام و مبارزه کند. بنابراین، انواع کوشش ها باید به کار برده شود، تا پیام اسلام به هر فردی که در راه تحصیل حقوق بشری می کوشد، ابلاغ گردد. اسلام در این عصر و زمانی که بشریت برای تحصیل آزادی و احراز مقامی که درخور انسانیت است تلاش می کند، نقش قاطع و غیرقابل انکاری دارد، تا انواع تبعیضات نژادی و استعمار و امپریالیسم و استثمار را از بین ببرد و به آرزوی رؤیای شیرین صلح و سعادت تحقق بخشد. اسلام دعوت و راهی است که هدف آن تأمین مصالح بشریت و خرسندی و سعادت و نشر عدالت و برادری و برابری در میان تمام افراد بشری است و به تعبیر یکی از محققین عالی قدر، پروفیسور «بسورث

۱- قرآن مجید، سوره ۲۱، آیه ۱۰۷.

۲- قرآن مجید، سوره ۳، آیه ۱۱۰.

۳- قرآن مجید، سوره ۱۶، آیه ۱۲۵.

اسمیت»^(۱): «اسلام بذاته چیزی است که نیروی حیاتی آن فناپذیر نیست». و بی شک همین نیروی متحرک و حیات بخش بود که اسلام را به پیش راند و در واقع امتیازات اسلام به طوری است که برای زمان حال و آینده، مفید و ثمربخش خواهد بود.

غرب پول های زیادی را خرج می کند تا چهره اسلام را وارونه جلوه دهد، ولی باید پرسید: آیا عدالتی که در راه حق باید اعمال شود چنین است؟ دنیا به وسیله مسیحیت از خدا دور شده است. مخالفین مذهب در روسیه را از کسانی که خدا را به غلط معرفی کردند و زیر نقاب قداست بر مردم مسلط شدند، کمتر باید ملامت کرد. همه معایب و نواقص از غرب برمی خیزد، زنان و مردان به عنوان «مد» برهنگی را پیشه کرده اند! جنس لطیف را که دارای فطرت بشری پاک و پاکیزه ای است، در همه جا لخت و عریان به صورت کالایی درآورده اند. بدون تردید غضب خدایی روزی سرنوشت تمدن «روم قدیم» را دوباره بر سر اینها خواهد آورد. این مسئله بسی جالب و درخور تأمل است که مردم جهان دچار فقر و گرسنگی و جهالت و بیماری هستند و ملت های مسیحی مبالغ زیادی را هر روز خرج تسلیحات و موشک های جنگی می کنند و از این راه بشریت را به نابودی و فناى مطلق سوق می دهند.

دکتر «محمد اقبال لاهوری» شاعر و فیلسوف شرق که با کمال دقت فلسفه بی اساس زندگی غرب را از نزدیک بررسی کرده است، طی منظومه ای به غربی ها اخطار می کند و می گوید:

«ای مردم غرب! زمین خدا مغازه و دکان نیست، طلایی را که شما اصیل می دانید اینک ثابت می شود که کم ارزش است. تمدن شما با خنجری که از خود در دست گرفته انتحار می کند! لانه ای که از شاخه های نازک و ضعیف ساخته شده باشد، نمی تواند امنیت بدهد».

چه بسا که با توجه به همین نظر روشن و واضح است که محقق معروف آلمانی «اسوالد اشپنکالر»^(۲) در کتاب معروف خود «سقوط غرب»^(۳) با انتقاد دقیق به این نتیجه می رسد که این تمدن به اصطلاح غربی، با سرعت به سوی دوران کهن

۱- Bosworth Smith

۲- Oswald Spinler

۳- «The Decline Of The West»

سیر می کند و مرگ ناگهانی یا زوال آن بسیار نزدیک است، و نیز اضافه می کند که از این سیطره بلاشرط تمدن غرب اگر فوری جلوگیری نشود، چینی ها و نژادهای مسلمان دیر یا زود، دوباره بر آن مسلط خواهند شد. غرب به صورت مخزنی پُر سر و صدا از مسایل جنسی درآمده است! حیات و زندگی بشر دچار مخمصه ها و مشکلات غیرطبیعی شده است و همین تمدن غارتگر و غامض و پیچیده است که حیات بشر را به این شکل درآورده است! و اگر معنی تمدن صرف مشروبات الکلی و شهوت رانی و فحشاء و لخت و عور بودن زنان و خوردن دواهای خواب آور باشد، در این صورت غرب مغلوب می شود! در برخی از کشورهایی که اروپایی ها بر آنها مسلط شده اند و سکنه آنها را مسیحی کرده اند، روابط نامشروع جنسی به نسبت هشتاد درصد رایج شده است، ولی وقتی که اروپایی ها چنین تمدن و فرهنگی را به ملت های به اصطلاح «عقب افتاده»! تعلیم می دهند، دیگر چه انتظاری از آن می رود؟!.

و حتی با همه تجملات و پیشرفت هایی که دارند، سرقت و قتل و گانگستریزم در این کشورها بیشتر از همه اطراف جهان رواج گرفته است، و توجه دقیق به این مسئله به خوبی نشان می دهد که زنا و شراب خواری ریشه همه این مفاسد هستند و همین عوامل است که «دجال» را برمی انگیزد تا مردم را از طریق مستقیم و راه راست منحرف ساخته و در راحت ترین راه های عیش و نوش سوق دهد!.

بدون شک و تردید، اسلام می تواند آثار زشت تمدن جدید را از بین ببرد و آن را در مسیر صحیح به راه اندازد، زیرا جهان غرب، در حال حاضر به وسیله عوامل ماده پرستی چشمش کور شده و نمی تواند راه آسایش فکر و راحتی روح را به دست آورد. هر کس که حقیقت جوامع غربی را بداند به خوبی خواهد توانست پوچ بودن ادعای آنها را تحت عنوان فریبنده «ترقی و خوشبختی» درک کند. آشفتگی ها و تشنجات فکری و روانی به شدت مردم غرب را فرا گرفته و برای حل مشکلاتشان در جستجو هستند، ولی نتیجه ندارد، به دلیل اینکه تنها راه حلی که به نظر آنها می رسد این است که با گام های سریع تری به طرف انحطاط و سقوط بروند، و اکنون موضوع اساسی تمدن غرب عبارت است از قیام و اقدام علیه همه ارزش های اخلاقی و معنوی!!!.

با توجه به این شکل و وضعی که در جهان رایج است، انسان به آسانی می تواند بفهمد که به چه دلیل و علتی، این همه نفرت و خصومت و هرج و مرج و خونریزی ها و جنایت هایی که روی می دهد در تاریخ سابقه ندارد! و شگفت آور است که محققین غربی، به هیچوجه توجه ندارند که تنها تمدنی را که اروپای مسیحی به آن می نازد، در وضعی قرار گرفته که مسیحیت به سوی انحطاط و سقوط می رود، و نیز نمی تواند درک کند که در روزگاری که مذهب مسیح، بلامنازع اروپا را تسخیر کرده، این قاره در ظلمت و بربریت غرق شده بود. موفقیت های عظیمی را که اروپا در این عصر از لحاظ علوم مادی به دست آورده است، اگر به مسیحیت نسبت دهیم، در حقیقت بزرگترین اهانت را به تاریخ روا داشته و آن را به مسخره گرفته ایم، زیرا واقع امر این است که این موفقیت همزمان با سقوط مسیحیت بوده است، یعنی پس از آنکه دانش بر کلیسا فایق آمد، اروپاییان به موفقیت های مادی نایل شدند، اگر مسیحیت به صورتی که در اروپا تبلیغ شد، چنان نیروی ذاتی داشت که بتواند ملت های مرده و یا در حال احتضار را حیات بخشد، پس چرا بالغ بر ۱۶ قرن اروپا در خواب بود؟ در صورتی که اسلام به فاصله چند ده سال، اعراب غیرتمدن و بی فرهنگ را دگرگون ساخت و اصولاً بر اثر همین تعلیمات اسلام بود که آنها به اوج قدرت و عظمت رسیدند و نمونه برتر انسانیت شدند و اگر مسیحیت «نیروی حیات بخشی» داشت، چرا با وجود این همه تکیه گاه های قدرتی که دارد، به تصدیق پژوهشگران خودشان، هر روز از نفوذش کاسته می شود؟.

مهمترین و اساسی ترین عاملی که درخور مقام انسانیت و موجب پیشرفت های اجتماعی می شود، همانا آزادی فکر است و کلیساها در طول اعصار و قرون، بر اثر آن همه شکنجه ها و زجرهایی که به نام مذهب روا داشتند، آزادی فکر را از بین بردند. پیشرفت هایی را که اروپا و آمریکا در زمینه های علم و تأسیسات دموکراسی و بهبود اجتماعی کرده است، به هیچوجه مربوط به مسیحیت (که با صومعه نشینی شروع شد، و با امور دنیوی کاری نداشت) نیست، بلکه نتیجه آزاد شدن از چنگال کلیساهای مسیحی بود و بس. «سر فیلیپ گیبس»^(۱) مورخ عالی مقام انگلیسی چنین می گوید: «اسلام برای پیشرفت تمدن و اخلاق، بیشتر از هر مذهبی کار کرده است و همین مذهب بود که روح بشر

را پس از آفرینش این جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، زنده کرد.

در طی چندین قرن و در زمان کنونی برای صدها میلیون افراد بشر، از نژادهای گوناگون، این کیش، عامل قدرت و خیر بوده است، بدون تردید اگر این تعلیمات اخلاقی وجود نمی‌داشت، تاریک‌ترین انواع بربریت و زشت‌ترین عبادت‌های بت‌پرستی در حد بالایی بر بشر فایق می‌آمد، در صورتی که فعلاً خدا و مذهب، شرافت و انسانیت بشر را به سوی روشنایی و نجات رهبری می‌کند».

«ح.ا.ر. گیب»^(۱) در کتاب «اسلام به کجا می‌رود» چنین می‌نویسد: «ولی اسلام در راه انسانیت خدمت دیگری را بر عهده دارد... در هیچ جامعه دیگری چنین سابقه‌ای وجود ندارد که توانسته باشد این همه نژادهای مختلف بشری را در سایه توحید، به مساوات و برادری رسانده و وضع یکنواختی برای مردم ایجاد کرده باشد و فرصت‌های سازنده‌ای را در اختیار مردم گذاشته باشد. امت‌های بزرگ آفریقایی و هندوستان و اندونزی و شاید جامعه اسلامی کوچک ژاپن به خوبی نشان می‌دهند که اسلام هنوز دارای آن قدرتی است که عناصر به ظاهر متفرق نژادی را، با داشتن سنت‌های مختلف، آشتی دهد و اگر مقرر باشد که تعارض جوامع بزرگ شرق و غرب روزی مبدل به تعاون و همکاری گردد، وساطت و مداخله اسلام در این امر، شرطی غیرقابل اجتناب خواهد بود»^(۲).

H.A.R. Gibb - ۱

۲- از کتاب «Whither Islam»، چاپ لندن (۱۹۳۲ میلادی)، صفحه ۳۷۹.

هر چه زمان بیشتر به جلو می رود، ضرورت اسلام برای نوع بشر، بیشتر محسوس می شود، زیرا در حقیقت فقط اسلام است که به تقاضای روح انسانی پاسخ مثبت می دهد تا راه تعقل و استدلال و حقیقت را بیابد. اسلام برای هیچ نژاد مخصوصی حق تقدم قایل نیست، بلکه بزرگترین نعمت الهی برای تمام بشریت است و هر فردی از هر تیره و نژادی و از هر سرزمین و کشوری برای پذیرش اسلام و استفاده کامل از آن حق مساوی دارد و هیچ مانعی در راه او نیست. قرآن کریم می گوید: «آیا مردم غیر از آیین خدایی چیزی را می جویند؟ و به آن امیدوارند؟ در صورتی که آنچه در آسمان ها و زمین است با اراده و بدون اراده، تسلیم امر خدایی هستند و مردم همه به سوی او باز خواهند گشت»^(۱). باز می گوید: «هر کس در جستجوی دینی غیر از اسلام باشد، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران خواهد بود»^(۲).

و همچنین می گوید: «و کیست ستمکارتر از آن کسی که بر خدا دروغ ببندد، وقتی که به اسلام دعوت می شود؟ و خدا گروه ستمگران را هدایت و رهبری نمی کند»^(۳).

پایان

۱- قرآن مجید، سوره ۳، آیه ۸۳

۲- قرآن مجید، سوره ۳، آیه ۸۵

۳- قرآن مجید، سوره ۶۱، آیه ۷.

فهرست مندرجات

موضوع صفحه

مقدمه ها

۷...	مقدمه ای بر چاپ جدید (سیدهادی خسروشاهی)
۱۴...	درباره چاپ سوّم
۱۷...	چرا مطرح ساختن این بحث ها لازم است؟ (مهندس بازرگان)
	کوشش های مسیحیان در ایران
۲۵...	توضیحی بر «توضیح دوستانه» (سیدهادی خسروشاهی)
۲۶...	خلاصه مقدمه
۲۹...	تحقیق درباره مسیحیت
۳۲...	راه نجات جوانان چیست؟
۳۷...	تشکیلات مسیحیت در ایران
۴۰...	تبلیغات اسلامی در دنیا
۴۳...	پیشقراولان استعمار
۴۶...	تلاش برای نجات بیچارگان!
۴۷...	مسیحیت عامل جنگ
۴۹...	انتشارات نور جهان
۵۰...	توضیحی درباره این کتاب...
۵۱...	چرا این کتاب را چاپ می کنیم
	توضیح درباره انجیل و مسیح (جزء اول)
۵۵...	چرا این حقایق را منتشر می سازیم؟ (کاشف الغطاء)
۵۹...	مباحثه با جاثلیق
۶۹...	تاریخچه انجیل ها
۷۰...	مناظره با یهودی

- ۷۳... مسیحی که قرآن معرفی می کند
- ۷۵... مسیح در اناجیل
- ۷۹... آیا عیسی کشته می شود؟
- ۸۴... عیسای صادق و عیسای کاذب
- ۸۶... ادعای احمد قادیانی
- ۸۷... دانشمندان غربی و انجیل های فعلی
- توضیح درباره انجیل و مسیح (جزء دوّم)
- ۹۱... درباره بخش دوّم کتاب
باب اوّل:
- ۹۹... تناقض کتاب مقدّس
- ۱۰۵... اختلاف متی و لوقا
- ۱۱۱... عیسی از قبر برمی خیزد!
- ۱۱۵... عیسی بر صلیب
- ۱۲۰... اناجیل چه می گویند؟
باب دوّم:
- ۱۴۳... افسانه خدا بودن مسیح
- ۱۴۸... بکرزایی و روح خدا
- ۱۵۱... وجوب یا امکان؟!
- ۱۵۴... اما معجزه!
- ۱۵۴... نور عالم
- ۱۵۵... کشتن مسیح جرم نیست؟
- ۱۵۶... افلاطون و بودا
- ۱۶۰... میزان اطلاعات پدر
- ۱۶۴... نبوت مسیح
- ۱۶۵... خدایی مسیح!
- ۱۶۷... عیسای لاهوتی
باب سوّم:
- ۱۷۱... آشنایی با نویسندگان اناجیل

۱۷۲...	پطرس
۱۷۴...	یهودای اسخر یوطی
۱۷۴...	پولس
۱۸۲...	بحثی کوتاه درباره اناجیل
۱۸۲...	انجیل متی
۱۸۳...	انجیل مرقس
۱۸۴...	انجیل لوقا
۱۸۴...	انجیل یوحنا
۱۸۷...	اشکالات کودکانه
۱۸۹...	نکته دیگر!
<i>بررسی اندیشه مسیحیت و اسلام (سیدهادی خسروشاهی)</i>	
۱۹۳...	مقدمه
۱۹۴...	اندیشه مسیحیت
۱۹۶...	اصل و ریشه مسیحیت و یونانی شدن آن
۲۰۰...	تعصب و تعهد مسیحیت در غرب
۲۰۴...	ارزیابی عقاید مسیحی
۲۰۵...	نظریه اصالت گناه
۲۰۷...	اندیشه الوهیت و پسر خدا بودن
۲۱۰...	مسیح، خدا یا پسر خدا
۲۱۵...	معمای تثلیث
۲۱۸...	نقشه مسیحیان برای نجات
۲۲۶...	تحریف انجیل ها
۲۲۸...	اسناد و طومارهای بحرالْمیت
۲۳۲...	حمله و تعرض بر اسلام
۲۳۷...	جعل و تزویر در مسیحیت
۲۴۰...	فرقه های مسیحیت
۲۴۷...	جهانی بودن تبشیر